ژوندون

پنجشبه ۷ حمل ۱۳۵۴

شمارهٔ اول سال ۲۷

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

اختصاری از وقایع مهم هفته

پنجشنبه ۲۹ حوت :

بناغلی محمد داؤدرئیس دولت وصدراعظم بعد ازمسافرت های رسمی ودوستانه به‌کشور های هند، بنگله دیش وعراق مع‌الخیربه‌وطن مراجعت فر مودند.

• پل اسلا م آباد با مصرف اضافه‌از ۷۹۰ـ هزار افغانی‌مورد استفاده قرار گرفت.

یکشنبه ۳ حمل :

علم روضهٔ شاه ولایتمآب به دعای ترقی وسعادت افغانستان ، صحت رهبر بزرگ‌نما بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بتاریخ اول حمل بر افراشته شد .

• روز دهقان طی مراسمی خاصی قبل ازظهر روز دوم حمل دردامنهٔ کوتل خیرخانه تجلیل شد .

چارشنبه ٦ حمل :

بناغلی محمد داؤدرئیس دولت وصدراعظم ساعت یازده‌ونیم روز ٦ حمل برای اشتراك درمراسم تشییع جنازهٔ اعلیحضرت فقید ملك فیصل عازم عربستان سعودی شدند.

• اعلیحضر ت ملك فیصل توسط برادرزادهٔ اش به قتل رسید.

• قرار داد خریداری ۸۰ هزار تن دیزل وتیل‌خاك باشرکت‌نفت ملی ایران امضاءشد.

• میلاد مسعود سرور کائنات حضرت محمد (ص) پیامبر بزرگ اسلام درسراسر کشور تجلیل گردید.

اعلامیه‌مشترك افغانستان‌وعراق

بنابر دعوت بناغلی احمدحسن البکر رئیس جمهورعراق بناغلی محمد داود رئیس دولت‌جمهوری افغانستان از تاریخ ٢٦ـالی ٢٩ حوت ١٣٥٣ ا زعراق بازدید رسمی بعمل آوردند .

مذاکرات وسیعی که مناسبا ت‌حسنه بین هر دو کشور دوست انکشافات در جهان عرب ، درمنطقه و در دنیا را احتوامیکرد بین شان صورت گرفت .

بناغلی محمد داود رئیس‌دولت‌افغانستان بناغلی صدام حسین نائب رئیس شورای عا لی‌انقلابی رادراقا متگاه پذیرفتند.

مذاکرات بین مامورین رسمی‌افغانستان و عراق در چهار چوب مباحثه بر روابطصمیمی‌که بین کشور هایشان در تمام ساحات مو جود است صور ت‌گرفت .

مهمان محترم و هیات که‌باایشان همراه بود بابعضی از مظاهر ترقی‌وموفقیتها درعراق‌که توسط انقلاب تحت زعامت حزب سوسیالیستی عربی‌بعث‌انجام یا فته است معر فت حاصل نمودند . ایشان مراتب‌تقدیر و قدر دانی خویش را از این موفقیت ها و کامیابی ها ابراز داشتند .

بناغلی رئیس دو لت‌افغانستان و هیات معیتی شان از اماکن مقدسه در بغداد وکربلا نیز دیدن نمودند .

مامورین رسمی و مردم‌عراق‌از ایشان استقبال با حرارت و برادرانه بعمل آوردند .

مذاکرات در فضای صمیمیت‌و تفاهم مطابق به منا سبا ت دوستانه ای که خو شبختانه‌بین‌جمهوریت افغانستان و عراق موجود است به تر تیبی که‌موجب انکشاف این منا سبا ت

بقیه در صفحه ٦٣

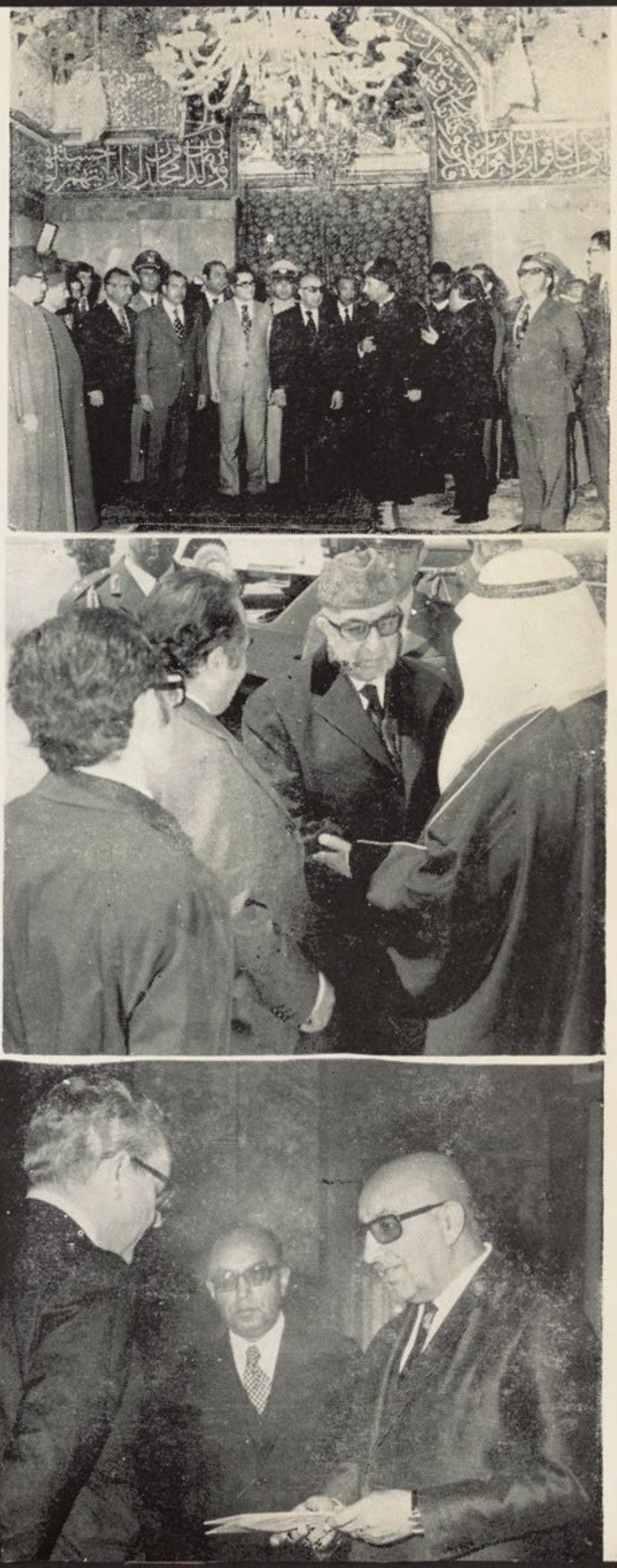

ازبالابه پائین:بناغلی رئیس دولت‌وصدراعظم هنگام زیارت مرقد حضرت عباس .

• • •

بناغلی رئیس دولت وصدراعظم‌هنگا میکه‌در میدان‌هوایی‌کابل باسفیر کبیر عربستا ن سعودی وداع گردند .

• • •

بناغلی محمدداؤد رئیس دولت وصدراعظم هنگامیکه اعتماد نامه سفیر کبیر ایتا لیا مقیم کابل‌رادر قصر ریاست‌جمهوری پذیر فتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حبیبه جلیل معلمه صاحب مفکوره

نور وا پسین و آخرین

بهار حر کت است.

اولین سر مقاله ژوندون

کیسنجر گام بگام به منزل نرسید

دهنه غوری

شبنم ونسیم

تریستان او وایزوت

طیارات آریانا

امین افغا نپور سره مر که

شاعر انساندو ست

قدم به قدم با ژوندون

قهر مان شطرنج

لاله های دشت

هلن کلر نا بینای بینادل

پیک ژوندون

« ازبیانات رئیس دولت»

ما همچنان که به توفیق خدانیازمندیم به تاییدمردم خود احتیاج‌داریم، عامل اساسی‌انقلاب ما یك عشق‌سوزان‌ومقدس ویك‌قربانی بی مثال‌بسربلندی وسعادت مردم ماست .

هر سال با بهار طبیعت ، بهارنو خدمات نشراتی ژوندون همراه میاید. از آنروز یکه ژوندون در افق‌مطبو عات کشور طلوع نمود تا اکنون کـــه ربـع قر ن میگذ ر د ژ و نـــدو ن موازی با تغییر ات و تحو لاتیکه در مراحل مختلف در زند گانی اجتماعی ما رو نما گردیده خد ماتی را دنبـال نموده است خد ماتی را که از لحا ظ صوری اگر تابع هر فکر ونظر و یا هر میل و تمنایی بوده مگر از نظـــر معنی به اهدافی متو جه بوده که ا ز یك نشر یه در ساحهٔ خد مت بمر دم و کو شش در راه تنو یر فکر وتأمین مطالب خواندنی و سر گـرم کننده برای ساعات تفریح و فراغت مـردم وبرای پر ور ش اندیشه های نـــو وهمرا هی با مفکو ر ه های نو توقع برده می شود.

فهم این مطلب را که ژوندون طی سالهای عمر ر فتهٔ خود تا چه حد ی در ایفای وجایب و مسوولیت هـــا ومکلفیت های ثقا فتی اطلا عا تـــی ومطبو عاتی خود تو فیق یافته است مرور بر گذشته و مطا لعهٔ صفحا تی که تدوین گر دیده ومجمو عه هاییکه وقایه شده است آسان می سازد.

بهر حال اکنون که در آغاز یـــك بهار دیگر ژوندون در خد مـــت هموطنان قرار میگیرد خو شبختیم که با پیروی از مفکورهٔ های متر قی‌وایده آلهای مقدس نظام جمهوری سعـــی ژوندون بیشتر در طریقی معـطو ف است که خد مت به اکثریت مر د م، وحکایت از زندگی آنان و منعکـــس ساختن تمنیات و نیاز مندی هـــای آنان را نمو دار می سا زد.

باین آرزو مند ی و مرا م ، همان طوریکه فرد، فرد کشور ما،مؤسسات متنوع اجتماعی ما و سر انجام مردم‌ما سال نورا با تمنا ها و آرزو های نو استقبال وتا سیسا ت ملی و فرزندان صد یق کشو ر جهت حصو ل اهداف وصول بمقا صد عا لیهٔ بهتر ساختن زندگی وتامین رفاه و آسا یشـــــ اکثریت مردم در جستجوی اند یشه های نوی میشوند اندیشه هاییکـــه تعمیم مفکو ر ه ها ی متر قـــــی رنو و تنظیم تلا شها ومساعـــــی صادقانه و توام با ایثار واز خـو د گذری محرك ومایهٔ آ نست ژو ندون نیز افتخار دا رد با مسا عدت‌همکاران نویسند گان و دانشمندان درین‌زمینه وجایب خودرا ایفا و بانجام‌خد ماتی توفیق یابد که مظهر اعتلا ی‌سطح شعرات و سویهٔ ثقافت ژوندون‌باشد وهمراهی با منویات عا لیهٔ نظـــام متر قی و بسیار آرزو مند ماوبا تلفیق این همه، خد مت بمردم را میســـر سازد.

اکنون که با چنین مرامی نخستین شمارهٔ سال نو را بخوا ننـد گـــان گرامی تقدیم میکنیم، فکر تو فیـق ورستگاری درین آرزو مندی هـــا، تکلیف و تلا شهای ما را سنگین تر می سازد، امید واریم همانطور یـکه مردم ما ونظام ما با عقیدهٔ رو شـــن وایمان بحقایق جهت و صو ل بـــه اهداف بزرگ خد متگذا ر ی مؤثـر ومفید بو طن و ممکن ساختن تحولات وریفورمهای اسا سی ومثمر قدم بقدم به پیرو زی و کامگا ر ی نا یـــل می آید ما هم جزء این کار وان بوده گذشتن از دشواری ها را ، آرزوهای وطنپر ستانه سهل سا زد تا در پایان سال و در آغاز سال دیگردر فضاوت مردم خویش از نا حیهٔ خد مات انجام یافته در صفحات ژوندون، کفـــهٔ بختیاری وخد متگذا ر ی صادقا نـه وصمیما نهٔ ژوندون سنگین تر باشد. درین راه و درین امید واری « تو حید نظر و عمل، شکستن قید هایی کـه مساعی واحساس را فشرده، اطمینان به سلامت تلا شهای همدیـــگر د ر رسیدن به هدف بزرگی که در پیش داریم بما نیرو می بخشد.» این‌نیرو از آنجا منبع میگیرد که «عامـــــل اساسی انقلاب ما یك عشق سو زان ومقدس به سر بلندی و سعادت مردم ماست».

سال نو را برای همو طنان،برای کشور محبوب خو یش، برای و طن پر ستان و فر زندان صدیق وصا لح کشور و جهت تعمیم مفکوره هـــای متر قی و بلند ما یه و سـر انـجا م برای ژوندون سال مو فقیت هـا ی چشمگیر و پیروزی های بزرگـــت وبزرگتر از خدا وند توا نا، تمـــنا میکنم.

(c) kayhan.com: The Digital Library

نوروا پسین و آخرین

نوشته ع،ك رها

مهتاب رنگ پریدهٔ دوازدهم ربیع الاول درطلوع سپیده غرق شد . ستارهٔ صبح چون گوبی از چو گان خور شید رمیده پیشا پیشش در فضای پهناورمیلغزید ....انوشیروان دقایقی قبل از نظارهٔ ایوانهای شکسته وکنگره ویران قصرسلطنتی اش بر گشته ،بزر گمهر حکیم در برابرش بود ... حادثهٔ قصر و خواب دوشین او را تعبیر میکرد ومی‌گفت: مردی از میان عرب ظهور کند ودینی بیاورد که همهٔ عقاید و مذا هب پیشین را منسوخ سازد و رسالت او در حمایت قدرت الهی پیروزگردد در پایان آنشب ، صبح تازه شگفته بود که محمد (ص) بدنیا آمد ، سواری چابك ، به مداین رسید و خبر داد که آتشکدهٔ آذر بعد هزار سال عمر ،جان داد وشعله ها یش برانداخت ....یهودی یثرب از فراز قلعه‌ای فریاد کرد «این ستارهٔاحمد است ، ستاره پیامبر جدید ...» و عربی هم که از شن زار های گر م بیابان به شهر وارد می شد ،پیشا پیش اشتر خود می سرود :

« دیشب مکه در خواب بودو ندید که آسمانش چه نور افشان وستاره باران بود ،ماه که آنهمه بالا بود چگونه پائین آمد ، ستاره ها که‌آنهمه دور بودند چگونه تا بداخل خانه های مکه فرود آمدند .»

* * *

محمد یتیم با حلیمه‌در دامن صحرا رفت ،آنجابیکه آسمانش پهناور ، شب هایش پرستاره وفضایش بی غبار است .. خیر وبرکت با او در هر جا همراه میرفت .... فرزندآمنه چار سال میان خیام قبیله بنوسعد ماند و مردم چادر نشین از وجود او فیض یافتند وآنوقت که به مکه بر گشت در رفتار و گفتار و کردار از بزرگان قریش برتری نشان میداد ... با چنین متانت و بلندی‌و باشهامت وبزرگی یك روح فاخر ، فاخر بر همه کس وبرهمه چیز ، به چهل سالگی رسید ماه شب هفد هم رمضان در گریبان صبح بی حرکت افتاده بود برکوه حرا ، آشنا ی صمیمی محمد وزمین های اطراف مکه تا دور دست ها ، دیبای شیر ی رنگی افتاده بود ، سکوت و آرامش سنگینی بر زمین و زمان ریخته و محمد در ابهت چنین ساعاتی می اندیشید که یکبار هوا ازنور پرشدو زمین از فضا سبکتر به نظرش آمد، درین لحظات بود که خط فاصل میان دنیای کهنه ونو عرب روشن گردید، قبل از آنکه فجر بدمد ولبخند صبح برجبین صخره های آفتاب خوز د ه کوههای مکه و بروی شن زار ها ی سوخته وسیاه اطراف شهر پر تو افگند ،موجودی را دید روشن تابناك باچشم های نافذ و سیمای ماکوتی ، سیما بیکه تازه محمد باآن آشنا می شد ، لرزه بر وجود و توفانی در افکار او ودر روح بزرگ اوپدید آورد .

محمد هر اسان ازاو روبر گشتاند ولی بهر سو باز ،همان دو چشم رامیدید که نگاه با ابهت وجلالش رااز او برنمی دارد ،فریاد برآورد ... این کیست ؟

این صدا با امواج هوا آمیخت و بربال نسیم سحری نشست ، همه‌جا رابلرزه آورد ، هنوز نو سان‌وارتعاش صدای محمد در فضا میدوید که‌آوازی به نرمی برگ گل وبه طنین بالهای سبك پروانه ها جانش را نوازش داد :

محمد !تو رسنوال خدا هستی !

این صدا رابا آن صورت از همه سو دید وشنید ...

ممحد تو رسول خدا هستی و من جبرئیلم که این بشارت رامیدهم !

آن نوررفت واو تنها ماند،لحظاتی بعد خودرا در پایان کوه‌حرایافت و نخستین آیات الهی که فرشتهٔ وحی بدو رسانده بود در دلش‌پرفروغ تر از ماه ومهر آسمان می‌درخشید .

«بخوان بنام خداوند یکه خلق کرد .... »

محمد از طرف پروردگا ماموریت یافت تابشر گمراه آنروز را از تاریکی باطل پرستی ازنیایش اصنام نجات بدهد و بشاهراه یکتا پرستی ووحدانیت رهنمون شود ، خداوند حکیم خواسته بود چراغ هدایت الهی بدست محمدیتیم‌درسرزمین گرم وسوزان عرب روشن گردد وراه حق وشریعت رستگاری هارا فرا راه‌بشر فرو افتاده در گرداب جهل وضلا لت، منورگرداند، عدالت‌وتقوی ،انسانیت ومکارم اخلاق بر ظلم وشقاق ،فتنه نفس وانحراف از حقایق غلبه بیابد تاحقیقت خلقت انسان معدوم نگردد‌و مبهم نماند .

لذا محمد آمد وقرآن براو نازل شد کتابیکه فرقان بین حق وباطل است ...

محمد بر گزیده و رسول الله شد با صفا تیکه بر گزیده ورسول خدا را شاید او نانش را به گرسنگا ن وجامه اش رابه برهنه گان میداد ، برقوی میتاخت وبمستمند وضعیف رحیم بود، بر دشمنان کینه ندا شت و درحق آنان از عدالت برون ، حکمی نمیکرد ، درس او استواری اخلاق ومکارم وفضایل آدمیت را محور بود ... باهمه بندگان خدا امهر با ن بود وبنیاد تبعیض وامتیاز، تفر یق‌و انتخاب را میان مومنین بر اندا خته بود ، مروت ومدارا واحسان وخیر خواهی دیگران دراندیشه بزرگ او می درخشید ... بااین در خشند گی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیام شبا غلی محمد داؤدرئیس دولت وصدر ا عظم بمناسبت حلول سال نو که شام ۲۹ حوت از راد یو افغانستان برود کاست گردید

به توفیق خدا

نیازمندیم به تایید مردم خود احتیاج داریم

خواهران وبرادران عزیز :

سال نوین را به همه هموطنان عز یزم خجسته ومیمو ن میخواهم .

با ورود نو روز آفرید گار سال دیروز مارا بگذ شته می سپارد وفردا را در معرض آزمون ما قرار میدهد.

ملتی که پنج هزار سا ل از بنیان اجتماعی آن میگذ رد باتاسف امروز در حال آ غاز است.

این آغاز به تپش قلو ب حساس وطن خوا هان ما به فعالیت عنصر واقع بین وبیدار مابه فداکاری ما به همت ما پیوستگی ها دارد.

چنانکه سال گذشته ما جزیی ازتاریخ ما گردید ه امروز مانیز بتاریخ میپیو ندد از روزیکه جهان ما در مرحله علم وتکنو لو ژی وارد شده است بسی لحظات گرانبها را از دست داده ایم .

ذکر غفلت های ما بسیار تلخ است رنج این تلخی را میتوان مردوار تلا فی کرد زیرا تلا فی و تدار ك آنچه از دست دا ده ا یم هنوز در دسترس خودماست.

ای بسا از موانع که ما خود ایجاد کرده ایم ایجاد فاصله میان دستگاه دولت هاو مردم عدم احساس ضرورت مبرم به همکاری عدم توجه به سیر کاروان مد نیت که ملل دیگر را باعتلا وتقدم رهنمو نی کرده یاس بی اعتمادی شك و تردید این همه موانع است که در شاهراه فردی وا جتماعی مامایه رکود وانحطاط گردیده.

خوا هران وبرادران گرامی:

با اندك تامل میتوا نیم در د های خود را احساس کنیم و ملتفت گردیم که رسیدن بیك فر دای امید بخش و درخشان وظایف ملی ما را تا چه اندازه سنگین گرد انیده

این وظایف سنگین است ولی انجام آن از همت جوانا ن وطنخواه و فدا کار ، افراد با عزم و با ایمان بعید نیست .

دیگر آن فا صله میان دستگاه دولت و آرزو های مردم ما وجود ندارد این را من بار بار بشما اطمینان داده ام که دولت از مردم و برای خدمت به مردم است .

معرفت کامل با این اطمینان اگر از یك جانب به اعمال مامو رین صادق و از خودگذشته پیوستگی دارد از جانب دیگر به تشخیص و احسا سا ت سلیم مردم نیز مربوط می باشد .

توحید نظر و عمل شکستن قید هایی که مساعی و احساس را فشرده اطمینان به سلا مت تلاشهای همد یگر در رسید ن به هدف بزرگی که در پیش داریم بما نیرو می بخشد .

ما در ساختن موادی که بنیان اجتماعی ما بران استوار است و پلان های عمرانی ما راتشکیل میدهد در ست است که به همکا ری دیگران ضرورت داریم اما آن نیروی خلا قه که بقا و موجودیت ملی مابه آن پا یدار است در ایمان و اند یشه خود ما وجود دارد . این نیر وی **خلاقه را نمیتوان جز در شعور** خود ما سراغ کرد .

هموطنان گرامی ! انقلا ب ما وقتی بار آور و نتیجه بخش **است که زنان ومر دان ما** متفقا بان همکار باشند .

ما همچنان که به **توفیق خدا نیاز مندیم به تایید مر دم** خود احتیاج داریم .

عامل اسا سی انقلاب مایك عشق سوزان و مقدس و یك قربانی بی مثال پسر بلندی وسعادت مردم ماست.

احساس دردها، حر مانها، عقب ماندگی ها این عشق مارا سوزنده تر میگز داند .

بااین احساس بوجود آمده ایم بااین احسا س زندگی میکنیم وبا این احساس جان خوا هیم داد.

درتلاش های ملی نا امیدی کفر اجتماعی است ما بایا س ونا امیدی مجادله خواهیم کرد.

دراین مجادله آنچه به ما نیرو می بخشد توفیق خدا خواهد بود وهمکاری وقضا و تسلیم مردم ما.امسال بر فهای متراکم طبیعت را برای سر سبزی و آبادانی دهقا نان زحمت کش وبا همت ما آماده گردانیده حیف است ازاین بهار فیا ض وزندگی بخش مستفید نگردیم.

راه سعی وعمل در روشنایی امید به فردا وعبرت ازتا ریخ آموزگار وتکان دهنده مابروی همه باز است،جهد باید کرد. جهدی که از زیر سقف مدرسه در برابر صفحه وکتاب تادامن کهساران دراستفاده ازمظا هر طبیعت درهر لحظه ودر هر جا وظایف ملی مارا در پیشگا ه حس ونظر مامجسم میگرداند.

بار دیگر سا ل نو را به هموطنان گرامی تهنیت میگویم از بارگاه خداوند بزرگ سال نورا بسربلند ی سعا د ت وسلامت هموطنان گرامی و افغانستان عزیز مسقر ون میخواهم.

همچنان به امید مو فقیت کامل عمیق تر ین تبریکا ت مردم افغانستان ،رفقا وخودم را به مناسبت این سال نو به خواهران وبرادران پښتو نستانی وبلوچ ابراز میدار م.

(c) kitabton.com: The Digital Library

در پهنای سال ۱۳۵۳

کشور مادر طی سالیکه گذشت ،گام های سریعی بسوی تحول وانکشاف برداشت ودر دفتر زمان خاطرهٔ فراموش ناشدنی بجا ی گذارد.

حال که تاریخ ،صفحه تازه‌یی گشود ، نظری به گذشته می اندازیم وفهرست‌گونه واقعات وتحولات مهم اجتماعی را مرور میکنیم :

۱ ـ حمل :

پیام رهبر ملی ما،که بمناسبت سال نو بود، ازطریق رادیو وروزنامه های کشور، نشر گردید.

شاغلی رئیس دولت وصدرا عظم، درین پیام شان گفتند :

«تصمیم قاطع ،خلل ناپذیر ودوامدار یك ملت می‌تواند اورا به هدف عالی اش‌برساند»

• • •

٤ ـ حمل :

سپین زر شرکت اعلا م کرد که برای ۱۷۰هزار جریب‌زمین ،پنبه دانه بذری‌توزیع مینمایدبا توزیع اینمقدار پنبه‌دانه اضافه‌ازسی هزار جریب زمین تحت ،بذر پخته می‌آید .

• • •

٥ ـ حمل :

پروگرام انکشاف تجارت ،پس ازتصویب مجلس عالی وزرا ومنظوری رئیس دولت،به منصهٔ تطبیق گذاشته شد.

هدف اساسی این پروگرا م که به‌تاسی ازخط مشی دولت جمهوری ،که در بیانیهٔ (خطاب به‌مردم) قایدملی ما توضیح گردیده است ارتقای سطح زندگی مردم کشور میباشد.

• • •

مقررات فعالیت های تجارتی ،پس از تصویب مجلس وزراء ومنظوری رئیس دولت نافذ گردید.

هدف ازین مقررات ،هم آهنگ سا ختن فعالیت های تجارتی باسایر پروگرام ها ی اقتصادی دولت است.

• • •

دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عا لی انجنیری حوزه آسیای مرکزی و جنوبی،در ادیتوریم پوهنتون کابل افتتاح گردید.

• • •

سند فرمایش تخنیکی پروژه سازی دستگاه تجرید سلفر وگاز طبیعی شبرغان، باسایر تاسیسات مربوط آن ،بین جمهوریت افغانستان واتحاد شوروی امضاء شد.

ژوندون

شاغلی محمد داؤدرئیس دولت وصدراعظم هنگام مصافحه بااعضای انجمن تعلیمات عالی انجنیری

شاغلی محمد داؤدرئیس دولت وصدراعظم هنگامیکه معین وزارت خارجه جمهوریت‌مردم هنگری را درقصر ریاست جمهوری‌پذیرفته‌اند

(c) ketabton.com: The Digital Library

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم قبل از عزیمت جانب مسکو درمیدان بین المللی کابل مراتب احترام گارد تشریفات جمهوری را قبول وآنرا معاینه مینمایند .

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم هنگامیکه بناغلی عبدالرحمن جلال نماینده خاص صدراعظم مالیزیا را درقصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم ساعت چهاربعداز ظهره حمل هیئات تعلیمات عالی انجنیری یونسکو حوزهٔ آسیای جنوبی ومرکزی را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

• • •

به اساس تصویب شورای عالی قضا و ـ منظوری رئیس دولت به دومرحلهٔ محکمه ابتدایی اختصاصی پولیس ودیوان اختصاصی پولیس در چوکات محکمه عالی تمیز، تشکیل وتاسیس گردید.

• • •

نمایندگی جمعیت افغانی سره میاشت در هرات ،برای زرع دو صدوده جریب زمین سیلاب زده ولسوالی غوریان ،بیش از پنج تن گندم رابدست زارعان آنجا گذاشت.

• • •

۸ ـ حمل :

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم روز ۷ حمل درمراسم نهال شانی که ازطرف قوماندانی قول اردوی مرکزی ،در ساحه اراضی آن قوماندانی ،ترتیب یافته بود اشتراک ورزیدند.

• • •

۱۰ـ حمل :

به تاسی از رهنمایی های دولت جمهوری وبه مقصد توسعهٔ زراعت پخته ، شرکت کود کیمیاوی افغان قرار داد های قرضهٔ ۲۱ هزارتن کود کیمیاوی را باشرکت های پخته عقد نمود.

• • •

۱۱ ـ حمل :

به اساس پیشنهاد وزارت معارف ، تصویب مجلس عالی وزراء ومنظوری رئیس دولت پوهنځی وترنری در چوکات پوهنتون کابل احیاء گردید.

• • •

مرکز تربیوی وزارت فواید عامه، توسط معین آن وزارت افتتاح گردید و همزمان باآن سیمیناری به مقصد توسعهٔ معلومات مامورین ومنسوبین حفظ ومراقبت شاهراه های آن وزارت دایر شد.

• • •

عمارت جدید تخنیکم چنگلك ،ضمن مراسم خاصی افتتاح گردید ،این عمارت با صرف یکصد ملیون افغانی از بودجهٔ دولت وسه و نیم ملیون روبل کمك بلاعوض مالی وتخنیکی اتحاد شوروی اعمار شده دارای شعب ترمیم آلات برقی ،ترمیم موتر ودستگاه خرادی آهن می باشد.

۱۳ حمل :

مکتب موسیقی در شهر شاه مینه افتتاح گردید.

درین مکتب سی شاگرد رسمی و ۸۵ نفر به سویه های مختلف مصروف فراگر فتن رموز موسیقی می باشند وهشت نفر استاد ورزیدهٔ موسیقی ،درآن تدریس می کنند.

(c) Kelkton.com: The Digital Library

۲۰ ـ حمل :

عمارت شفاخانه سی بستر قلعه نو که باصرف پنج ملیون وپنجصد-هزار افغانی تکمیل گردیده ،افتتاح شد.

این شفاخانه مجهز باشعب داخله،جراحی اتاق عملیات ،کلنیك دندان ،لابرا تسوار و اکسریز می باشد.

• • •

۲۵ ـ حمل :

موافقت نامهٔ معادل سه صدو نودو هشت هزار دالر کمك بلا عوض ایالات متحدهٔ امریکا ،برای پیشبرد امور ریاست اتحادیهٔ مرکزی بین معین وزارت پلان وسفیر کبیر ایالات متحدهٔ امریکا در کابل امضاء گردید.

• • •

۲۶ ـ حمل :

به اساس امتحان کانکور پوهنتون ۱۳۳۱ محصل در پوهنځی های مختلف پو هنتو ن کابل جدیدا پذیرفته شدند.

•••

یك فابریکهٔ صابون پودری ،به سرمایه ابتدایی پنج ملیون و ششصدو پانزده هزار افغانی ،در منطقه صنعتی کابل افتتاح شد.

بارویکار آمدن این فابریکه سالانه معادل سی ملیون افغانی اسعار ،از درك تو لید صابون پودری ازخارج ،صرفه جو یی میگردد.

مرکز امداد اولیه جمعیت افغانی سره ـ

• • •

میاشت در شهر کندهار توسط والی آنجا افتتاح گردید.

این مرکز باصرف ششصد هزار افغا نی به‌کمك های اتحادیه صلیب احمر بین‌المللی اعمار گردیده است.

۲۹ ـ حمل :

رئیس دولت وصدراعظم مدیر روز نامهٔ نیویارك چاپ راولپندی را اخیرا پذیرفته‌و درمصاحبه یی باوی گفتند :

(با حل یگانه اختلاف سیاسی قضیهٔ پشتونستان ،دیگر هیچ چیز مانع روابط حسنه بین افغانستان وپاکستان‌نمی گردد..)

•••

یك منبع ریاست استخراج وانتقال گاز گفت که ازآغاز صدور گاز تاحال بیش از پانزده ملیارد وپنجاه وپنج ملیون مترمکعب گاز از شبرغان به‌اتحاد شوروی وفابریکات کودو برق مزار شریف ،انتقال وصادر شده است.

• • •

۳۱ ـ حمل :

بتاسی از پروگرا م های دولت جمهوری وبمقصد تشویق وتقویهٔ بنیه مالی زارعا ن لبلبو ،در قیمت خرید هر سورت لبلبو ، ـ نزده فیصد افزایش به عمل‌آمده است.

•••

۱ـ ثور:

تعدیل مواد قانون اجراآت جزایی ازماده اول‌الی ۱٤٤،بعد ازتصویب مجلس‌عالی‌وزراءو منظوری رئیس دو لت، نافذ گردید .

۲ـ ثور:

موافقت نامه تجار تی و تادیا تجمهوری افغانستان و جمهوریت مرد مچین وهمچنان پروتوکول تبادل اموال بین دوکشور برای سال ۱۹۷٤ عقد گردید .

این پرو توکل را از طر ف‌افغانستان معین وزار ت تجار ت و از جانب جمهوریت مردم چین سفیر کبیر آنکشور ا مضا نمودند .

• • •

۳ـ ثور :

وزیر معادن و صنایع حین مراجعت از ولایت‌جوز جان اظهار نمود، که در سا حه جرقدق ولایت جوز جان یك منبع نفت، ـ کشف شده است.

وی علاوه کرد که قبلا درسا حه ا نگوت ولسوالی سر پل در حدود هفت ملیون‌تن نفت‌نیز کشف گردیده بود .

معبربالای دریای آمو ، در منطقه کلفت‌که یك‌پروژه بزرگ است به سر رسیدومشکل صدور گاز، که در گذ شته رونما میشدبااعمار این معبر رفع گردید .

معبرمذکور ششصد متر طول دارد .

• • •

٤ـ ثور:

به‌اساس ،فیصله مجلس عالی وزراومنظوری رئیس دولت جمهوری افغانستا ن، حمل‌ونقل اموال دوایر رسمی و تصدی ها ی دو لت، به‌سلسله ریاست‌ترانسپورت عمو می صورت میگیرد.

• • •

کمیته مر کزی تحت ریاست ثبا غلی محمدداود رئیس دو لت‌و صد راعظم روز۳ثور تشکیل جلسه داده، فیصله کرد تا بر ای تمام معلما ن، مامورا ن ، کار گران،اجیران و مستخد مین ولایات کشور نیز ،کوپون‌آرد سر از همین ماه توزیع شود .

• • •

٥ـ ثور:

ثباغلی محمد داود رئیس دو لت و ـ صدراعظم ،ساعت دوازده ظهر ثبا غلی عبدالرحمن جلال نماینده مخصو ص مالیزیارا در قصر گلخانه بحضور پذ یر فتند .

طی‌این ملاقات ثبا غلی جلال پیام خاص صدراعظم مالیزیا رابه ثبا غلی رئیس دولت تقدیم نمود.

• • •

۷ ثور:

بر اساس پیشنهاد وزار ت صحیه و ـ تصویب مجلس عالی وزراء و منظـوری رئیس‌دو لت،ادویه جنر یك، بداخل ۸ماده، بعوض ادویه پاتنت تجار تی، تور ید مـی گردد.

این تصمیم بمنظور گسترش و تا مین بیشتر وبهتر خدمات صحی، مطابق به لوژش های‌نظا مترقی جمهوریت وبا درنظر داشت وضعیهمالی مردم ، در سیستم عر ضه ادویه، اتخاذ شده است.

ادامه دارد

ژوندون

محترمه زینب داؤد،خانم ثباغلی محمدداؤدرئیس دولت وصدراعظم هنگام قطع نمودن کیك سالگرد مادران ممتاز سال

هنگامیکه ثباغلی علی احمد خرم معین‌وزارت پلان وثباغلی ایلیوت سفیر کبیر ایالات متحده امر یکا موافقتنامه‌را امضاء میکند.

۱٤ ـ حمل :

بر حسب پیشنهاد وزارت مالیه،تصویب مجلس عالی وزراء ومنظوری رئیس دو لت تصدی های انحصار مواد نفتی و شکرمدغم گردیده وبحیث یك مؤسسه واحد، بنام ریاست انحصار دولتی ،تشکیل گردید.

• • •

۱٥ ـ حمل :

از طرف ثباغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ، تیلگرام تعزیت به‌مناسبت وفات ثباغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه، عنوانی ثباغلی الن پوهر رئیس جمهورموقت آنکشور بپاریس مخابره گردیده ودر آ ن مراتب تاثرات عمیق وتعزیت شخص خودو حکومت ومردم افغانستان را ،ابراز کرده‌اند.

ریاست بندروالی لغو شده وبعوض آ ن واحدهای برای اجرای امور بنادرحیرتان،شیر- خان وتورغندی تاسیس گردید.

• •

۱٦ ـ حمل :

میلاد مسعود پیامبر بزرگ اسلام وهادی اعظم جهان بشریت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ،باانعقاد محا فـل کلام الله مجید، قرائت احادیث نبوی درسراسر کشور تجلیل گردید.

مجلس باشکوهی به این منظور ، ازطرف ادارهٔ عالی اوقاف درچمن‌باغ دلکشا ترتیب شده بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشتهٔ مرحوم استاد صلاح‌الدین سلجوقی:

بهار حرکت است؟

این مضمون به‌مناسبت تجلیل از آغـــازدومین سال نشراتی ژوندون درشمارهٔ او ل حمل ۱۳۲۹ نشر گردیده است، آنوقت‌بشاغلی شریف ازیر سمت مد یریت مسوول مجلـه را داشتند.

• • •

ارسطو درفصل نهم قاطیغور یاس «کتـه گوری هاـ مقولات خود » حرکت رابـه شش نوع شناخته است.

(۱) حرکت ازنیستی به‌هستی (یعنی‌کون)
(۲) حر کت از هستی بـه نیستی (یعنی‌فساد) .
(۳) حرکت از هستی به هستی بیشتـر (یعنی زیادت).
(٤) حرکت ازهستی به‌هستی کمتر (یعنی نقصان)
(٥) حرکت ازهستی باینجا به‌هستی‌به‌آنجا (یعنی انتقال).
(٦) حرکت از هستی باینطریق‌به هستـی به‌آنطریق (یعنی استحاله)

ارجمندم شریف جان !

تو درین خزان زندگی من ازمن‌خواهشمندی که‌به مجله فشنگ توبهاریه‌نوشته کنم ولی متاسفانه عینکی که‌به آن رنگ آمیزی بهار را میدیدم دیگر کنون ازپیش چشم من‌رفته‌است وهم خوشبختانه گلشن انزوای من درروشنی وتاریکی ورنگ وبوی خود دیگر پای بنـــد نظام شمسی وگردش لیل ونهار نیست بلکه مربوط است به‌قلب ومحور ومنطقه افکار و خیالات‌ومالیخولیا های‌خودمن .

((چو حرص آسود چه روزه چه‌روزی))
«چودیده رفت چه روز و چه‌روزن»

خودی در جوانان ودرامعی که‌هنوز بسیـار جوان اند بیشتر گرویده محیط طبیعی خـود است ولی «خودی » رفته‌رفته بیشتر رنگ اجتماعی میگیرد وخصو صا به‌دنیایی که‌حیات تماما اجتماعی شده وفرد حتی درانزوای‌خود هم نمیتواند بدون فکرت اجتماعی ز یست کند.

اگر فـلاطون (خودی) و(خیر) رادرآغوش دنیای فطرت میدید ویااگر بیدل خودی را از تجلیات و مظاهر فطرت مشاهده میکرد ایـن (خودی) عالی‌تری بود که‌بعداز خودی‌اجتماعی وبعد ازفراغ ازمجاهدات اجتماعی بو جود می‌آید وحتی بعضا وسیله ایست برای‌حیات وخودی اجتماعی مکملتری.

شاعر ا نیکه بیشتر فریفتهٔ محیط طبیعـی بوده اند کشش ها ورستا خیز های‌اجتما عی نزدشان بحیث صحنه های بدیع‌طبیعی جلـوه کرده وآن شاعر عرب نیزه هارا به‌خوشه‌هـا تشبیه نموده است.خاقانی میگوید:

«کوس وغبار سیاه طوطی و صحرای هند»
«خنجر وخون سپید آئینه وبحرچیـن »

ولی من چنین تخیل میکنم‌که‌بهار حرکتـی است اجتماعی وجانب دیمو کراسی، نبا ید کسی به‌این تخیل من خنده کندآنهایی کـه گرویده محیط طبیعی بوده هم به این عنـوان بوده اند که محیط طبیعی را محیط اجتماعـی می پنداشتند اگر فـلا طون خیر را عـبارت ازخیر تمام کا ئنات میدانست این است که‌او تخیل کرده بود که تمام کائنات‌اجزاء مجتمع همدیگر اند وبهم ارتبا ط رو حی دارند . تاگور در رسالهٔ (علاقه انسان به‌کائنـات) میگوید ما ازموجود ات حول وحوش خودبیگانه نیستیم ونباید بایشان بی‌علاقه‌باشیم.

بهر صورت محیط طبیعی ما خواه محیـط اجتماعی، ماهم باشد ویا نباشد درین شکی نیست که محیط طبیعی ما نمونه وامثال محیط اجتماعی ماست وما باید قدم به‌قدم فـطرت رفتار کنیم وفطرت همیشه سر مشق ر فتـار حیات ماباشد اگر این تقلید نمیبود فنـو ن مستظرفه وحتی تکنیك بو جود نمی آمد. تـا طباره وتحت البحری شکل مرغ وماهـــی را نگرفتند یکی در جوهوا ودیگری در عمـــق دریاسیر کرده نتوانست . ارسطو فن ر ا چنین تعریف میکند : «آنچه‌به فطرت‌قریب‌تر باشد».

مرد اجتماعی پیش ازهمه چیز به‌مساعدت زمان ومکان نظر میکند وباید روشن تر یـن درس را ازنو رسته گان چمن بیاموزد کـه ایشان هیچگاه درزمستان که‌زمان شان نیست وهیچگاه درمنطقه قطبی که‌مکان شان نمیباشد بابعر صهٔ وجود نمیگذارند همهٔ شان ز یـر سقف زمان وروی سطح مکا ن یکجا کمـر می‌بند ند وخاك وکاره را ازهم دریده قیـام می‌کنند واز نور وحرارت خورشید وترشحات ابر بهاری که‌برای شان علی السو یه‌ارزا نی شده‌است علی السویه استفاده میکنند. اگر خوشه گردن میکشد ازین است که مخـزنی را از ذرایـع تکثیر اجتماعی خوددرسرگرفته میخواهد آن رابه‌نور بیشتر و هـــوای آ زاد تری پخته کند ودایرهٔ اجتماعی خود راوسیع ترسازد . واگر لاله ایاغی به‌کف گذا شتـه است آرزومند است که جام حیات خودرا از جرعه های فیض پر تر نموده وبتواند ذخیره بیشتری به کمبل خود که‌به نوع حیات فردی واجتماعی او است برساند واگرکسی‌گوش‌شنوا دارد میتواند از مکبر الصوت مرجانی او بـه فصا حت بشنود که میگوید : (بین حـیات فردی واجتماعی من هیـچ فرقی نیست و من برای هردو یکسان خدمت میکنم و هردو قوه درکمبل من است وچون در دامان کوه وقت کمی دارم باید پیمانهٔ بزرگی رابه مقابـل نور وقوای آسمانی بر افرازم و فیض بیشتری بگیرم که‌فعالیت چند روزه ام حیات فردی و اجتماعی سالانه ام رانکافو کند و بتوا نـم انرژی زیادی رادربیخ خودجمع کنم .

گل از هـــمه قشنگ تراست ز یـر ا بیشتر اجتماعی است. درخت از همه‌بزرگ‌تر است که‌حصه فردی خود راکه بیخ باشد در خاك فرو برده وشاخهای پر میوه خودرا که مظهر اجتماعی او است بهمگان عرضه داشته است همه بهم آهنگ‌اند.یکی سرو آزاداست تاسایه کمتری داشته وآفتاب را ازریا حیتی که‌نیازمند تابش اند باز ندارد . دیگری‌سرو سهی است تابیشتر سایه افگنده وگیاهایی راکه نمی‌توا نند نور تیز خورشید رابرداشت کنند زیر سایه بال خو دبگیرد ،یکی‌بردیگری میپیچدوهرکدام به‌ضعیف وبی دست و پـای عصا ولکیه گاهی است و هرکدام به طفیلـی های حیات مساعدت وپهلو بندی بی ریایی دارد یتونی بواسطه بم دایره اجتماعی خودرا وسعت میدهد و دستارك بواسطه پاراشوت.

بعضی هااین وظیفه رابدوش صبا میگذ ا رند وبرخی هم بپای کبوتران پروانه ایـن نشو اجتماعی رانشر میکنند .

روزیکه سیلاب طغیان میکند وبساط اجتماعی شان رانجدید مینماید ریشه هابهم د ست داده سدی درمقابل طوفان ایجاد می نمایند واگرنسیم‌بشدت‌میوزدشاخه هادرهم‌رفته‌و بهم تسانده‌یکدودستبرد صرصررا ازچمن جلوگیری مینماید وهم اگر گاهی صاعقه بخوا هـــد برخرمن حیات شان آتشی زند گردن فرازان چمن قدعلم کرده وواسطه وصل برق ابـــر وزمین گشته آن صاعقه را ازبین میبر نـــد وآن‌رادربرمنحل می‌نمایند اگر د ست بـــی رحم دربین مجمع شان دیواری میکشد ایشان از زیر دیوار ریشه میدوانند وهم‌ازفوق‌دیوار سر می کشند تااینکه بقوه‌نموی‌ریشه ها وبه نقل واصطکاك شاخه ها آن دیوار ظالمانه را ازپای بیندازند زیرا قوه‌طبیعی اجتما عی هیچگاه نمی گذارد آن دیوار عارضی‌بقا بـی داشته باشد واگر اینهم نشود فوج بهـار باتیر های خوشه وسنان هـــای سو سن و شمپور های پتونی خیمه بهار آزادی خودرابه آن‌سوی دیوار میزنند ونمیگذارند تا بلو بـی راکه قلم موی قدرت دریك صفحه‌نقش‌نموده است تخته مشق خریطه وکرو کی بیگانگا ن باغ گردد.

اینها خودخواه محض نمی باشندوبلکه‌دامنه اجتماعی خودرا آنقدر وسعت میدهند کـــه‌از اجتماع نوعی خود پا بعرصهٔ اجتماع جنسی می‌گذارند همه آبرا نمی آشامند تاچیزی‌بماند وبرای تشکیل ابر بهاری سرمایه باشد بـــه پروانگان وبلبـلان ومر غکانیکه دستیاره و پیرایه بهار شان اند بفرا خد لی بـذل‌میکنند وبلکه بعضی شان حیات خودرا بحیث ماده غـذایی برخی دیگر تقدیم میکند ویا درراه نردبانی دیگری از سرجان بر میخیـــز د .

واین یکی است از هزاران درسی که‌شا عر ما ازسواد بهار خوانده است.

نشددرین درسگاه‌عبرت بفهم چندین‌رساله پیدا
جنون سوادی که‌کردم‌امشب‌اسیراوراق‌لاله‌پیدا

چه می شود جوانان ما درحالیکه از منـظرهٔ زیبای بهار حسا محظوظ میگردند شعورا هم درآن فکر ی کنند وبدانند که‌دنیاصرف بـی شعوری نیست بلکه درنتیجه عـلـم وارادهٔ قویمی بوجود آمده است اگر این تعبیرات‌ما بایشان خوشایند نیست فر قی نمی کنـــد خودشان ازین بهار برای خود تعبیری کنند ولی تعبیری که به‌حـیات شان ساز گـــار باشد .

امروز دیگر آن دنیایی نیست که‌فرد بحیث فردزندگی کرده بتواند پس باید از خواب بیدار شویم ومجتمعی داشته باشیم که‌هرکدام به‌آن علاقه جدی ومتینی بیر ورانیم وبایثار بان پیش آئیم .

باید این بهار ماواز بهار پارینهٔ ما بهتـر باشد ،بهار طبیعی به‌ید قدرت خداوندداست ولی بهار اجتماعی را خداوند بسعی و عمل وافکار واخـلاق مامربوط ساخته‌است .

ماهنوز بسیار چیز هاداریم که‌به‌عدالت و مساوات ودیمو کراسی دنیای مترقی امروزه برسیم واین کاری است که مجاهدت‌ها ی زیادوفداکاری های پی درپی بکار دارد اگر انجام آن بسیار دیر بدست‌می آیدولی آغـاز آن باید به‌سرعت بدست اجـــرا گذا شته شود .

مابابد همین قدر بدانیم که زمان و مکـان بکمال مساعدت وتلوج خود رسیده استووقتی است که‌به‌سالیان دراز انتظار آنرا داشتیم وکنون اگرچه دیر آمده‌است درست آ مـــده اســت وگمان نمیکنم دراین بهار، کوچکترین

بقیه در صفحهٔ ٤١

(c) Ketabton.com: The Digital Library

سر مقالهٔ نخستین شمارهٔ ژوندون
حمل ۱۳۲۸

باسال نو ، سال نشرا تی مجله ژ وندون نیزتجدید میگردد نخستین نگارنده مسوول ژوندون شاغلی عبدالحلیم عاطفی اولین سر مقاله ژوندون را با مفا همی که‌درین صفحه‌از مطالعه شمامیگذردچنین آغاز نموده است.

سر آغاز

ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام‌تونامه کی‌کنم‌باز

بنام آفر ید گار عقل و خرد که آ دمی‌زاد رابه‌تعقل و تفکر تو صیه میفر ماید وازاین‌راه وی‌رابه‌جانب سعادت و رو شنا یی د عنمونی میکند .

وباز به یاری روح پاك حضرت محمد (ص) پیغمبر بزرگ وار جمند خدا ی عزوجل که‌به گفته سعد ی کتابخانه چند ملت‌را راشسته وبه جای اسا طیر موهوم اسا سس حقیقت محسو س و اصو ل دیمو کراسی‌راست ودرست عملی را باخطوط نورانی برپیشانی بنیاد بزرگ عمار ت بشریت نو شته‌است‌به نشر این نا مه آغاز نماییم واز خداوند کار، علم‌و حکمت میخوا هم که این نا مه را دراین وظیفه پاك وبی الایشی که غایه آن‌جزسعادت وتر قی و بز ر گی وطن و طنند اران عزیز، انکشافا ت مزید حیات اجتماعی، و مدنی، ـ جلب التفا ت ملت ودو لت‌بواجبات ا صل عظمت و تر قی ودرنتیجه زند گی بزرگ نشانه و شرا فتمندانه دگر مطلب و مقصدی ندارد در نشرا تش گا مگار گرداند تا باشد حصه از منتی راکه برما واین نامه دارند منحیث‌وظیفه انجام داده وباتقدیم مطالب‌خوب وخواندنی حتی المقدور خد مت نا چیزی‌برای تقویه قوا و ملکا ت فاضله نفسی و روحی خوانندگان کرده با شیم .

نیاز به نشر این نا مه از روی محض‌یا هوس شخص نیست بلکه بو جود آمدن آن مربوط به یك سلسله احتیا جا ت معنوی ـ صاحبان ذوق و جستجو و تشنگا ن مطالعه‌و تفکر میباشد که خو شبختا نه شما ر آن‌روز افزون است و اینك این گروه در پی‌آن‌سخت درنیاز اند ونیك در تلا ش .

جای خو شی است که اکثری از زنان‌و مردان جوان حتی پیر افراد ملت را تشنه خواندن ویا گوش به او از شنیدن شنیدنی

هاو خواندنی های سو دمندی میبینیم و باز ملاحظه مکنم که چگونه جوان ها و منو رین برای بلند برد ن سطح زند گی ویا فتن‌رموز ترقی در تجسس بر آمده وروز رفته تطور محسوسی و بارز ی در ذ هنیت حیات مدنی‌و اجتما عی و افکار هموطنان پدید میاید وافق نگاه خلق وسیع و وسیعتر میگردد .

براستی هم باید اعتراف کرد که خو ش بختانه امروز تحو ل بز ر گی در طرزاندیشه وتعقل توده‌رخداده وتشنگی آرزو های‌شدیدی برای بلند بردن سویهٔ ثقافت ملی وششون اخلاقی وتهذیبی ، تعلیم وتربیت عمومی و عر فانی و در نتیجه بالا رفتن تمام رشته های حیاتی احسا س می شود. که امید است فر صت مساعد ت کند وا ین آرزو ها ی معقول بسر آورده آید برای ما که غیر از تز کیه قوای معنوی و تقویه حس فضایل ملی وحکمفرمایی اساسات آدمیت بر دل ودماغ با شند گان این دیار وبالا خره تابش نورعلم و معرفت حقیقی وو ارسته از بدی ها بر اذهان وافکار هموطنان ـارمان وبا خود مقصودی ندا ریم بالاتر ازاین مسرتی تصور نمیشودکه‌هموطنان را درحال چنین جنبش علمی و عرفانی محسو س و مشغو ل میبینیم واز زاویه‌این همه‌تکاپو آینده نیك و تر قی در خشانی رابرای وطن خا ك باستان وباشندگا ن پر فضلت آن مشا هده میکنیم وبناء علیه وادار میشویم که‌با وصف تمام نارسایی های خود برای تسکین اند گی از تشنگی های منورین وجوانان به کما ل افتخار دست به کار تهیه و ترتیب و نشر این مجله بزنیم‌وآنرا به‌خد مت خوانندگا ن گرا می پیش نمایم.

باید از ریاست مستقل مطبو عات‌واراکین دانشمند آ ن که تما س نز دیك باتوده‌و ـ اطلاع ازنیاز های علمی وعرفانی خلق دارند متشکر بود که بلافاصله با پیشنهاد که‌برای نشر مجله ژوندون (زندگی) شد موفقیت خودرا اظهار نمودند وضمنا امتیاز نشراین نامه را(که عجالتا تحت نظر مد یریت‌عمومی نشریات ریاست مستقل مطبو عا ت تر تیب میشود) به این نا چیز که خود معترف‌به نارسا یی های علمی و هیچ مدانی های خویشتن است دادن که محض به امید آ نکه شاید در این وظیفه مصدر کو چکترین‌خدمتی عرفانی برای همو طنان عز یز خودشده‌بتوانم آنرا باکمال افتخار استقبا ل نمودم و باری یقین دارم مقدم از همه لطف خدای داناوتوانا وباز در عالم اسبا ب همکار ی ریا ست مطبوعات و دو ستا ن دا نشمند من ونیز صمیمیت خودم مرا در این کار یار ومددگار باشد تابود به‌کمك خدای ونیروی اراده همگانی بر همه مشکلات ظفر یابیم و روزی این‌ستاره کم نور گو چك کنو نی در قلب اعمال ملی ما آفتاب تابناك گردد پرتوآن‌در تمام ساحه های تاریك زند گی مانفوذ کنو ما ازنور آن قوه حر کت و فعالیت نشاط وتشبث نیك را دریابیم.

ناگفته نماند که صفحا ت‌نامه پانزده روزه مابرای قبو ل تمام مضا مین و گفتنی های حیاتی ولو در هررشته از رشته های دینی تهذیبی- ثقافی- اجتماعی ـ مالی- اقتصادی عرفانی ـ ادبی و تاریخی ـ بخش‌خانمها و ـ تدبیر منزل پرور ش اطفال و حصه تعلیم وتربیت وسایر مضامین سو دمند آفاقی حاضر است باکمال امتنان آنرا نشر خواهد نمود.

برای دلچسپی وحسن استقبال خوانندگان وسر گر می شا ن مانامه خود راچنان که ملاحظه مفر مایند مصور سا خته ایم ـگرچه این‌نمونه ابتدایی و بسیار کو چك است‌اما آرزو های بزرگ ما رانمایند گی میکند والبته طبیعی است هنگام که امکانا ت بیشتر میسر آمد ـ واستقبال خوانند گان ویاری همکاری مارامومید گشت درعین اینکه مجله هفته وار خواهد شد این قسمت ها رنگنتر و شرینتر

بقیه در صفحه۲۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع مهم سیاسی هفته

بقلم جوینده

کیسنجر گام بگام بمنزل نرسید

هنری کیسنجر با یازد همین سفر بشر ق میانه گامهای وسیعی بسوی حل قضیه مغلق شرق میانه برداشت .

مساعی خستگی نا پذیر کیسنجر دراین سفر نمودار اطمینانی بوده کهوی معتقد بود با سیاست گام بگام میتواند بمنزل برسد . امابالاخرهدوهفته سعی ممتد از طر یق‌ملاقات هاومذاکرا ت باسران کشور های شرقمیانه نشانداد که این سیاست با وا قعیات د ر شرقمیانه هم آهنگ نیست و نمیتواند مسایل این منطقه راحل کند .

نظر سوریه

قبل ازسفر دکتور کیسنجر بشر ق میانه حافظ الاسد رئیس جمهور سوریه طی‌مصاحبه بانامه نگار مجله تایم امریکا گفت :

«موضوع اساسی شر قمیانه صلح است که‌برای رسید ن بان باید یک‌گام بزرگ‌با شرکت تمام جبهه هابر داشت .اگردیپلوماسی گام بگام این معنی را داشته باشد که‌عرب بهسه جبهه مختلف تقسیم شود ومجدداً هر جبهه به سه جبهه دیگر ، رسید ن بصلح امکان پذیر نیست .»

از این اظهارات بخوبی پیدا بود که یک طرف عمده درشر ق میانه یعنی سور یه باشک و تردد تما م‌به مساعی کیسنجرمینگرد ومعتقد است که نتیجه این مساعی درنهایت به‌نفع اسراییل است.

در حا لیکه مساعی کیسنجر مو فقانه‌پیش میرفت‌ا وسادات بادر نظر گر فتن مصالح‌ملی خود ومو قف طر ف های ذیعلاقه عر بی‌به کیسنجر روی خو ش نشا ن میداد ،خطراتی احساس میشد که مبادا ماموریت صلح کسنجر سبب شود که مصر و اسرا ییل - بموافقه برسند و درزی در جبهه عر بایجاد شود و مساله فلسطین لاینحل بماند .

کنفرا نس ژنیو

اقداما ت کیسنجر در حلقه های شوروی اقدامات تبلیغاتی خوانده شد زیرا شوروی عقیده داشت که سیاست گام بگام نمیتواند ضامن تامین صلح شر قمیانه باشد وبلکه‌راه حل مساله شر قمیانه تشکیل کنفرا نس ژنو است زیرا در این کنفرانس امکان حل‌مساله فلسطین میسر شده میتو اند و مسا لـــه فلسطین ریشه اصلی بحرا ن شر ق میانه میباشند .

ازاینجهت همگا م با مساعی کیسنجر - فعالیت های دیپلو ماتیک شورو ی بااهتزام هتبا بممالک شرقمیانه‌آغاز گردید ،ولادیمیرو- ینو گرادوف نماینده فوق العاده بر ژلیف به اردن رفت ویک هیت دیگر شا مل‌اعضای شورای‌همبستگی‌کشور های آسیاو افریقای اتحاد شوروی عازم دمشق و بیرو ت گردید .

این مساعی کشورهای ارد ن لبنان‌وسوریه رابسوی کنفرانس ژنیو بیشتر متو جـــه گردانید ،و مفکوره رجـــوع بکنفرا نس‌ژنیورا بحیث یگانه مرجع حل وفصل قضیه فلسطین وشرقمیانه تقویه کرد .

قوماندانی مشترک

درحالیکه خبر ها یی از ایجاد ا ختـلاف بین مصرو فلسطین ها شنیده میشد خبـــر داده شد که سور یه اماده است با فلسطین به تشکیل یک قوماندانی مشترک بپردازدواین بذات خود مظهر آن است که مسایل عر بی چون حلقه هایی زنجیر با هم اتصال داردوبه هیچ صور ت نمیتوا ن باحل یک مسالهو - رسیدن بموافقه‌بایک طر ف‌نیروی مقاومت‌سایر طرف‌هارا ضعیف گردانید ، بلکه این مساعی فکر تقویه طر ف های ذیعلاقه دیگررابوجود میاورد .

لجاجت اسرائیل

اسراییل که همیشه با عر ب بشد ت‌رفتار کرده است علی الر غم فشار های‌گه‌احساس میکرد باز هم در مذاکرات با کیسنجر موقف مساعدی نداشت . طی این مذاکرات‌اسراییل امادگی خود رابرای تخلیه سینا منجملـــه نقاط استرا تیژیک که سادا ت میخوا هـــد تخلیه شود یعنی حوزه نفت خیز ابورود س وگذرگاه کو هستانی میلا وجیدی ا بـــراز داشت‌اما بشر طیکه مصر تعهد کند برای‌یک مدت معین دست بجنگ با اسرا ییل‌نمیزند و بااسراییل مناسبا ت سیاسی قایم میکندواین پوره همان چیز یست که ممالک عربی‌ازآن خوف دارند.

مساله سیاسی

مصر عقیده دارد که تنها میتواند در امر نقا می بااسراییل کنار بیاید و اسراییـــل اصو لا باید مناطق اشغالی ۱۹۶۷ رادرسینا تخلیه کند و قوای نظا می طر فین از هم - فاصله بگیرند . اما تعهد عدم توسل بجنگ وقایم کردن روابط سیاسی که در واقع یک سلسله تضمینا ت اقتصادی رانیز درقبال‌دارد مساله ایست که‌باشرایط کنو نی برای‌مصر غیر قابل تحمل است و این تعهدسیا سی‌که معنی خلع سلاح را داردمصر را در جریان حوادث شرق میانه یعنی این منطقه درحال انفجار بحیث یک مشاهد قرار میدهد .

نگرانی امریکا:

امریکا بد رستی میداند که مسوو لاوضاع شرق میانه اسراییل است واین اسرا ییل است که هر روز بحران این حوزه جهان‌را دامن میزند در حالیکه اکنو ن اسراییل‌ازنظر سیاسی ونظا می واقتصادی منزوی‌ماندو یگانه اتکاء اسرا ئیل بامر یکاست .

از جمله بودجه ۹ ملیارد دالری اسرا ئیل سه ملیارد آنرا مصار ف‌نظامی تشکیل‌میدهد درحالیکه اسراییل برای موازنه بود جه خود از امریکا خواهان ۵۹-۲ ملیارددالر استواین تقریباتمام مصار ف‌نظامی اسراییل را احتوا میکند.

ازطر ف دیگر امریکا ازنظر پر ستیژ خود وازلحاظ اقتصادی مخصو صا مساله نفت‌به شرقمیانه نیاز دارد . واز خطر اتیکه ازناحیه حواد ثشرقمیانه ایجاد میشود سخت نگران است ودفع این خطرا ت به‌همکاری اسراییل میسر شده میتواند .

تهدید امریکا به اسرائیل

طی دو پیا میکه رئیس جمهور ا مریکابه مقامات اسرا ئیلی فرستاده ویکی ازاین‌پیامها درموقع سفر کیسنجر مخابره شده توجه اسرائیل را برای سعی کافی‌جهت رسیدن به موافقه معطو ف داشته و ضمنا اخطار داده است که‌درصورت عدم‌همکاری‌دراین امرامریکابه سیاست خود در شر ق میانه تجدیدنظرخواهد کرد.

این‌خود میرساند که امریکا به تجدیدنظر ازحمایت خود از اسراییل اهمیت مید هد.

ناراضی اسراییل

اگر براستی امریکا دست حمایت را ازسر اسرائیل می بردارد و امکان این امر برای امریکا میسر میشود اسرا ئیل محکوم بزوال میگردد.

مو قعیکه کیسنجر اسرا ئیل را دعـو ت بهمکاری در حل مساله شر ق میانه میکرد صهیو نیست ها علیه این اقدامـا ت مظاهره کردند واظهار اندیشه نمودند که این‌اقدامات بالاخره مردم اسرا ئیل رابه بحر خواهدریخت ولی‌این اندیشه حقیقتا و قتی قو ت میگیردکه امریکا در سیاست و حمایت خود از اسرائیل تجدیدنظر کند.

ناکا می کیسنجر

نا کامی مساعی صلح کیسنجر یکنـــوع کامیابی سیاست شورو ی در شر ق میانه تلقی شد. زیرا راهی جز توسل بکنفرا نس ژنیو باقی نماند مر گ فیصل که از سیاست اعتدالی انور السادات پشتیبانی میکرد .ضربه دیگری بود که به‌پلا نکیسنجر وارد گردید. که اکنون از این ناحیه اندیشه های نوی به وجود آمده است .

آینده شرق میانه

باشرایط جدید اینک باز زنگ های خطر درهرگوشه شر ق میانه بصدا درآمده است، وامریکا در دو راهی دشواری قرار داردعدم سازش اسرا ئیل با عرب خصو صا عدم‌آمادگی شناسا یی فلسطینی ها مشکل‌بزرگ‌کنفرانس ژنیو است. اگر راه برای این کنفرانس‌هموار نشود خطر جنگ باز هم شد ت میکند واین همان خطر یست‌که برای آن آمادگی های - نظامی جدیدی ازدو طرف باینطر ف آغازشده است.

(c) Ketabton.com: The Digital Library

با کشور های جهان آشنا شوید

ترجمه وتهیه: عزیزالله کهگدا

عروس بحیره روم

سرزمین عشاق گل

نقطه مهم سیاسی ودفاعی در بحیره مدیترانه

«قبرس»

جمهوریت قبرس که در یونانی کیریا کی ودرترکی قبرس یادمیشود دارای ۹ر۳ هزا ر کیلومتر مربع ساحه و۶۴۰ هزار نفرجمعیت میباشد که دریك کیلومتر مربع آن۶۹ نفـر سکونت دارند . پایتخت آن شهر نیکوسیـا وتقریبا درمرکز جزیره قرار گـرفته است . لیما سول ،خماگومت ،لارناکاوپافرس ازشهـر های مهم آن محسوب میگردد.

جزیره‌ی قبرس اززمانه های قدیم ز یبـا بوده ودر زیبایی خودشهرت بسزا یی داشت ومردم و قتیکه میخواستند بگویند فـلا ن چیز زیباست در عوض می‌گفتند که فلان شی- قبرس است امروز هم در اروپا، قبرس تقریبا قایم مقام کلمه زیبایی وبهمین جهت هرچیز زیبا رابنام قبرس می فروشند مثل عطرشیپر یاگل شیپر وغیره که کلمه شیپـر دوزبانهای خارجی بمعنی قبرس است بنابر همین زیبایی وهمچنین جزیره مزبور که دارای معادن مس کافی می باشد چون مردم قدیم که ازآهن وفلزات دیگر اطـلا عی نداشتند واز طر فی بهمس احتیاج زیادی داشتند ازاینرو درآن زمان جزیره مذکور مکرر مورد تهاجم بی رحمانه‌ای قرار گرفت تقسیمات اداری قبرس به۶حکومتی وزبان رسمی یونانی وترکی قبول شده است.

پـول رایـجـه ایـن کشور بـنام فـرانـك قبرسی یاد میشود که مساوی یکهزارمیلـو میشود.

مسلمانان قبرسی کسانی اند که در دوره‌ی طـولانی سلطه امپراتوری عثمانی باین جزیره مسلمان شدند ویااینکه از عثمانی باین جزیره آمده اند وهمین ها استند جزیره مذکورازیبا ساخته اند زیرا بر عـلاوه حسن و زیبا یـی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاصی که‌دارند بسیار بگل‌وگل‌کاری علاقه‌مند اند واز اینجا ست که جزیره قبرس‌در تماما فصول سال ، شبیه یك گلستان جلوه می کند .

جشن گل‌ها درجزیره ی قبرس بزرگترین عیدملی اهالی اینکشور و این جشن همواره درآغاز ماه می بامراسم خاص‌برگذار میگردد.

سکنه این سرزمین برعلاوه مسلمین و هکذا غیر از چند اقلیت دیگر بقیه‌یونانی استند ویونانی های قبرس همانطور رسوم‌و آداب قدیم خودرا حفظ کرده اند که هیچ فرقی بایونانی های یونان نمیشوند و مردم خیال می کنند در سرزمین یونان قدیم‌حیات بسر می برند باآنکه ازسلطه یونانیان ۲۲ قرن سپری میشود.

این جزیره زیبا هنوزهم عروس وستاره درخشان بحیره روم است .

قبرس کشور زراعتی بوده حاصلات‌مهم آن‌گندم جو کچالو تماما میوه جات‌مدیترانه‌یی ازقبیل‌نارنج ،مالته،لیمو کیله اناناس میباشد برعلاوه زیتو ن وتمباکو از حاصلات مهم زراعتی این کشور بشمار میرود. از حیوانات مهم این سرزمین میتوان تنها گوسفند، بزو گاورا نامبرد معدنیات قبرس رامس ، سنگ ریشه وآهن تشکیل میدهد. صنایع این کشور ضعیف بود، شامل فابریکات بر ق، سمنت ،کاغذ سگرت وگوگرد میباشدقبر س یگانه کشو ریست که‌در بحیره مد یترانه‌در میان کشور های متر قی خط آهن نسد ارد برخلاف دارای بیش از ۶۰۰ کیلومتر سرکهای اساس‌موترر و دارد از بنادر این ۲٫٤ میلیو ن تن اموال انتقال میگردد ،مواد خام‌از صادرا ت این کشور وما شین الات، مواد کیمیاوی مواد سو خت ونفت از واردات آن‌بشمار میروند پارتنر مهم تجارت خارجی قبرس بریتانیای کبیر ، آلمان غر ب،اضلاع متحده امریکا، شوروی ، فرانسه واسپانیا میباشند.

بیرق قبرس برنگ سفید که دردا خل آن‌نقشه قبرس با خوشه های سبز گندم احاطه شده است . کشور قبرس درجزیره‌ای بهمین نام در قسمت شر قی بحیره مدیترانه موقعیت داشته تقریبا یکصد کیلو متردر – جنوب تر گیه قرار گر فته است که‌قسمت مرکزی آنرا سلسله کو ههای‌موازی‌کرپاسون دربر گرفته است وبلند ترین نقطه آن۱۰۱۹ متر ازسطح بحر ارتفاع دارد . اقلیم این جزیره کو چك‌مد یترانه می بوده ونباتات‌آن معمولا ازنو ع ما کیا و کو هستانا ت‌آن‌سر سبز وپوشیده از جنگل است .

نیکوسیا که دریونانی بنام لویکو زیاو درترکی‌لفکوشا، یاد میشودپایتخت جمهوریت قبرس‌ودر قسمت مر کز جزیره‌ی مد کور بالای دریای پید یوسی وا قعست دارای یکصدوشش هزار نفوس میباشد که ۱ بر۶ نفوس کشور قبرس در همین شهر تمرکز یافته اند.

همسایگان ترکی ویونانی در بازار های‌هفتگی معمولا به داد وستد خیلی صمیمانه می پردازند.

شهر نیکو سیا در محل قدیمی حکومت لیدرای قبرس بو جود آمده ودر قرن۷بحیث پایتخت قبرس انتخا ب شد وسپس مدت – درازی تحت تصر ف فارس ،الکساندر مقدونی قیصر عو ثمای مصر ، امپرا تور ی روم ودیگر اغتشا شیو ن بود ودر سال ۱۸۷۸

بقیه درصفحه ۱٤

یکی از بنادر قشنگ فاماگو ستا بادیوار قدیمی وتاریخی آن.

(c) Kelkton.com: The Digital Library

سرزمین چشمه‌سار ان زلال ولبلبوی شیرین

دهنهٔ غوری

میان ایبك وپلخمری وادی‌شاداب وسرسبزی باکوهساران آسمان سایش واقع شده که از جمله حاصلخیز ترین مناطق ولایت بغلان به شمار میرود .

این منطقه برثمر دهنهٔ غوری نامدارد که متشکل است از قریه های (نیلان، آبخورك ، خواجه پاك، صیاد، وخشك، شککتو، دشتك، بیخ، حولی، درهٔکلان ، قلعهٔ مراد، عزیزان ، دهنه چشمهٔ جنگان، پشیماندره، جنگ علی، بکلاب، توخیه، خول، قشلاق، کپه، سیرمرگی کاوی، اورته‌بلاقی، خروتی، سنگ‌تپه وغیره...

دهنهٔ غوری، آب وهوای معتدل داشته واز میوه های گوناگون برخوردار است ، خربوزه دانه غوری درآن سامان درجه دوم راحایز است پسته، انگور، سیب ، ناك ودیگر هانیزدرآنجا فراوان حاصل میدهد .

مردم دهنهٔ غوری مالدار وزراعت پیشه اند وزراعت للمی وآبی‌هردو رواج داردوحاصلات فراوان عرضه میکند .

گندم، جو، جواری، زغر کنجد، شرشم ، ارزن وماش ازحبوبا تیست که زارعان منطقه‌به کشت وکارآن علاقه زیاد دارند، مزارع دهنهٔ غوری تقریبا بیش از پنجاه فیصد لبلبوی فابریکه قند سازی بغلان درآن تدارك‌میشود.

کوهها وبلندی های دهنه غوری با سبزه وگیاه فراوان برای پرورش گوسفند قره قل وتربیهٔ مواشی زمینهٔ مساعدی رافراهم ساخته است .

پیاز، گندنه، پالك، لبلبو از سبز یجات مشهور ومروج منطقه است ، خربوزه وتربوز بالیزهای پهناور این منطقه با شیرینی ولذت خاصی که دارددر تمام کشور معروف است .

دردهنه غوری منبع‌آب برای زراعت واستفاده باشندگان منطقه چشمه سارانیست که ازسینهٔ دره هاوآغوش دامنه های کوه معروف چنغار جاری میشود .

درصنایع دستی نیزمردم دهنهٔ غوری چیره دست اند وبانیروویشت کار مردم آنجا امید است این دستگاه های کوچك جای خودرا به فابریکه های بزرگ بگذارد . ازسابقه دارترین صنایع آن جای می باید ذوب چدن را به درجه اول یادآور شد .

مردم دهنهٔ غوری به طریقه های آسان و ابتدایی چدن راآب میکنند وازآن دیگ، گاو آهن وچای جوش میسازند وظرف چد نی‌ساخت دهنهٔ غوری دراکثر نقاط شمال کشور شهرت دارد واین افتخار بیش ازهمه نصیب قریه یی است‌که دردهنهٔ غوری به‌نام قریهٔ آهنگران یاد میشود .

صابون سازی دردهنهٔ غوری خیلی ها زیاد است که تقریبا بیست فیصد صابون موردنیاز ولایت بغلان ازهمین جاتهیه میگردد و این صابون به صورتهای ابتدایی وساده با وسایل دست ساختهٔ خودمردم ساخته میشود .

چرمگری نیزازجملهٔ صنایع مردم است . ازچرم دباغی شدهٔ بزوگوسفند وگاوگفش دوزان دهنهٔ غوری چموس، پیزاروغیره میسازند .

استحصال روغن از نباتات نیز آنجا رواج دارد . توسط چهاز های خود ساخت شان از زغر، کنجد، شرشم، پنبه دانه روغن بدست می آرند .

ازجاهای دیدنی دهنهٔ غوری تپه یی است‌که دورادور آنرا آب گرفته وراه باریکی آنرا به خشکه پیوند میدهد ومردم راجع به‌آن افسانه های زیادی دارند . تپه خزانه درشمال شرق دهنهٔ غوری افتاده است . ازنام تپه اندیشه ها یی درذهن مردم راه یافته بود ونسبت وجود ثروت درآن تپه گمان هایی می بردند تاآنجاکه این گمانهابه راستی پیوست ودراین اواخر توسط گروهی باستانشناسان خارجی مورد کاوش قرار گرفت وبقایای شهر باستانی وباشکوهی درآن کشف گردیده است .

درغرب دهنهٔ غوری کوه چنغار قرار داردکه شکارگاه خوب مردم است . کبك های کوه چنغار دربین کبك بازان بسیاری خصص آ ن سامان شهرت دارد وجوانان شوقی با داشتن کبك چنغار می نازند. دردهنهٔ غوری مکتب های ابتدایی ومکتب های دهاتی تاسیس‌گردیده امروز درشمول اطفال به مکتب علاقه سرشار مردم یگانه انگیزه حساب میشود . در دهنهٔ غوری مدارس بزرگ ویك دارالحفاظ برای طالبین علم بازاست . ازدارالحفاظ مرکز دهنهٔ غوری سالیانه حافظین متعددی‌فارغ‌می‌گردند.

رسوم وعنعنات تاهنوز درمیان اهالی دهنهٔ غوری دست نخورده مانده است .

قریه ایکه عروسی درآن صورت می گیرد قریه های دیگررانیز تاآنجا که نزدیك است خبر میدهند ومهمانان هرکدام باخود یك یك بزیاگوساله برای بزکشی می آرند که تحفه های شانرا شنك می گویند .

اگر دونفر ازدوقریه باهم خویشی کنند چاپ اندازان قریهٔ عروس وداماد به مسابقه می برآیند وتازمانیکه چاپ اندازان قریهٔ داماد بزرابه دایرهٔ حلال برساند عروسی معطل میماند .

زبان مردم، پشتو، دری واوزبکی است و لباس محلی شان چپن، چموس ودستارمیباشد.

کشتی گیری وبزکشی ازورزش های دلخواه مردم است بزکشی ازورزش های زمستانی است تاچند سال قبل که من ازین نقطهٔ کشور دیدن کردم ازچاپ اندازان قهرمان دهنهٔ غوری ملانعیم رانام میبردند ودر کشتی گیری‌پهلوان غلام رابی رقیب میدانستند ومیگفتند که در بسیار حصص گوشه های شمال کشور مردم ازاستادیش می ستایند . بازی های اطفال در آن جای بادیگر نواحی آن ولایت تفاوت زیاد ندارد وتوپ دنده دربهار ها رواج زیاددارد .

گیچه بازی درشب های زمستان سر گرمی خوبی برای جوانان دهنهٔ غوری حساب میشود. جوانان دهنهٔ غوری ازروزیکه چرخهای فابریکه سمنت درشهرشان به غرش درآمده است تا جایی به‌کار ماشین پرداخته اند وپای عده یی بیکار ازیله گردی بازمانده است . کار زراعتی ومالداری نام مردم راآماده میسازدکه در پهلوی آن سرگرمی های دیگرمردم که وسیلهٔ کسب معاش شان نیز حساب میشود کوچکتر وبه پیمانهٔ کمتر است .

ازآلات موسیقی غیچك‌ودمبوره رامردم دوست دارند .

سماوار های دهنهٔ غوری مانند سایر شهر های ناحیهٔ شمال مملکت بانغمه های دمبوره وخواندن های محلی فضای آرامی برای مردم بیکار است وبرای رفع خستگی مردمان زحمت کش‌دهنه‌غوری‌یگانه فضای‌آرامش‌بخش به‌حساب می آید . علیمراد ازهنرمندانی است که از دهنهٔ غوری تاپشت میکروفون رادیو راهش را بازکرده وچندآوازمحلی ازخودبه یادگارگذاشته است .

صفحه ١٤

بقیه صفحه ١٣

عروس بحیره‌روم

نفوس کشور قبرس در همین شهر تمر کز یافته اند .

شهر نیکو زیا در محل قد یمی حکومت در متصر فات انگلیس داخل شد. نیکو زیا یگانه محلی بود که دایما مر کز آتش جنگل های‌نژادی و اقوامی بشمار میر فت بعداز ـ جنگ دوم جهانی این شور ش و آزادیخواهی شدید ترشد وتاامروز بین قبرسی های یونانی زبان و تر کی مناقشه وجنگ ادامه دارد بعد از١٩٦٠ که جمهوریت قبرس به آزادی خود رسید . بازهم نیکوسیا پایتخت کشور مذکور انتخا ب گردید. اکنون نیکوزیا محل‌اقامت رئیس جمهور پارلمان و مر کز اداری ، سیاسی و اقتصادی کشور مذکور بشمار میرود همچنان‌پایتخت مر کزصناعتی قبرس بوده قسمت اعظم فابریکا ت کشور درهمین شهر تجمع کرده اند .

میدان هوایی نیکوسیا از مهمترین میدان های هوایی بین المللی ارو پا وشر قمیانه بوده بسیاری خطوط هوایی بین المللی‌درین شهر اخذ موقع نموده نمایند گیها ی بزرگ دارند که اکثر نقاط مهم اروپا وآسیا رابهم وصل میکندکه مهمترین آن خط هوایی ـ نیکوزیا ـ ما سکو و نیکوزیا ـ لند ن می باشد.

یکی ازسا ختمانهای مهم و معرو فمرکز شهر قدیمی نیکو زیا کلیسای کاتو لیکی قرون وسطی که‌بنام کلیسای (زوفیا) مشهور میباشد که در هنگام جنگهای‌صلیبی بنایافته است‌بعدا ترکها کلیسای مذکور رابه مسجد تبدیل ودر بالای آن دو منیار بز رگوبلندی که‌ازشهکا ربهای بنایی اسلا می درین سر زمین محسو ب میشود آباد کردند درنزدیکی آن‌بعضی عمارات مهمی و جود دارند که‌منجمله میتوان کتابخانه معرو ف تار یخی سلطان محمودرانام‌بردکه مو سس کتا بخانه مذ کور همین شخص میباشد . سلطان محمود درین شهر برعلاوه کتابخانه مذکور در ترو یج علم وادب سعی بلیغ بکار برده ا ست کتابخانه سلطان محمود کتب و نسخه های خطی‌وعالی تر کی ، فارسی و عربی‌راداراست درمیدان مشهور «اتاترك » منا رویتس بنا یافته است که‌دارای شش متر ارتفاع میباشد گفته می‌شود که ویتسی ها آنراازسلامیدای مقدس قبرس آورده و به‌عنوان سمبول حکمرانی ویتسی برجزیره قبرس در آنجا گذاشته اند.

در مر کز شهر مقر جدیدریاست جمهوری که‌بقسم سا ختمانی بیز انس قدیم خیلی‌عالی بنا یافته است .خرابه های دیوار دفا عی بهترین محل توریستی وبازیگاه‌دوست‌داشتنی اطفال بشمار میرود. خند قی که‌با تعمیراتو

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوشیزهٔ قبطی بالباس ترکی بامرکب‌قبرسی‌را می‌توان دراکثر دهات قبرس ملاقات کرد

نمونهٔ از منازل سنگی وکوچه‌های ناهموار وزندگی دهات قبرس

عمارات جدید وقدیم‌احاطه شده است درکنار پارك نوعی از انواع بازار های شرقی‌با دکاکین آهنگر ی که بساختن سلاح برنجی نقره‌یی وغیره فلز ات مصرو ف‌انددیده می شوند.

درین شهر باو جود کو چکی‌آن بیش از یکصد دکان‌کبابی‌وشیر ینی پز ی باساختمان وطرزخاصی دیده میشود ویکی از دیگری - بهتر است نان قبرسی که مدور ومسطح‌است خیلی خو شمـزه است که اکثر با کباب تند ور ی صرف می شود برای- خوشمز گی آن پیاز و لیمو دربالا ی‌آن‌به مشتریان عرضه میگردد نان وکبا ب مذکور هم ارزان و هم خوش طعم‌میباشد .

چون اولین‌مرتبه یونا نهای قدیم‌مس‌رادرین جزیره بمقدار کافی بدست آوردند لذا امروز درتمام زبانهای ارو پایی کلمه ای مس‌مشتق ازنام این جزیره است و معدنی که ازچندهزار سال‌قبل از امروز ازآن مس استخراج میگردید درنزدیکی آن یك قلعه قدیمی و جوددارد‌که میگویند از ادوار تسلط یونان برای جزیره باقی مانده وتا همین اواخر یکدسته ازعساکر انگلیسی در قسمتی از اتاقهای مذ کور زندگی میکردند و قتی که ترکان عثمانی - قبرس راتصر ف کردند خواستند آن قلعه‌را ویران نمایند و گرچه قسمتی از آن‌راویران کردنداما ازعهده‌ی ویرا ن کردن تمام‌آن - برنیامدند وهنوز قلعه ی مذکور برای‌سکونت وهم بمقاصد جنگلی قابل استفاده است.

در پهلوی مکاتب ابتدایی ومتو سطه‌در نیکوزیا پولی تخنیك، یونو رستی و مکاتب عالی حرفوی نیزمو جوداست در مو زیم این‌شهر وشهر های دیگر آثار عتیقه ازدوره‌ی مس‌موجوداست بعد ازتر میم‌مو زیم مذکور سکه‌های مصور ی که نما یندگی از قرون وسطی میکنددرآن جاداده شده است و در - کتابخانه این شهر بهترین آثار که‌نمایندگی ازتاریخ وار کیو لو ژی قبرس میکند دیده میشود علاوه بر کتابخانه سلطان محمود کتابخانه‌های (قبرس) و(پنسرامنیا) نیز دارای کتب زیاد وارزنده‌ی‌میباشد نیکوزیادارای یك تیاتر و چندین سینما میباشد که فلمهای مختلفه درآن نمایش داده میشود .

نیکوزیا مجمو عا دارا ی۳۰ روزنامه ومجله بوده که به اوقات مختلفه انتشار میشوندکه معمولا بزبانهای یونانی و تر کی انتشارمی گردد مهمترین اخبار آن بنام (هاراوگا) و - (نیل لفتیر) میباشند نیکو زیا علاوه براستیشن رادیویی استیشن مجهز تلو یز یو نی نیز دارد.

دختران و زنان جز یره زیبای قبرس‌که اغلب مسلمان‌استند از زیباترین زنان‌نواحی مدیترانه بشمار رفته وبر اثر آمیزش‌متمادی یونانیان بسیاری از رسو م آنهارا بخود - گرفته واکثر مثل آنها لباس می پوشند - چهره مدور ، ابروان تند وموهای سیاموغلوی

لطفا ورق بزنید

بقیه صفحه ۴۹

لاله‌های دشت

زیرا رکسانه دست به دیوارمی کشید وپیش می آمد... اوبی سروصدا وارداتاق‌شده‌بود.

- توئی فرهاد...

فرهاد بسوی اودوید:

- رکسانه!

نه ... ازین جابرو...

- من فرهاد هستم... نمیشناسی!

نه ...همه چیزرافراموش کن. درآخرین نامه ام‌برای تونوشتم که مرافراموش کن!

- نمیتوانم ... هرگز نمیتوانم!

- من باتواز دواج میکنم!

- نه ... این ترحم‌است!

- این‌حرفها رانزن رکسانه... توخیال می کنی عشق مسخره است!

- گفتم از اینجابرو...من دیگرنمی‌خواهم صدای ترابشنوم... من یکدختر نابیناهستم ونمی توانم بایك مردکه دنیا راوزیبائیها را میبیندزندگی کنم..

• • •

دوسه هفته بعد سال نو فرار رسید. بوی بهاردنیا رالبریز کرده بود وهمه جاموج‌میزد. لاله های‌دشت سینه زمین راشگافته وخون تنش مکیده بودند. خجلت‌زده بخورشید مینگریستند .

روز عید بود که درزدند. درراکه‌بازکردند مردی عصابدست بدرون آمد عینك سیاه بچشم داشت نوکر پیر گفت:

- باکی کاردارید!

-بارکسانه .....

وقتی فرهاد وارد اتاق رکسانه شدجعبه کوچك‌طلائی راکه بدست داشت بطرف اودراز کرد:

- رکسانه.....

- او... تویی فرهاد ..

- بلی‌منم.....این‌هدیه‌سال نوست. برای تو آورده ام.

دخترجعبه راگرفت:

- رکسانه ... این چند قطره هدیه‌ناقابل من‌است.. رنگ لاله های وحشی دشت‌رادارد. یادت میاید!

- اره یاهم میاید.... روز های زیبائی بود..... دشت پرازگل بود اماتراچه‌شده ؟ هیچ ،فقط منوتو حالا باهم فرق‌نداریم ..... حق‌باتوبود یك آدم نابینانمی تواند بایك آدم بینازندگی کند.....

اوعینك از چشمان خود برداشت.....مادر رکسانه که گوشه اتاق ایستاده بود فریاد زد .....

اوسه چهار هفته پیش بادوسیخ گداخته چشمان‌خود راکور کرده‌بود..... واین‌چندقطره خون خشك درجعبه ازخون چشمانش‌بود ..... هدیه سال نو... برای معشوقش.. برای‌او که هنوز لبهایش مانند لاله های وحشی‌دشت وخونین‌بود .....

(c) Ketabton.com: The Digital Library

عروس بحیره

آنها از خصایص این سر ز مین محسوبمی شود برعلاوه زنا نیکه در منزل‌مشغو لیت ـ دارند معمولا به بافتن پار چه های قشنگ‌ت برای‌موبل منزل مشغو ل می باشند.

دختران و زنهای این جزیره که اززیبا ترین زنان اطراف مدیترانه میباشند بر اثـر آمیزش متمادی یونانیان بسیاری از رسوم آنها را بخود گرفته اند در تصویر میتوان چهره زیبای دو شیزه یونانی کلا سیك را خندان مشاهده‌کرد .

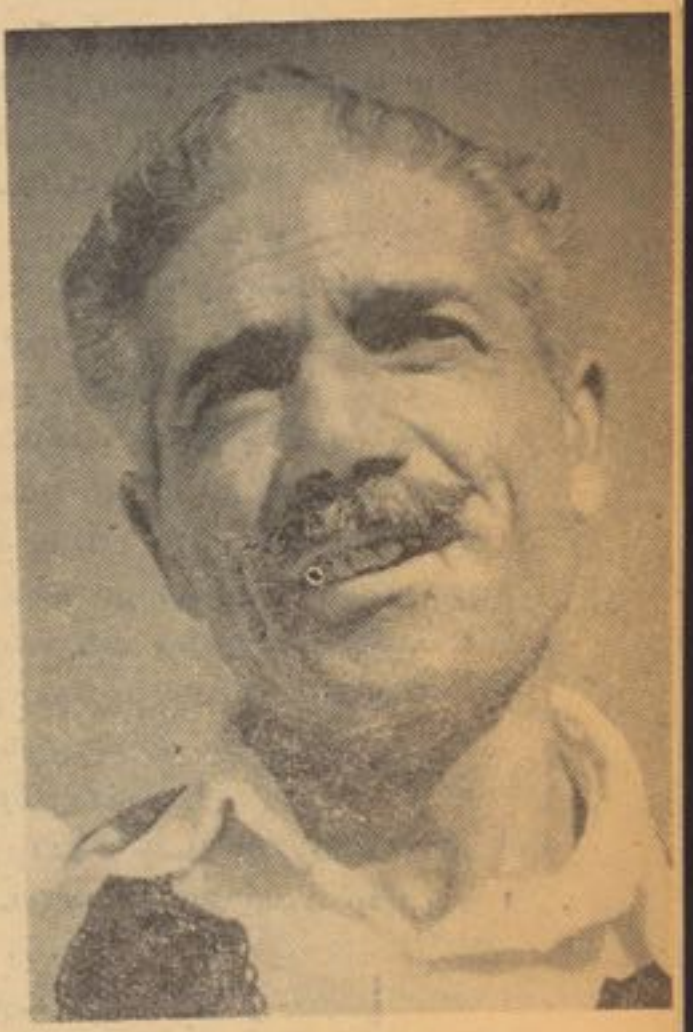

مردان قبرس اکثرا برو تهای بز رگ، صورت منور وبر جسته ای دارند که خیلی زحمتکش وفعال میباشند .

صفحه ۱۶

بقیه صفحه ۵۵

بخواندن ابیـات شیریـــن و نغزآن‌می پر دازند دهقان‌دهاتی وکارمند شهری تاجر و اهـل کسبه محصل و استاد همه و همه بخواندن این کتاب ذوق و علاقه فراوان دارند .

امرای‌ز مان او خواستنـد ازین نزاع دیوانگان دســـت بر دارند و لی او گفت : آنکه بر گفته های من نمی اندیشـد

سبا ستیا ن برا نت

من عرقچین چرکین دیوانگان را به او می بخشم !!! حیات نزد این شاعر جلوه هـــای خاصی داشت‌مثلازگدگی مردم‌در نظر او به بزرگی، رنگینی‌مانند عراده دیوانگان که دریك شب مذهبی براه می افتد حماقـــت نا معقولی و نا پسندی جلوه میکرد و مجموع‌حیات راخلاصه این جلوه ها میداند که اینهـا همه نشانه های‌ویرانی‌وانهدام یك جامعه بوده و در کشتـــی دیوانگان تمثیل شده است‌ولی با آنهم این کتاب محبوب تمام ملت المان است . ودرسایـر ممالك نیز طر فداران زیا دی داشته و به بسیاری از السنهٔ مردم جهان بر گر دانده شده است .

بقیه صفحهٔ ۳۳

قدم بقدم باژو ندون

وقتی چند قدم بالا تر رفتیم دروازه‌که‌در لای برفها گور شده بود تو جه‌ما راجلب کرد،اززینه های که برو ی بلندی بر فبـا عبور ومرور ر هگذ را ن درست شده‌بودبه سختی گذ شتیم به خانه نزدیك شدیم ـ دروازه راکوبید یم. صاحب خانه با مهربانی وخوش رو یی مارا پذ یر فت. و قتی داخل حویلی گردیدیم، اولا متو جه نشدیم‌که‌منزل نشیمن است فکر کردیم خرابه ی باشدغیـر قابل زیست ...

اززینه های گل آلودی گذشتیم به‌دوخانه نشیمن که توسط د هلیز خورد و کو چك‌از هم‌جدا شده بود نزدیك شدیم ،زن جوان درحالیکه کود کش رابه آغو ش گر فته‌بود تعارف کرد که زیر صندلی بنشینیم .خا نه تقریبا بزرگ بود، صند لی بز رگی دروسط نهاده شده بود به‌یك گو شه‌یی اتا ق دیگی بالای اجاق میجو شید .

دردو گو شه دیگر اتا ق رخت خواب‌ها یکی بالای دیگر چیده شده بود زن که‌خودرا جمیله معر فی کرد گفت :

ـسه سال ازعروسی من میگذ رد،تاصنف سیزدهم درس خوانده دارای دو طفـــل هستم وفعلا با فا میل برادر شو هرم یکجادر همین دو اتاق زند گی میکنیم.

پرسیدم:

ـ وضع اقتصادی شما چطور است ؟

ـخنده ای کرد، بسو ی پیر ز نی که‌معلوم میشد خشو کلا نش است نگا هی انداختو گفت:

ـخو ب است ، من و شو هر م‌باصمیمتی که‌بین‌ماحکمفر ماست توانسته ایم که‌توازن اقتصاد خانواده خود را با معاشی که‌حاصل میکنیم ،نگهداریم .

دراین حال خانم (برادر شو هر ش)که زیادتر از ۱۹ سال نداشت به اتاق دا خـل گردیدو گفت:

ـما غریب مرد م هستیم، دو فا میل‌د ر کمال صلح‌وصفا زند گی میکنیم گر چه‌جای بودوباش تنگست وطا قت فر ساست مگـر دلهای ما با هم میسازد .

ازاین فامیل که سالها ست‌دراین‌جاهـا حیات بسر برده اند جدا میشو یم هواروبه تاریکست شام پرده غم انگیزش را انداخته است همه جا قولا دی رنگ معلو مهیشود وقتی خوا ستیم از این راه ها دوباره بطرف دفتر ژوندون بیا ییم که ناگهان نگاه التماس آمیز مردی که کود کش رابه آغوش داشت‌ما رامتوجه سا خت و قتی نزد یکش ر فتیـم اوداخل خانه شد دروازه زدیم وبعد ازلحظه دوباره همان مردآ مد ودر وازه رابروی مـا گشود. تعارف کرد که داخل شویم و قتی پرسیدم: که چرا طفلش رانزد دکتور نبرد گفت:

به‌این نزدیکی ها داکتر و دوایی نیست. پای‌کش هم نیست و قتی بیرون برآمدم‌که دختر خود را نزد دو کتور ببرم دید مهشام شده دوباره داخل حویلی شدم.

پرسیدم:

ـطفلت چه مر یضی دارد ؟

غمگین شد چهره اش را تاثر پوشانیدو گفت:

ـسینه بغل است .

گفتم:

ـچندساله است .

ناگهان صدای زنی که دستمالی را بدور سرش گره زده بوداز عقب ارسی بگو ش رسید.

ـهمشیره دختر م سه سا له است!

بغض شدید ی گلو یش رافشردنتوا نست که‌زیاد تر ازاین به سخنا نش ادامه‌بدهد.

این است فشرده یی از زند گی کسانی‌که درهمین نزدیکی‌هاودر شهر ما در میان کلبه های کلوخی می لولند و زندگی میکنند آنانیکه همه‌چیز شان ،هستی شا ن،پر بها تر یـن سالهای عمر شان ، جوانی شا نوسر انجام زندگی شان قطره قطره‌در کام چنین گرفتاری های درد آلود فرومیرود ..

در زمستان حوصلهٔ بیرون رفتن از اتاق راندارد هذا خانه و هذا آشپز خانه !.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای زن!
تو مظهر عشق، امید و محبت مادرانه‌ای

ای‌زن، ای برق فرو زانی که فروغ بیکران آفرید گارت سا خته شده‌ای و فر یفته می شوند؟ **برای چه رو ح**
تودیدگان مرا خیره می کند، ای‌ز ن ونشانی ازدرخشندگی‌قدرت اودارای، مـن ، بنـد ی را کـه بـر پـا یتس
ای گلدان آرا سته ایکه با نیـروی ای زن برای چه دید گان مشتاق ماوز بسته است میگسلد و چون عقا ی
برابر نگاه های تو چنین مجذو ب **لطفاً به صفحه ۳۲ مراجعه شود**

(c) kayhan.com: The Digital Library

حبیبه جلیل:
سهم زنان در فعالیت های اجتماعی
برازنده است

حبیبه جلیل دختریست تحصیل کرده وچیزفهم، تحصیلاتش را بدرجه ساینس درپوهنخی ادبیات پوهنتون کابل تمام کرده وفعلا بحیث آمر دیپارتمنت زبان دری‌وهم بصفت مربی درلیسه عایشه درانی مصروف تدریس است. وقتی دعوت مجله ژوندون را پذیرفت عصر یکی ازروز ها اورا در دفتر مجله ملاقات‌کردم ازآنجاییکه درفرصت‌تحصیل پوهنخی باوی معرفت و آشنایی داشتم خودمانی تر درصحبت را گشودیم‌بعدازتعارفات معموله وبعد ازبگومگوی های زیاد بالاخره

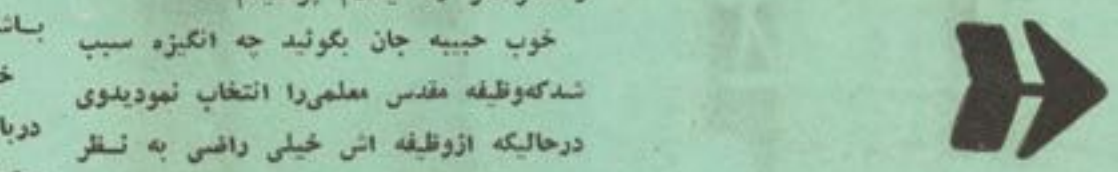

ازآوانیکه متعلم خورد سال بیش نبودم همین آرزو را داشتم که روزی بتوانم بحیث مربی ورهنمای اولاد وطن گماشته شوم .

صحبتش را باصفحه زن مجله ژوندون که درخدمت همه خواهران است چنین آغازکرده وگفت :

ازآنجائیکه مجله ژوندون ومخصوصاصفحه زنان عجالتا می‌تواند دردها، مشکلات‌ورازدل خواهران افغانی ماراکه یک عمر رنج کشیدند وباهیولای مشقات‌دست‌وپنجه‌نرم‌کردند می‌شنود ومی شنواند عملیست بکرواقدامیست پسندیده وامیدواریم این صفحه درحال‌وآینده بتواند خدمتی‌را برای آن عده ازخواهران‌ماکه واقعا نیاز به رهنمایی دارند خدمت قابل وصفی‌را بنماید .

درحالیکه به وی وعده نشرات مفیدتر وگسترده‌تر را میدادم پرسیدم :

خوب حبیبه جان بگوئید چه انگیزه سبب شدکه‌وظیفه مقدس معلمی‌را انتخاب نمودیدوی درحالیکه ازوظیفه اش خیلی راضی به نظر میرسد گفت: ازآوانیکه متعلم خورد سال بیش نبودم همین آرزو راداشتم‌که‌روزی‌بتوانم بحیث مربی ورهنمای اولاد وطن گماشته شوم واکنون‌که به آرزوی دیرینه ام نایل گردیده‌ام میخواهم‌این‌وظیفه را ایمانا ووجدانا وباصفای طینت انجام دهم تامدیونیت خودرا دربرابر وطن ادا نمایم .

خوب امیدوارم درانجام وظیفه مؤفق باشید اماخواهشمندم نظرتانرا درمورد یک معلم خوب بگوئید !

گفت جای شک نیست‌که نظرات درین قسمت مختلف و متفاوت است اما به‌نظرمن صفات یک معلم خوب چنین است. صداقت دروظیفه، داشتن پشت کار ورسانیدن‌شاگرد درمضمونی‌که تدریس می‌کند، دسترس داشتن دررشته که تحصیل کرده پیروی از ریفورم جدیدکه برای رویکار آمدن آن نیازی‌احساس می‌شد ودرک کردن روحیه‌ای شاگردانش.بدین معنی که‌اگرشاگردی درمضمونش توجه ندارد دلیلش چیست ؟

آیا شاگرد مریض است یامشکلی دارد. یاذوق وعلاقه به فرا گرفتن همان مضمون ندارد ویا ازروش تدریس معلمش ناراضی است. این وظیفه معلم‌است‌که بازرنگی‌خاص شاگردش را درک کند وبا شعبه مخصوص «اداره رهنمائی» که درهرمکتب موجوداست درتماس شده وبه مشکل شاگرد رسیدگی لازم نماید .

پیغله جلیل نظرش را پیرامون ریفورم بنیادی معارف اینطور اظهارکرد: ازآنجائیکه اصل دولت جمهوری جوان ما روی خدمت به‌اجتماع وتامین عدالت وتساوی حقوق‌همه افراد جامعه استوار است لهذا ریفورم‌بنیادی معارف نیز قدمی مؤثریست درراه ترقی‌ونیل به آرزوها واهداف ملی ومردمی‌ما. خصوصاً توجه به‌معارف‌که تهداب اصلی و اساسی اجتماع را اعمار می‌کند همچنان گماشتن شاگردان مطابق ذوق واستعدادشان درشقوق حرفه‌ای، زیرا شاگردان می توانند مطابق‌میل وخواسته خود شان رشته‌ای مورد علاقه‌شانرا انتخاب کنند واستعداد نهفته‌ای شان راتبارز دهند تاشخص مفید برای خود واجتماع‌گردند.

وی به صحبتش ادامه‌داده وافزود:درمسیر این مرام عالیست که هرروز بهتر ازروزپار اهداف، عالی‌تر تعقیب می‌شود وجامه عمل می‌پوشد، مثلا توجه به‌سویه معلمین بدرجه عالیتر، رسیدگی به‌احوال متعلمین ارتباط بااولیای شاگردان درنظر گرفتن ذوق‌واستعداد آنها وغیره وغیره‌که البته قدم‌های اولی آنرا درقسمت ارتقاء صنوف ابتدائی از شش‌سال به‌هشت سال مشاهده نمودیم وامید واریم قدم‌های بعدی آن نیز موفقانه وپیروزمندانه باشد .

خوب حبیبه‌جان فکرمی‌کنم‌همینقدر صحبت درباره مکتب ، درس وشاگرد کافیست حالا بهتراست نظرتانرا درباره زنان روشنفکر دراجتماع که شما نیزجزء آنها هستید ابراز کنید !

تشکر سوالی خوبی‌را مطرح نموده اید ازمدت‌ها انتظار داشتم که زمینه آن مساعد شود تانظرم‌را درین قسمت آزادانه ابراز کنم !

(c) ketabton.com: The Digital Library

این وظیفه معلم است که بازرنگی خاصی‌شاگرد انش را درك کند.

نقش زنان روشنفکر در اجتماع مجادله درراه ازبین بردن خرافات پسندی، کوشش درراه ازبین بردن جهل وبیسوادی رهنمونی درامور زندگی نوین و آشنا ساختن اذهان مردم دربهبودی زندگی وپشت پازدن‌به‌رسوم وعادات بی‌معنی وبنیادکن اجتماعی است که اینها متاسفانه درجامعه ماریشه عمیق دارد زیرا هنوز هم همان دختر فروشی ها ازدواجهای اجباری ، اسارت زنان، چون نیش زهردار دررگ های اجتماع ما اثر خودرا میگذاردکه این دردها جزبه روشن ساختن اذهان عامه وسهم‌گیری روشنفکران دربیداری شعور اجتماع امکان پذیر نیست، زنان روشنفکر ما می‌توانند بافعالیت های پیگیر دررفع این نقیصه های اجتماعی خودبپردازند.

همچنان زنان می‌توانند باشرکت درفعالیت های اجتماعی همدوش بامردان منور وفهمیده ساحه فعالیت های اجتماعی‌خویش راگسترش دهند .

وباید گفت‌که خوشبختانه تاکنون زنان ثابت کرده اندکه درهیچ مورد ازمردان عقب نمانده اند، اما کسانیکه مانع رشد استعداد های زنان بوده وآنهارا محصور دانسته اند درحقیقت درراه اعمار افغانستان عزیز وترقی آن سنگ اندازی کرده اند وآرزو داشتند تا افکار قرون وسطایی شان مانع همه‌نهضت عاگردد.

پیغله حبیبه به‌گفتارش ادامه داده وچنین افزود: بنابرموجودیت افکار منفی هنوز هم دربعضی ازنقاط کشور مازنان، قسمت‌بزرگی ازحقوق خودرا بدست نیاورده اند، اماشادیم ازینکه با گذشت هرروز، زمینه بهتر برای سهمگیری زنان درخدمات اجتماعی وملی مساعد میگردد ونوید آینده خوشبختی را به زنان افغان می‌بخشد .

باوجود اینکه زنان افغان درمیان رنج وبحران اجتماعی بزرگ شده اند، مگر پیوسته درمبارزه اند وازین مبارزه خسته نگردیده اند. واکنون پیز میکوشند و آگاه اندکه چگونه بخاطر بدست آوردن آزادی‌خود وانکشاف کشور شان متحد شوند وبرای ازبین بردن وریشه‌کن ساختن محدودیت ها وزمینه های نا مساوی برزمند .

مسرویم از اینکه اکنون بادرخشش انوار نظام مردمی جمهوریت ساحه این فعالیت ها بیشتر وگسترده‌تر گردیده است. و باقدم گذاشتن زنان دروظایف خطیر وحساس دولتی وامور اداری واجتماعی نشانه بزرگ اهمیت شان درجامعه کنونیست .

حالا وظیفه زنان منور، روشنفکر وبادرك ماست که ازین فرصت طلائی که عدالت مساوات ودیموکراسی حقیقی وواقعی‌درمعرض تطبیق وتعمیل است مصدر خدمات بزرگ وفراموش ناشدنی برای خود، وطن ومردم خویش گردیده و مسؤولیت سترگ راکه درمقابل اجتماع احساس‌می‌نماید انجام‌بدهد.

وی درحالیکه ازمشکلات، نابسامانی ها وموقف اجتماعی زن درگذشته وحال اندکی برآشفته شده بود نظرش را درباره تجلیل ازسال بین‌المللی زن این چنین توضیح‌نمود. اگر درباره زن وموقف اجتماعی آن اندکی دقیق‌تر فکرکنیم وژرف بیندیشیم می‌بینیم‌که نقش زن درهمه ادوار تاریخ منحیث مادر همسر وبالاخره عضوی ازجامعه‌بشری همیشه برازنده وپراهمیت است زیرا همین زنان

بقیه درصفحه ۲۱

صداقت دروظیفه داشتن پشتکار ورسانیدن‌شاگرد ازخصوصیات معلم‌خوب بشمارمیرود

تشکیل اولین سازمان جهانی زنان

جنبش و بیداری زنان اروپا وهمچنین امریکا...، منجر به‌پیدایش سازمانی بزرگ، بنام «نهضت اخلاقی» در دو قارهٔ قدیم و جدید (اروپا وامریکا) گردید که مقصودآن رهائی زنان اروپا و امریکا از قید سنت های کهنه و دفع هر گونه تحمیلات نا روا از ایشان بود.

این نهضت پس از آنکه انجمن های پراگندهٔ خود را در اکثر کشور های اروپا و امریکا اندکی منسجم‌تر گردانید بعداً بتشکیلات وسیع تر دست زد، طی‌برپاداشتن کنفرانسهای پی‌در پی بین المللی ،موفق به انتشار بیانیه ذیل گردیدند.

۱ـ مابرای سلامت معنوی اجتماع وتحکیم مبانی تمدن انسان ،داشتن تنها یك زن و داشتن، تنها یك شوهر را، اساس تشکیل خانواده میدانیم.

۲ـ ما برای زنان، تقاضای آزادی کار و امکان رشد کامل شخصیت و آزادی ظهور نیرو های عقلانی داریم ـ وبرای کسب تساوی حقوق مردان وزنان و برخورداری از کلیهٔ حقوق زندگی در شئون اجتماعی مابه‌مبارزهٔ خود ادامه خواهیم داد.

۳ـ ما با توجه به اینکه وضع زنان کارگر ، چه در صنایع بزرگ وچه در کارخانه ها و چه در خانه، یکی‌از بدترین‌وفجیع ترین پدیده‌های امروزاست، به مبارزهٔ خود برای بهبود این مناسبات ادامه خواهیم داد.

جهان زن

ژوندن و وزن

تاسیس مجلهٔ (ژوندون) برای نسوان افغان اهمیت بزرگی دارد، چه این مجله برای اولین دفعه در تاریخ مطبوعات افغانستان چند صفحهٔ خود را وقف خانمها نموده، درصدد آن بر آمد که علاوه‌برمضامین دلچسپ ومفید که هر کس از آنها استفاده کرده میتواند ، بعضی چیز های را که مطابق ذوق واستفادهٔ خانمها باشند ، نیز درج نماید. اگرچه تعداد صحایف (جهان زن) محدود و آرزوها زیاداست ، امیداست که‌درنتیجهٔ کمك وهمکاری نویسنده گان محترم وخوانندگان گرامی تایك درجه در اجرای این امرمشکل‌موفق گردیم .

برای آنکه همه طبقات خواهران عزیزما ازین چندصفحه ئیکه مخصوص ایشان‌میباشند، استفاده کرده بتوانند ، آنهارا‌ازروی‌مضامین‌به‌شعبات جداگانه تقسیم نموده، برای هرموضوع‌جای مخصوصی تعین‌نمودیم ، تاهر خواننده به آسانی آنچه را ضرورت دارد پیدا کرده، مطالعه‌نماید. درانتخاب مضامین کوشش وسنجش زیاد بکار برده خواهد شد، تاپسند همه کس گردند، اگرباوجود آن کدام غلطی ازماسر بزند ویاخودهمشیره های‌محترم‌به کدام‌موضوعی که‌فراموش‌ماشده باشد، علاقه و دلچسپی داشته باشند. تنقیدات وپیشنهادات‌ایشان را بخوشی پذیرفته، دراصلاح واجرای آن خواهیم کوشید.

مضامین (جهان‌زن) عبارت اند، ازیك صفحه‌مود، که‌درآن سعی‌خواهیم کرد به خواهران عزیز تازه ترین مود را از روی کتلاکهای خارجی معرفی نمائیم .

۲ـ یك مقاله راجع به‌تربیهٔ طفل.

۳ـ چند سطر نصایح سودمند دربارهٔ‌نگهداری وادارهٔ‌خانه .

۴ـ پخت‌وپز که‌دارای یك‌یادونسخهٔ دلچسپ وآسانی خواهد بود .

۵ـ هدایت برای زیبائی .

۶ ـ یك مقاله تحت عنوان عمومی (زنان نامدار دنیا) حاوی شرح حال بعضی اززنهای مشهور جهان وبالاخره یك ستون پرسش وپاسخ که در آن جواب مکتوبها وسوالات خوانندگان گرامی نشر خواهندشد امید است که پروگرام فوق مطابق خواهشات و ضروریات خانمهای محترمه بوده آنرا پسند نمایند .

«ماگهٔ رحمانی»

تربیهٔ طفل

اطفال مهمترین ثروت فامیلی وملی میباشند ، وتولدشان همیشه مایهٔ سعادت است . بنا بران نگهداری آنها بر هرخانواده وملتیکه‌می‌خواهدترقی نماید فرض است .

اگرچه هرطفل‌ازبدوحیات دارای استعداد های طبیعی می‌باشد، گفته میتوانیم که سالهای اول حیات او بر انکشاف مزاج، سجیه واحساساتش‌تاثیر بزرگی دارند . پس وظیفهٔ والدین و مخصوصا مادران نه‌تنهانگهداری صحت وحیات اطفال شان میباشد، بلکه باید آنهارا طوری تربیه نمایند که این استعدادهای خداداد به‌بهترین وصحیح ترین‌صورت‌انکشاف یابند. لهذابرای اجرای این وظیفهٔ مهم مادران باید دربارهٔ اصول‌تربیهٔ طفل معلومات کافی داشته باشند ، تا بتوانند اولاد تندرست وقوی بارآورند.

حیات طفل شیر خوار کاملا در دست مادرش میباشد، چه اوطبعا اولین نگهبان ومربی طفل‌خود بوده، درعین غذادادن وپرستاری او اولین مقتضیات حیاتی‌راباو آموخته، حرکات‌واحساسات اورا اداره مینماید، وتاثیر تربیهٔ‌ابتدای مادر درتمام‌مدهٔ عمر دوام میکند .

وفیات در سال اول زندگی خیلی‌زیاد است واکثراً نتیجهٔ بی احتیاطی و بی‌تجربگی مادران میباشد، پس‌برای محافظهٔ این حیات گرانبها مادران جوان‌بیك‌رهنما ورهبری ضرورت دارند که آنها را درین راه پرپیچ وتاب هدایت نماید نصائح‌واندرزهائیکه درین ستون نشر خواهد شد امید است که تایك درجه بامادران جوان در انجام این وظیفهٔ مقدس کمك‌نموده کارمشکل تربیه را برای شان آسان تر سازد

مادر

گویند مرا چو زاد مادر — پستان بدهن گرفتن آموخت
شب ها بر گاهوارهٔ من — بیدار نشست وخفتن آموخت
لب خند نهاد بر لب من — بر غنچهٔ گل شگفتن آموخت
یك حرف ودو حرف بر دهانم — الفاظ نهاد و گفتن آموخت
دستم بگرفت وپا بپا برد — تا شیوهٔ راه رفتن آموخت
پس‌هستی من ز هستی اوست — تاهستم وهست دارمش دوست

«ایرج میرزا»

تصویری از یك صفحهٔ‌مجلهٔ ژوندون درسال ۱۳۲۸که مطالب راجع به زندگی زنان رابعنوان (جهان زن) منعکس‌می ساخت .

این صفحهٔ نمونهٔ یکی از صفحات‌نخستین شمارهٔ سال دوم نشراتی‌مجلهٔ ژوندون است که‌در آنوقت درهر پانزده روزیکبارنشر میگردیدبرای آنکه از خدمات گذشتهٔ‌ژوندون واز هویت سالهای نخست آن نقشی داشته باشیم به تقریب‌تجدید سال‌نشراتی ژوندون آنرادرردیف صفحات اختصاصی مربوط به‌زندگی زنان اقتباس کردیم .

(اداره)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده پنجاه و پنج ساله وسرمایه‌دار ماجرا جو ...

مردی برفرازابرها

احتمال دارد بین جنوب فرانسه وصحرا ی‌اعظم افریقا ،در کدام جایی فرود خوا هد آمد.

اگر این سرما یدار ماجراجـــوی ، درپلانش موفق گردید وسالم در افریقا ویا اروپا فرود آمد نه‌تنها ریکاردی درتـــو ع‌خود قایم خواهد کرد بلکه‌یك سلسله حقایق علمی نیز بدست خواهد آمد. کوپیلوت ـهانس هایمر، یك‌درجن آلات دقیقه را درین بالون نصب کرده‌که جیت ستریم را بصورت بهتری معلوم خواهد کرد.

اینکه این نویسنده پنجاه وپنج‌ساله وسرمایدار ماجرا جوی ازین پلان خطر ناك خویش چه هدفی دارد حتی برای خودش‌نیزدرست معلو م نیست.

وقتی پسرانش از سوار شدن برهو ترسایکل ابراز شادمانی کردند وخودش نیز درموقع استفاده از موتر سایکل حظ فراوان‌برد فورا به خریداری بزرگترین فابریکـــه موتر سایکل سازی امریکا که در شر ق‌آن‌کشور قرار داشت اقدا م‌کرد.

هفته گذشته به‌خبر نگار شترن گفت که‌اودر تطبیق این پروژه هیچگونه هرا ســی بدل راه نمیدهد.

ازنیوزویك

سال خرگوش

مترجم ارشادی

در هانکانگ، سنگاپور، تائیپی و یـــك عده شهرهای دیگر میز بان مردم خانه‌هایشان راباشگوفه آلود وشاخه های نارنج تز ئیـن کرده‌اند. خود ملبس به‌لبـــاس های قشنگ ولوکس شده رفقای شانـرا برای مجـالس‌و تفریح می‌طلبند جاده‌های هانـــکانك همه از کارگر تاکارکنان موسسات ودوایر مملو بوده آنها شور وشعف طولانی ترین رخصتی‌شانرا که سه‌روز اول سال خرگوش یاسال قمـری است استقبال میـکنند آنها این روزها ر ا بارقصها وآتش بازی ها تجلیل‌میکنند.

یکی ازنو وارد شدگان غربی درسیگـــون گفت: چنان فکرمی شود که‌درین روزدر هند چین ازشدت جنگ کاسته شده آنها بعـوض جنگ بیشتر مصروف تجلیل از این‌ایام‌میان سال بودند، روز اول سال قمـــری‌یاسال خرگوش راقسمت بیشتری از ممالـــك آسیا تجـلیل میکنند مردم همه جا باگـــرمجوشی این روز هارا جشن گرفته ومنتظر می مانند خرگوش چه چیز به‌آنها با رمغان‌می‌آورد.

این تجلیل عواملی دارد. سال پلنگ‌راسال جنگ گفته اند وعقیده چنان است که‌درسال پلنگ جنگ وخونریزی زیاد میباشد، مطابق به‌جدول ستاره شناسی اکنون سال خرگوش سال انکشاف ، آرامش وخو شبختی است. که‌این تغیر سال یك تغیر امیدبخشی استو میرساند که‌نشانه های نگبت ببر پا یـــان پذیرفته است. مگر بااو ضاعی که درآسیا مشاهده وبادر نظر داشت تکانها، بحرا نها، ناآرامی هـا یکه در بـر خـی منـاطـق ملاحظه می شود چنان فکر میشود که‌ستاره هادر هر حالی وموقعی در کهکشان باشنـد تاثیر آنها درحال واحوال ساکنان ز میـــن واقعیتی نخواهد داشت.

می بینیم که قاره آسیایا قوای‌که‌به‌کنترول واراده خودش نیست غیر ارادی توسط قوای عظیم به آلام ومصائب روبرو انقـلا سیو ن جهانی ، بلند رفتن قیمت سرسام آورنفت‌همه رابه بازی گرفته وبرای‌همه‌مخصوصاهانکانگ سنگاپور وتایوان که‌مراکز تجارتی هستنـد دردآور است و زمانی اهمیت مار کیتـــی این مراکز حمایه شده میتواند که اقـــتصاد امریکا وممالك اروپای غربی رو به بهبـو د بـر و د .

مردم هانکانگ درجاده ها از سال قمری استقبال می‌کنند.

بقیه صفحه ۱۹

سهم زنان در

همین مادران اندکه خود نصف ازاجتماع را ساخته ونصف دیگر تربیت دیده دست‌همین باغبانان زحمتکشند .

واما خوشنودیم ازینکه سال ۱۹۷۵ نقطه اعظمی درتاریخ پیشرفت های زنـان بشمار میرود واین سال توسط یك قطعه نـامـــه مجمع عمومی ملل‌متحد به‌حیث سال‌بین‌المللی زن شناخته شد. ازین جاست کـه به‌نقش عمده زنان درسراسر جهان آگـاهی حـاصل گردید وحـقوق مساوی زنـان بامردان عمـلا شناخته شد .

یقیـن داریم زنـان افـغان با شهـامت وپشتکاریکه دارند ثابت سازند می توانند ازانجام همه امور اجتماعی تامرزیکه به آنها موقع داده می‌شودموفق بدرآیند ودرین‌فرصت میمون بـرای جبران عقب ماندگـی‌هـا طپش وتلاش ورزیده تاباشدکه یکبار دیگردرپرتو نظام مردمی جمهوریت به‌سوی اهداف عالـی درتلاش بوده وفعالیت های خودرا گسترده‌تر ووسیع‌تر سازند .

گرچه زنان افغان درگذشته ثابت نموده اندکه بادشواری های زیـاد وسد وموانـــع توانستند پیش بروند وپابه پای‌مردان وحتی جلوتر ازایشان بارهای سنگـین اجتماعی را بدوش بکشند، رمه‌داری‌کنند، درکشت‌ومزارع بامردان همکاری نمایند قالین وگلیم ببافند چوب بشکنند درجنگ ها ونبردها و میـدان کارزار بامردها معاون‌ومددگار باشندوبالاخره باپیشرفت علم وتکنالوژی به‌کار های شاقـه فزیکی اشتغال ورزند. که اینها همه وهمـه نمایانگر شهامت وشجاعت همین طبقه‌ایست که یك عده کوتاه نظروتاریك بین وعقب‌گراء آنها را به‌نام های عاجز ه، سیاسر، ضعیفه وبی‌استعداد وغیره وغیره یاد می‌کنند، کـه امیدوارم تجلیل ازسال بین‌المللی زن واعلان مساوی حقوق زنان بامردان یکبار دیگرچنین ذهنیت هارا تنویر نماید وبحقایق آشناسازد تااعضای جامعه‌ما همه باهم بسوی یك هدف مشترك‌که اعتلای افغانستان عزیز را متضمن است روان گردند.

پیغله حبیبه درختم صحبت:

رحالیکه موفقیت همه کارکنان مجله‌را آرزو میکرد خداحافظی نموده ودفتر مجله‌راترك‌کرد.

سر آغاز

خواهد بود و خواننده را ممنون خوا هـــد ساخت.

من اعترا ف دارم شاید تا مه زوندون‌در بدایت‌امر خام وبی سلیقه باشد اما مطمین هستم که ذو ق سلیم خوا ننده‌گان محیط ـ خصو صا انتقاد ها و عدایا ت شان از طرق تجربه و توفیق برفع مشکلات از طر فدیگر بالاخره مار ا موفق به تکمیل نوا قصـــر و حصول خشنو دی علاقه مندان و منورین ـ مملکت خواهد نمود . ونامه زند گی(زوندون) نمونه ذوق بدیع وطبع سلیم ونیز نماینده‌علم ومعرفت همکارا ن عز یز ودو ستان با فضل ماخواهد شد واز این تا حیت هم خاطر مـا خواهد آسود و من الله توفیق .

همتم بدرقه راه‌کن ای طایر قد ســس

که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

(c) ketabton.com: The Digital Library

دنړی یوډیر په زړه پوری داستان

تریستان او وایزوت

په تیرووختو کښی چه (مارك شاه) د (کور نوای په هیواد حکومت کاوه دلونوا) پاچا (ریوالن) ته اطلاع ورکړه شوه چه د دمارك شاه دښمنانو ددوی په خاوره حمله کړی ده درود نه‌تیر شو او د دښمنانو سره‌ئی ډغری ووهلی چه دی برخه کښی ئی مارك شاه ته زیات خدمت وکړو مارك‌شاه)چه د(ریوالن) میړانه ولیده نو خپله خور یی‌چه (سپیدگل) نومیده او ډیره ورباندی گرانه هم وه هغه ته ورکړه (یوکال نه ووتیرشوی‌چه «ریوالن» ته خبر ورسید چه د ده پخوانی د ښمن (دوك مرگان) په لونوا تیری کړی او دغه ښارئی بیخی ویران کړیدی .

(ریوالن) خپله ښځه (سپیدگل) چه امید واره شوی هم وه‌د خپلو دوستانو کره ولیږله او جگړی ته روان شو که سپیدگل ور ته هرڅه زاری کولی چه مایوازی مه یریږده، خو کوم ځای ئی ونه نیوه . او ریوالن په جگړه کښی د څه مقاومت نه ورو سته ووژل شو د (ریوالن د مړینی نه لادری خلورورځی نه‌وی تیری شوی) چه د«سپیدگل» زوی‌پیدا شو او هغه به ئی په غیږ کښی نیوه او د خپل فداکار سره په مړینه به ئی او ښکلی تویولی اوویل به یی :

د زړه سره ،یو زیات وخت ستاد لیدلو به آرزو وم ته می دغم نه په ډکه صفحه‌کښی وزیږ ولی او کوم جشن چه زه ستاد پیدا یښت او زیږیدنی د پاره نیسم هغه به په‌غم او اندیښتی باندی سر ته رسوم او په دغه غمجنه وضعه به زه هم له دنیانه ستر گی پټوم او دا چه ته دغم نه په ډکه فضاکښی پیدا شوی ئی نو زه هم په تا (تریستان) دغم دوست نوم درباندی دوم سپید گل دغه خبری د غم نه په ډکه فضا کښی سر ته ورسولی او خپل زوی ئی ښکل کړ په حق ورسید د(ریوالن) صمیمی دوست چه روهالت نومیده دکوچی یتیم ماشوم روزنه په غاړ ه واخیستله اوله‌دی امله چه د«ریوالن»ددښمنانو نه ئی ساتلی وی د خپل زوی په نوم ئی دهغه پالنه کوله ،شپږ ،اوه کاله تیر شول (تریستان) یی یو پوه ښوونکی ته چه (گور ونال) نومیده وسپاره او هغه هم ټول هغه هنرونه چه پاد یی لرل ده ته ورو ښودل ، او دا ئی هم ورته زیاته کړه چه له دروغ ویلو او خیانت نه‌به دژوندپه ټولو لحظو کښی ډډه کوی او دلوید لو په لاس نیوی کښی به د امانت داری او ایمانداری څخه کار اخلی . خو کومه ورځ چه‌د سودا گرانو قافلی تیریدلی (تریستان)ئی هم‌دځان سره په بیړی کښی کښیناوه‌اود سیند په سریی مزل وهلو پیل وکړه.دا چه (تریستان) د«اختطاف» په توگه دوی‌په زوره په کښتی کښی کښیولی ؤ نو سیند هم طوفانی غوندی شو او نژدی ؤ چه د سوداگرو کښتی ډوبه شی ، دوی ته ثابته شوه چه دسیند طو فان .

به‌له دی‌جهنه وی چه(تریستان) مواختطا ف کړی‌دی نوپه آرامه سره یی کښتی دسیند غاړی ته نژ دی کړه او (تر یستان)یی‌وچی ته راو و یست او په یوه ډبره کښینا ست، (تریستان) دیوه ځنگل دځنگ نه تیر یده‌چه‌د ښکاریانو دیوی ډ لی سره مخا مخ‌شو نژدی ورغی او ور ته یی وویل :

ـزما، پلار کښتی چلوو نکی دی اوزه‌دهغه نه‌په پټه دخو تنو سره په کښتی کښی‌سپور شوم داله دی اصله چه دنورو خلکو د رسم اور واج سره اشنا شم او دد وی‌په‌عنعناتو کښی ځای ونیسم ، که اوس می تاسی‌په خپله ډله گی شمیری ء نوزما دپاره به‌د زیاتی خوښی سبب شو ی وی او دښکاریه برخه کښی به ډیر گټور معلو مات درکړم (تریستان) ددوی سره ملگر ی شو دخه‌مزل نه‌وروسته یو زیبا او ښکلی کور ته‌راورسیدل (تریستان) ددی ځای دنو م پو ښتنه وکړه اوپه‌ځواب کښی یی واو رید ل چه دغه ښکلی‌ځای (تنتا ژل) نو میږی .

تریستان نار ی کړی اوو یی ویل :

ـای تنتا ژله ـد خدای ر حمت دی پرتا اوستا په اوسیدو نکو باندی وی‌له‌څه مودی نه‌وروسته (ده) دپاچا کور ته لیاره‌پیداکړه‌او کله‌چه به دستر خوان ټول شو نو چنگ‌به‌یی دچنگ وهو نکی استادنه وا خیست او داسی چنگ به یی وا هه چه هغه به دخپلو ملگرو سره په‌ډیری خو ښی باندی استقبالاوه‌او خندا به‌یی کو له نو ور ته یی وویل :

ـای خوانه ډیر شا بشی دی‌ستاپه استاذ باندی وی چه تاته یی دغه هنر در ښو دلی‌دی ته‌ډیر ښه هنر مندیی او یوه طولانی مو ده زمونږ سره پاتی شه.

تریستان د هغه په ځوا ب کښی وویل:

ـای بز ر گواره ستا په خد مت کښی زیات خو ښ یم زه‌به هم تاته چنگ‌وهم‌او به در ته ښکار کو م او هم به دی دنوکر په‌تو گه وظیفه اجرا کوم .

ـیوکال تیر شو خو دایر لیند پاچایو ـ تنو مند پهلوان‌چه «مور هولت نومیده»اوهغه ته‌یی خور ناسته وه دخر څ اخستلو د پاره «تنتاژل» ته ولیږه (مارك شاه) په تخت کښیناست او (مورهو لت) په گستاخی سره خوله‌خلاصه کړه او ویی ویل :

ـ ای مارکه زیات وخت دی زمونږ دخرڅ په‌برخه کښی غفلت کړی دی ته‌مجر م ثابت شوی یی نو ددی جر م‌په‌بدل کښی ته‌مجبور یی‌چه‌دری سوه نجونی او دری سوه هلکان‌د ناغی په توگه مونږ ته راکړی او که څوك په دی بر خه کښی‌ستاسره همنوا نه اوسی نومیدان ته د ی راووځی .

دپاچا ملگرو ستر گی ټیټی وا چو لی (مورهو لت) خپلی خبری بیا تکرار کړی‌خود هغه دملگرو ستر گی له ځمکی نه پورته‌نه شوی په دریم ځل یی بیا خپلی خبری‌تکرار کړی اوپه چا کښی ددی جرات‌نه‌ؤچه‌د (مور هولت) په مقابل کښی ودریږی «تریستان» له‌ځایه پور ته شو او د هغه په مخ کښی‌یی گونډه‌وو هله اوو یی ویل :

ـبزر گوار ه ددی نجسی خبرو ته اهمیت مه ورکوه زه حاضر یم چه ددی نا متو پهلوان سره و جنگیږ م .

تریستان د (مورهولت) سره دجگړی‌موافقه

د تریستان او وایزوت عاشقانه

داستان د هغه داستانو په جمله‌کښی ځای نیسی کوم چه ددولسمه پیړی منځ کښی دفرا نسی په ادبیاتو کښی منځ ته راغلی دتریستان او وایزوت منظوم داستان‌د ملوك الطوا یفی د دوری‌لری یاد گاردی د تریستان اووایزون منظوم داستا ن د فرانسی خو تنو لیکوالو په بیلو بیلو بڼو سره‌په فرانسوی ژبه لیکلی اوپه المانی‌او انگلیسی‌ژبوهم ترجمه شویدی ترڅو چه په دیار لسمه پیړی کښی دغه‌داستان په لنډول ولیکل شو اوپه موجوده و ختو کښی پکښی څه ناڅه تصرف هم شویدی او هغه‌څه ناڅه په منظوم‌ډول لیکل شوی‌دنثرسره‌زیات تفاوت لری.

څه دادی پدی سرحد کښی مونږ دغه داستان کټ مټ دگرانو لوستو نکو له نظره‌تیروو.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وکړه اوپه‌جګړه یی لاس پور ی کړ دوهلو ټکو لو نه‌یی وروسته (مورهولت) دریاب‌ته غوخار کړ داسی خو لا نه و چه(تریستان) میرانه او فداکاری‌یی لویدلی وه (مورهولت) چه‌په سینه کښی غو ټی و هلی دکمی‌خوانه وربانډی یوه پری برابره شوه او پکښی چه‌په سینه

کښیناست او بیرته وچی ته راغی ،د(مور هولت) ملګرو ته داسی معلومه شوه چه مورهولت بریالی شوی خو (تریستان‌چینی کړی اوو یی ویل :

ـای دایر لینډ لویانو مورهولت په جنګ کښی په میر نتو ب جنګید اوو ګور یی‌چه‌زما دتوری خو که یی هم ماته کړی ده او ټوټه یی‌دده په مغز و کښی ننو تی ده .

ای لویانو !دغه قولا دی ټوټه دخان سره واخلی (کور نوای) خراج همد غه دی.

دوی د(مورهولت) بی روحه کالبوت‌د غرخی به پو ستکی کښی تاوکړ اوایرلینډته بی‌واستا وه.

د(مورهولت) خراچه دپاچا میرمن وه خپل طلایی ویښتان بی د ورور په کالبوت خپاره کړل اوبه کوکو کوکو یی وژړل اوددې‌په میرانه به‌یی شا باش ویلی اوبه قاتل‌باندی به‌یی لعنتونه ویل دهمد ی ور ځی‌نه د(ایزوت) به‌زړه کی د(تریستان) دلیدلو مینه پیدا شوه

تریستان چه په (تنتا ژل) کښی د ـ مرګ‌په بستره پرو ت ونو داکترا نوته ثابته شوه چه د(مورهولت) دتوری ګذاریی بدن ناارامه کړی دی او خنګه چه دد وی‌هلی‌خلی بی‌نتیجی غوندی شو ی نو هغه‌یی‌د خدای ج، رحم اوکړم ته وسپاره .

مار ک ـ چه دتنتا ژل په کوټه کښی د ـ تریستان دبستری ترخنګ ناست ژنوبه چیغوبه‌یی ویل :

ـ ای مرګیه مونږ خوشی کړه ستا ـ مهربانی مونږ ته خه ګټه نه شی رسولی‌مونږ باید ټول مړه شو مونږ ډیر خوار اوهسکیری زړونه لرو زه غواړم چه په سینه کښی خان لاهو کړم ترخو چه ددنیاوالو دلیدنی کتنی نه‌بی‌غمه شم . دتر یستان چیغو اونا ارامیو مارک له پښو وغور خاوه او هره ور ځ‌به‌یی دزور نه‌کار اخیست (تریستان) او وه ورځی ډیر په عذاب ژ او آخر یی خان په درياب کښی وا چاوه ترخو دیو ما هیګیر په واسطه (ایزو ت) ته وسپار ل شو خو داچه‌تریستان د(ایزو ت) په پالنه او خارنه دو باره روغتیا ترلاسه کړی وه هیڅ‌یوه هغه خلکو چه‌د (هورمولت) سره ملګری وه نه شوپیژندلی داخکه چه زهر ویی خبره بل رنګ اړولی‌وه خود(ایزو ت)به پوره یا ملرنه د خپلی‌تللی خوانی خاوند شو خو داچه په پښو کښی شیمه پیدا شوه له هغه ځای نه‌په تیښته کښی شو او د(مارک) به مخکښی ودریده.

دمار ک به دربار کښی خلور تنه‌عالیرتبه مامورین حاضر ژ اوګله چه یی (تریستان) بیابه در بار کښی ولید دده د زور او قوت کړم تاسی به خو ښ ښی چه دهغی سره واده وکړم !

ددربار مامور ینو و پو ښتید ل:

ای‌امیده ! هغه ښځه، چه تاسی دخپل‌خان دباره خو ښه کړی ده‌چیری ده ؟

ـدایوه ښځه، خو ښه کړی چه دغه طلایی ویښتان د هغی دی او یی له دی نه هیڅوک زاپه‌زوند کښی نه شی ښا ملید لی.

ـای بزر ګوار ه دغه طلا یی و یښتان‌دی له‌کوم ځای نه راوړی دی .

ـای ما مور ینو : دغه و یښتان ډیر زړه ورونکی ویښتان دی چه دپل هیوا دنه‌راغلی دی.

تریستان د هغه په مخکښی ګونډه ووهله اوویی ویل :

ـزه په خپله ددغو طلا یی و یښتانو ـ مهربانی ته ورځم او دا سو ګند یادوم چه‌یا به‌په‌خپله دو یښتانو خاوند ه دلته حاضره کړم اویا به په دی لاره کښی خپلی‌وینی ویښ‌کړم.ر یستان در ډیز فوز) په‌بندرکښی له‌کښتی نه‌پلی شو سپیدی نوی چاودیدلی وی چه‌به ناخا پی تو ګه یی یو دردونکی‌اواز ورغوږ شو . خو ګامو نه یی په چالا کی‌سره واخستل او هغه ښځه چه دبندرنه دتیرویدلو په‌حال کښی وه خانته راو غو ښتله او ویی ویل :

نوربیا

(c) Kitabton.com: The Digital Library

طیارات آریانا، تادوردست ترین نقاط دنیا پرواز میکنند

درینجا مهمانداران غذا وسایر خوراکه‌هارا به مسافران توزیع می کنند

ازگل احمد زهاب نوری

مؤسسه آریانا افغان هوایی شرکت به‌مفکوره زعیم ملی‌ما،بیست سال قبل‌تاسیس گردید.

امروز همه امور هوانوردی واداری این‌مؤسسه‌رازنان ومردان افغان انجا م میدهند.

طیارات عصری آریانا، هرنوع وسا یل‌راحتی رافراهم دارد.

جهان امروز ،به دوعامل مهم که‌درحیا ت اجتماعی واقتصادی نقش بارزی دارد،اهمیت خاصی قایل شده است ..(سرعت) و(زمان) دونقطه مترادفی اند، که بشر امروز بـــا مشغله های گوناگون ،با گرفتاری هـــا ی پی درپی وبا وقت کمی که‌دارد، به آن‌توجه می‌کند...

روز گارانی بود، که فاصلهٔ کوتا هـی، ازیك‌گوشه تاگوشه‌دیگر کشوررا، باصرف‌روزها وساعت ها، طی طریق میکردیم ودرین‌میان رنج سفر نیز برآن افزود میگردید.

امروز همگام باکشور های پیشر فتـــه، افغانستان ، باطیارات جت مدرنی کـه دارد، فاصله ها راکوتاه ساخته ورنج سفر را ، برهمه گوارا گردانیده است.

دآریانا افغان هوایی شرکت ،مـؤسسه هوانوردی پی باسه طیـاره بوینگ عصری مسافران را، تادور دست ترین نقاط دنیـا به‌سرعتی زیاد وزمانی کوتاه می رساند. ..

همین اکنون بیش از سه صد تراکتـــور زراعتی را، که‌هریك در حدود دوهزار کیلو ـ گرام وزن دارد، از هند به‌کابل ،تـــوسـط طیارات خود نقل داده است .

بشاغلی امین‌الله نجیب رئیس موسسه‌آریانا میگوید:

ـ این موسسه علاوه‌از حمل ونقل‌مسافران افغانی وخارجی ازداخل کشور بخارج وازسایر نقاط دنیا، به افغانستان ، درساحه حمـــل ونقل مال التجاره نیز فعالیت دارد. بطـــور مثال درین اواخر طیارات آریانا از جملـــهٔ ٤٠٠ تراکتور زراعتی ،بانك انکشاف‌زراعتی، سه صدداندهٔ آنرا ،در پرواز های فوق‌العاده وپروگرامی خود ،ازهند ،به کابل‌آورده‌است، درهریك از پرواز های فوق العاده طـیارات آریانا ،شش تراکتور ،باپرزه جات وضمایم آن،نقل داده میشود.

وی می‌افزاید:

از رئیس آریانا دربارهٔ نوعیت وظرفیـت طیاره های آریانا می پرسم.

میگوید:

ـ دآریانا افغان هوایی شرکت ، فعلاسه طیارهٔ بوینگ در اختیار دارد.

این طیارات باتمام وسایل مدرن امروزی مجهز می باشد ، طیارهٔ بوینگ ۷۲۰ مـــا گنجایش ۱٤۹مسافررا داشته ودربعضی‌پروازها ازآن استفاده بعمل می‌آید.

همچنان هریك از دوطیاره بوینگ ۷۲۷ ما، ظرفیت ۱۲۵ مسافر را دارنـــد ،اما ـ ساختمان این طیارات طوری است ، که به تعداد مورد ضرورت مسافر گرفته وقسمت دیگر آن بادیوار های مخصوص جدامیگردد، که درآن‌مال التجاره گذاشته شده و حمـــل میگردد.

بشاغلی مجیب می افزاید:

ـ این طیارات باوسایل راحتی مسافران مجهز بوده وهنگامیکه در ارتفاع نارمل‌ـ۳۷ هزار فیت ازسطح بحر یا بالاتر ازآن پرواز می‌کند فشارو هوای داخل طیاره، مطابـــق به محیط عادی تنظیم میگردد، تامسا فـران احساس تکلیف ننمایند.

گوشه‌یی از طیارات بوینگ آریانا

... واینهاهستند که این طیارات غول‌پیکررا، درفضا هدایت می کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

می پرسم:

ـچرا در پرواز های داخلی ، ازین‌طیارات استفاده نمی گردد؟

وی. میگوید :

ـ بارویکار آمدن مؤسسه دباختر افغا ن الوتنه ، پرواز های داخلی به‌آن تعلق‌گرفت ازطرف دیگر میدان‌های هوایی بعضی‌ولایات برای نشست وپرواز طیاره هـای بـوینگ آریانا ،مساعد نبود، اماناگفته نماند، که در پرواز های سه طیارهٔ بوینگـ درصورت‌نا‌ـ مساعد بودن هوای کابل ازمیدان هوایـــی بین المللی کندهار نیز استفاده میکنیم.

پرسش دیگرم را بارئیس آریانا ـاینطور مطرح می‌کنم:

باکدام شهر های‌دنیا ،طیارات آریاناپرواز دارند وبروگرام آن چگونه تنظیم شده‌است؟

وی میگوید:

ـ فعلابه‌شهرهای امرتسر ،دهلی، تاشکند تهران ،دمشق ،بیـــروت، استانبول ،روم، فرانکفورت ، پاریس ولندن ودر صورت‌لزوم به ماسکو ،پرواز های منظم داریم .

پروگرام پرواز های ما، اینطور تر تیب گردیده است: در هفتهٔ یك پرواز به لندن سه‌پرواز به‌امرتسر ،٤پرواز .به دهلی، یك پرواز به تاشکند ،سه پرواز به تهـــران، دوپرواز به بیروت ،یك پرواز به دمشـق، سه پرواز به استانبول ،یك پرواز بروم ، دوپرواز به پاریس و سه پرواز بـــــه فرانکفورت.

البته هنگا م ضرورت ،پرواز های فو ق العاده یی، به‌سایر شهر هانیز گاه ، گاهی داریم.

وی، مثال آورده می گوید:

ـ درموقع حج شریف ،ما پرواز هـــای فوق العاده به‌جده داشتیم ودر طـــی بیست پرواز ،در حدود سه هزار حاجی را امسال به اسرع وقت انتقال دادیم.

وقتی می پرسم ،که موسسه آریانا، بـا کدام مؤسسات هوانوردی دیگر تماس دارد؟

ـباغلی نجیب می گوید:

ـ چون آریانا افغان هوایـی شر کـت، عضو مؤسسه بین المللی هوانوردی میباشد تقریباً باتمام مؤسسات هوا پیمایی تجارتی تماس دارد، اسناد این‌موسسه اعتبار بیـن المللی داشته وتکت ها ودیگر اسنادحسابی ما، توسط همه کمپنی های هوایی جهـان قبول می‌گردد ، همچنان اسنا د حسابـــی مؤسسات هوایی خارجی نزد آریانا مـدار اعتبار می باشد.

رئیس آریانا در مورد کارکنان فنـــی ، تخنیکی واداری مـــؤسسه آریانا ، اینـطور میگوید:

ـ دآریانا افغان هوایی شرکت پنج‌پیلوت شش معاون پیلوت وپنج انجنیر پرواز ،برای طیارهٔ ۷۲۰ بوینگ دارد، همچنان سیـــزده پیلوت ،دوازده معاون پیلوت و یازده‌انجنیر پرواز برای طیارات بوینگ ۷۲۷ خویش ، موظف دارد، مجموع مهانداران ورزیده‌آریانا ازطبقه اناث به ۲۹ نفر واز طبقهٔ ذکور بـه ۱۳ نفر می‌رسد که وظایـــف مهمانداران رسیدگی به وضع مسافران ،امور تشریفاتی کمك به اشخاص مریض واطفال در داخـــل طیاره سرویس غذا،نوشیدنی وغیره میباشد.

می پرسم :

آیا بلند رفتن نرخ تیل‌در جهان ،برقیمت های مؤسسه آریانا، تاچه حد تاثیر انداخت؟

بقیه درصفحه ٤١

(c) kayhan.com: The Digital Library

بکو شیم و بهتر ز حمت بکشیم

روزها ،ماه ها وسالها میگذ ر ند وبر اوراق تاریخ ما افزود میگردد و اعمال ما مورد ارزیابـــی وداوری آینده گان ونسل های بعدی قرا ر میگیرد و خوب وبد اعمال ما حساب میشود وخو شن به حال آنا نیکـــه توانسته‌اند وظایف خودر صادقانـه انجام داده و خد متی برای وطن و مردم نمایند .

کنون که سال جدید تازه پابـــه آستانه روز های اول خویش‌گذاشته است میپرسیم که وظیفه ما جوانان چیست ؟

اینرامیدانیم که بیشتر جوا نان ما را محصلین و متعلمین تشکیل مید هند وبر آنها ست که بیشتر از همه‌وقت دیگر متوجه وظایف سنگین کـــه اجتماع بدوش آنها گذاشته است باشند و هر چه بیشتر بکو شنـد وسعی نمایند که تحصیلات خود را تمام و بردانش خویش بیفزا یـنـد زیرا ملت به این نیرواحتیاج دآشته وپلان های آینده انکشافی ما که‌ضامن سعادت ،ترقی وآرامی مردم ماست به جوانان کار آزموده ولایق و زحمت کش احتیاج دارد .

ودرین جاوظیفه جوانان است چه‌این جوانان محصل باشند یا کار گر یـا مامور فرقی ندارد بهر حال وطن از آنها کار میخواهد ،فداکاری وایثار ضرور نیست که‌یك جوان هر چیزرا باید بداند وبفهمد بلکه لازم است اگریك چیز را میدانند ویا به یـك هنر دسترسی دارند آنرا باید خو ب بداند وبفهمد .

خوشبختانه جوانان مابـا در ك سالم و احساس مسؤولیتی که‌درقبال وطن دارند ملتفت این موضـــو ع گردیده که از هر وقت دیگر بیشتر زحمت بکشند تاچر خهای اقتصا دی مملکت ضامن‌پیشرفت سریع‌محسوب میگردد دوران نموده تاخدا بخوا هد که یك افغانستان مترقی ومتمدن‌رادر آینده نزدیکی مشا هده کنیم .

روان شنا سی جوانان

فرار از مشکلات

بسیاری از شرایط و عوا مـــل زند گانی برای ما خو ش آیند نیست و مو جبات خاطر ما را فرا هم نمـــی سازد، و حتی بعضی از مو فقیت ها وتجارب پسند خا طر ما نمی با شد

برای اینکه از مشکلات خود را دور سازیم و یا تا اندازهٔ خـود را از آ ن نگهداریم برای خود جهان تصو ر ی وخیالی میسازیم ویا خود را مشغو ل دیدن‌فلم سینما می‌نمائیم ویابه را دیو گوش مید هیم و بدین تر تیب خودرا مصروف می سازیم. بعضی از افر اد برای فرار کردن از نا راحتی هـــای خویش سعی میکنند آنها را در خود مخفی کرده و فرا موش کنند یعنـی ناراحتی را سر کو بی می کننـــد یا اینکه این نا راحتی ها در ظا هـر فراموش شده هستند و لی از داخل فعالیت خود را از دست ندا ده موجب بروز حالات غیر مطبوع واحسا سهای ناگوار می گردند. برای اینکه بتو ان از سر کوبی تجارب نا مطبوع جـــلو گیری کرد شخص باید یك زند گی خوش و مطلوب فرا هم سا زد و د ر خصوص نا را حتی های خو یش با کسانی که مورد اعتماد هستند و میتوانند رهنمایی کنند صحبـــت ومشوره نمایند. با این روش ممکن است از شدت نا راحتی کا سته شده ودرضمن خود شخص ممکن است راه حل عاقلانه برای مشکلات پیدانماید.

سخنان برگزیده‌درباره عشق از مردان بزرگ

وفادار ماندن درعشق دوعلت دارد یکی‌اینکه انسان رفته رفته ورکسی که دوست میدارد سبب های دوستی داشتن تازه میابد. دیگر اینکه به وفادار ماندن افتخار میکند .

(لارشعوکوئد)

عشق که بااشك های چشم شستشو شود همیشه پاکیزه وتمیز وزیبا خواهد ماند .

(شکسپیر)

دل معشوق راخداازسنگ کردکه هیچ آزاری‌را برای عاشق بس نداند وهرروز دردتازه ا ی برایش بسازد وگرنه عاشق بیادخود میا فتد وازآن احوال بهشتی بیرون میرود وخدابیـاد باختگان همراه است .

(محمد حجازی)

فدامحمد لاروی

دانش پدیده یی است ، که در تمام شئون حیاتی بحیث وسیله یی برای بهبود زندگی و بلند بردن سطح‌حیات می توان ازآن بهره مند شد ...

خواهم تذکر دهم کـــه ، جوانان در لحظات گرانبهای زندگی خود، باید بـــرای کسب دانش و اندوختن هرچه بیشتر معلو مـــا ت سعی وافر نما یند ،تا در پنـــا ی وسیع زندگی آینده ،ازاندو ختـــه های شان بهره مند گردند و دررا ه خدمت به جامعه ، پیروز آیند ...

محمد ها شم (اهل)

من نمیتوانم قبول کنم کـــه جوانان امروز بدون در نظر داشتـن وضع اقتصادی دست به ازدواج های زنند که عاقبت خوشی برایشا ن نداشته باشد . تصور میکنم کـــه بهترین سن ازدواج برای جوانا ن‌بین سی وپنج است زیرا درین سنیـن است که جوانان خوبتر به مسایـل زندگی آشنایی حاصل کرده وازطرف دیگر درین سن تحصیلات شان تـا اندازه تکمیل می باشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

تهیه کننده : سید احمدشاه (شا مل)

برای موفقیت در زناشوئی؛ برای پیروزی در کار عشق

"چیزی که در وجود زن قلب مرا تسخیر میکند مهربانی اوست نه روی زیبا یش ـ (ویلیام شکسپیر) (اودت تیبو) در کتاب (زوج امروز ی) مینو یسد : ازدواج اتفاق و تعاون دوتن نا شناس . پس برای اینکه ـ توافق به‌نیکی انجا مد، باید طبیعت ونهاداین دوناشناس مکشو ف شود تابتوان بکمك آن، ایندو رابه هم ارتباط داد ه در گذشته ها، اتفاق و پیوند به خصو ص در امر از دواج ساده بود .بدین صور ت که دوتن فقط برای اینکه عروسی کنند ، با هم ازدواج میکردند وازاین کار هد ف دیگر ی منظور نبود .

شایدتنها امری که‌به آن تو جه میشد ـ امکانا ت مالی مردبود برای اینکه بتوانداشیای عروسی را مهیا کند، اما در دنیای ا مرو ز نخستین شر ط یك ازدواج ایده آل ،تفاهم و توافق رو حی‌و جسمی است و خوشبختانه‌علم کمك کرده است تااین شناسا یی بنحواحسن انجام گیرد ، زیرا جدایی های‌پیاپی به‌هم ریختن بنیاد خانواده ها ، از هم پاشیده شدن کانون های‌خانودگی متعدد وبی خانمان شدکودکان مظلوم وبی‌گناه،کاررابدانجام‌رسانده که اینك همه کس مایل است از نیك فرجامی پیمانی که میبندد آگاه شود .

میرمن (ماری میچل استویس) درکتاب

خود در ز مینه چگو نگی تو فیق در راه ـ عشق وازدواج مینو یسد :

هر قدر جوانا ن احساسا ت خود را زیر لفافه بدبینی و خود خواهی یا تظاهر مخفی کنند، باز هم قلب آنها بایك اشتیاق شدید به‌خاطر عشق میتپد ورو حشا ن در رویای‌هم آغوشی با معشو ق پر میزند .

دردنیای نو ، مردانی‌که حیا ت‌خودرابرسر کوشش‌هاو فعا لیت های زند گی میگذ ارندو بااراده از جریانها ی معمو لی وعادی‌اجتماع، از خواهشها و امیال دل چشم پوشی میکنند، انگشت شمارند وروی سخن مابا آنها نیست بیشترمردم ، اعم اززن ومرد، بعد از مدتی انتظار ، تجسس یا سر گردانی بعد از آنکه فریفته این وآن شدند ، عا قبت تصمیم‌می گیرند وازدواج میکنند .

کمترکسی بدو نامید خو شی و سعادت بازدواج تن در مید هد. ممکن است بسیاری ازجوانان بی اعتنایی خود رابا غرور ونخوت نشان دهند، اما ازنگاه در خشا نو هیجان های‌روحی دلپذیر شان بخو بی هویدا است که‌وارد دنیای پر شکو ه و بزر گی شده‌اند. دربوسه هاو نوازشهای نامزدی لذ ت است‌که هیجون شرا بکهن خو ن رابه جوش میاورد روح هر کدام در اشتیاق یك رو ح آشنا وهمز . که سر تاپا با او بیامیزد ویکی‌شود پرپر میزند. در رفتار و حرکات سر دترین وبی روح ترین مرد هم‌در چنین زمانی نشانه‌ای ازهیجانها دیده میشود .

بعضی اوقات سعی کرده‌اند که جوان را بر حسب موقعیت خا ص تربیتی ، اجتماعی ، یا خانواد گی که دارد تعریف کنند ویا به عبار ت دیگر جوان کسی را گویندکه هنوز تحصیلش تمام نشده ووارد زند گی فعال اجتماعی نگردیده است ولی جوانان این تعریف راقبول ندارند تعریفی را که بیشتر جوانان قبول دارند عبارت است :« جوان کسی را دانست که جامعه او رابنظر جوان می نگرد .»

عنایت الله نور (حمید)

جوانان باید متکی به تمام نیروی خود باشند همچنان حاکمیت واعتقاد به نفس هم ی ازیکی از وظایف حالیه جوانان به شما ر میرود جوانان باید تمام مشکلات زندگی را طوری فکر کنند که برای امتحان تصمیم شان می باشد اگر تصمیم شان‌قاطع باشد تمام مشکلات رابرمی‌اندازند.

اگر اکثر افراد ملت به فضلیت اعتماد به‌نفس آرایش بیا بند آن‌ملت بزرگ وتوانا می شود وسر ارتقاء وتوانائی او فقط داشتن همان‌خصلت

عبدالواسع نعیمی

اگر تنهاهستیدومصروفیت دیگر ی ندار ید

مصروفیت بهر شکلی که باشد مشروط براینکه سالم باشد مفید اسبت مخصوصاً این مصروفیت برای کسانیکه خود را تنها احساس میکند وکدام پروگرامی ندارند خیلی ها ضروری است زیرامصروف نگهداشتن ذهن وفکر برای‌شخص تنها درشرایط دشواری که آنها دارند مانند دارای شفا بخشی است که اعصاب را آرام وانسان را ازوسو سه های که بعضا باعث بد بختی نیز میگردد نجات میدهد .این مصرو فیت وسر گرمی برای هر کس ودر هر شرایط ممکن ومحیا است .مثلا تربیه گل علاوه از اینکه یك مشغولیت خوب ومفید است در زیبایی منزل وخانه نیز سهمی دارد .واز این قبیل سر گرمی هاخیلی هازیاد است که باکمی حوصله و پشتکار علاوه از اینکه استفاده می برید خود را از تنهایی نیز نجات میدهید .

تربیه گل به شما نشاط مید هد

(c) ketabton.com: The Digital Library

ښاغلی امین افغا نپور سره یوه اختصاصی مرکه
خبریال، مصطفی جهاد

ددری او پښتو ژبو تر منځ اوس اوس یو میخانیکی توازن وجود لری

امین افغا نپور

ـښاغلی افغانپور !آیا داویلی‌شی چی‌له کوم‌وخته راهیسی زموږ‌دهیواد په‌ادب کی لنډه قصه منځ‌ته راغلی‌او تراوسه پوری یی څه‌راز تحـــول کړیدی؟

ـباید ووایم چی زموږ دپښتـــو ادبیاتو هستی دغازی امان الله خان له‌دوری څخه شروع کیږی یعنی‌داچی په‌دی دوری کی پښتو ته‌دیوی ملـــی ژبی په‌حیث توجه شوی ده، په دی وخت کی پښتو ته‌کار سوی ،دپښتو ژبی دانکشاف لپاره پښتو مرکه‌جوړ سوی اوهغه راز چی پښتو ده پیـــر روښان، خوشحال اوحمید ژبه وه‌نو دیوی ملی او خوږی ژبی په حیـــث پیژندل سوی ده‌او څه ناڅه څیړنی پکی سوی دی.

همداراز کله‌چی‌دغازی نادر خان پـــه دوری کی ادبی انجمن منځ ته راغلی نوپه دی وخت کی هم سترو پوهانو اونومپالیو عالمانو دپښتو دژبـــی‌د پیژندنی ،گرامری خواصو، لغاتو او داشان دډیرو نورو موضوعاتو په‌باب پلټنی او څیړنی کړیدی خوسره‌ددی هم‌په پښتو کی‌د داستان لیکلو تـــه توجه نه‌ده شوی، البته دنورو ژبو په شان معیاری ،فنی اوهنری داستانونه دلته زمامنظور دی‌نه فلکلوری داستا ـ نونه، ځکه که‌موږ خپل فلکلوری اود فن‌او معیار سره برابر داستا نونـــه سره مقایسه کړو نو څرگند یـــږی چی‌د معیاری رازراز داستا نونو هیڅ خاصیت په فلکلوری کیسو کی‌نشته. زمادا خبری داسی باید ونه گڼل‌شی چی‌د پښتو په‌نورو برخو کی دځینو درنو پوهانو هڅی او کوښښونه نفی کوم، خو دومره وایم چی‌که څه هم‌په دی دوو دوروکی دپښتو ژبی دریښو اونورو اړخونو په‌باب څه ناڅه کار سوی خود داستان اوکیسو دلیکلولیکلو لپاره هیڅ هڅه‌نه ده‌سوی. اوس به راسو وروستیو شلو کلو نوته‌چی‌په دی وخت کی زموږ لیکوالو دکیسو لیکنی ته پاملرنه کړیده او ډیـــری کیسی اوداستانونه یی لیکلی دی،خو که‌دا کیسی او داستانونه چـــی ددی شلو کلونو په‌ترڅ کی لیکل سوی‌تر دقیقی څیړنی لاندی ونیسو بیاهم‌لکه څنگه چه‌ښایی یوه‌یی هم‌په فنـــی اود کیسی لیکنی‌په معیاری اصولوبرابره نه‌ده، هرچا دخپلی پوهی په انـــدازه اودخپل نړی دیدپه اساس داستـــان لیکلی اوهر یوه یوآزاد کوښښ او تلاش په‌دی برخه کی کړیدی چی‌البته داتلاشونه لاهم دکیسی لیکنی پـــه برخه کی روانی دی اودا هیله بـــه ساتل کیږی چی زموږ ځلمی کیسه لیکونکی دداستان لیکلو په برخه کی داهیله به ساتل کیږی چی زموږځلمی پوره څیړنی او مطالعی وکړی څو چی وکړای شی په‌را تلوونکی وخت کی دمعیاری اوفنی کیسو په لیکلوبریالی شی .

ـآیا کولی شی چی پخپل شخصی انداز کی دلنډ داستان لپاره یو لنـــډ تعریف وکړی ؟!

ـزه په‌دی‌برخه کی دښاغلی‌رهنورد نظر تائیدوم چی وا یی ،یـــو د داستان معیاری، فنی اوسم شکل او محتوی ده‌چی‌دداستان لیکنی اکادمیکه بڼه‌ورته ویل کیږی ،خو له بده‌مرغه هغه شان چی پخوا موهم وویلی نودا شان اکاډمیکی او معیاری لیکنی‌اصلا تراوسه پوری زموږ په ادبیاتو کښی نشته، بل‌هغه یولړ آزاد تلاشونـــه‌د ادبی ذوق اویاد مسؤلیت په اساس دی‌چی دکیسی دلیکنی لپاره زمـــوږ دلیکوالو لخوا منځ ته راغلی دی نـــو ځکه زه‌فکر کوم چی‌د راز راز داستا ـ نونو تعریف به‌اوس اوس زموږ لپاره کومه گټه ونه لری. دابیا هم یواځی زموږ دځلمو لیکوالو وظیفه ده چـــی‌د رازراز کیسو په باب په‌زړه پـــوری مطالعی اوڅیړنی وکړی دنورولیکوالو له‌ادبی پانگو څخه خپل معلو مـــات تکمیل کړی اودا هڅه وکړی چـــی معیاری اکاډیمیك داستا نونه اوکیسی منځ‌ته راشی څوچی پدی توگه زموږ په‌هیواد کی دپښتو داکاډیمیکـــو داستا نونو پانگه منځ ته راشی.

ـستاسو دداستا نونو محـــوری موضوعات (پلاټ) څـــه راز پیښی تشکیلوی اود کوم یوه ادبی مکتـــب پیروی کوی؟

ـزه پخپلو لیکنو کی تر وسه‌وسه پوری داهڅه کوم چی زما داستـــان زموږ دخلکو دژوندانه دواقعی اړخونو ته څرگندو نه‌وکړی، خو بیا هـــم هیڅکله داادعا نشم کولای چی زمـــا داستا نونه اوکیسی ریالیستیکی دی اویاداچی زه‌یو ریالیست لیکوال یـــم خوالبته هرکله اوپخپل هر داستـــان کی داهڅه جاری ساتم چی زه دخپلی ټولنی دخلکو تصویر په ډیره واقعی اوسالمه بڼه رسم کړم نه یو مـــات، نیمگړی او انتزاعی تصویر !

البته په‌دی باید سترگی پټی‌نشی چی اوس اوس په نوری نړی کی لیکوالان له‌رازراز ادبی سبکونو څخه پخپلو لیکنو کی استفاده کوی خوزه فکر کوم چی‌بی له ریالیسم څخه‌نور ادبی مکتبونه دژوندانه ټول ناروغ‌او انتزاعی تصویرونه کاږی چی البته داخبره دریالیسم ثبات، حقیقـــت او ټینگښت اونورو مکتبونو نیمگـــړی توبونه ثابتوی .اوس نوزموږ پـــه که‌ریالیسم یو روښانه خو لری‌مشعل هیواد کی دلیکوالی وضعه داسی‌ده‌چی وبولو نوزموږ تلاش دی رون مشعل ته‌د رسیدو لپاره دی. داد ریالیسم‌د سبك یوخاص خصو صیت دی چـــی دیوه‌تن کړه وړه اوکردار په‌د یـــوی ډلی له‌خواصو څخه نمایندگی کوی

پاتی ۳٤ مخ کی

وقتی نمره عینك دا کتر تغیر کندونتواند بشنا سد که نر س‌فرا ری ازوظیفه درحال‌استراحت است یا مریض نو مرا جعه کرده اســت .

ژوندون

(c) ketabton.com: The Digital Library

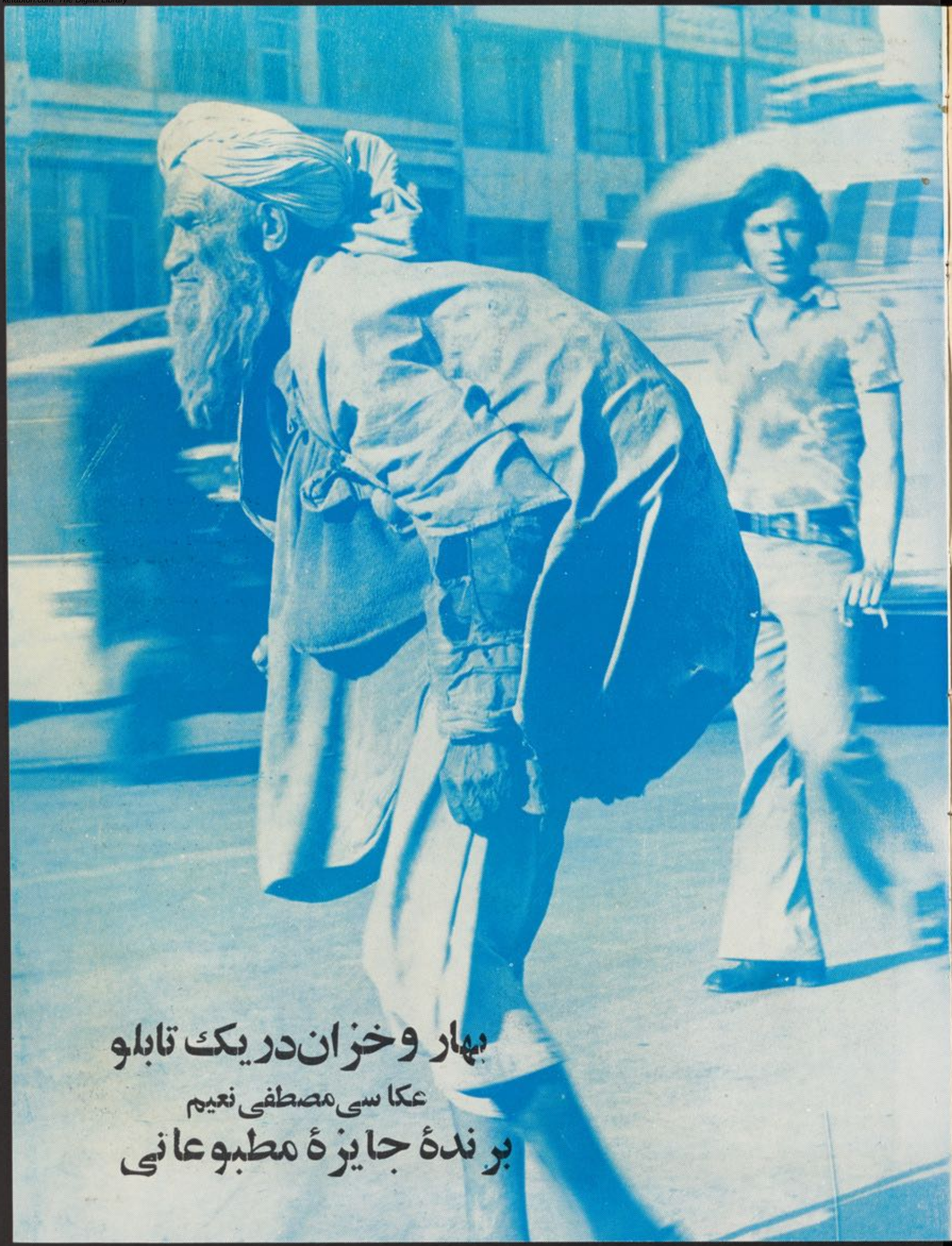

بهار وخزان در یک تابلو

عکاسی مصطفی نعیم

برندهٔ جایزهٔ مطبوعاتی

(c) Ketabton.com: The Digital Library

ترجمه :کاوندہ

اولیگ دیدو ،
قهرمان فلم (سورا)
کاربی سر

این مرد محبتی، جذاب ومسرور هوا خواهان زیادی درهنر سینما دارد.

برای او بهترین ساعات زندگـــی هما ن لحظاتی است کـه مصروف آفـرینش هـنری باشد ،دراین گونه اوقات هر چیز برا یش درست وبجا بوده واگر مصروفیت هنری‌اش دوام یابد اوحتی حـــاضر است ازرخصتی های آخر هفته وغیره‌چشم بپوشد.

او در استدیو بهترین لذت زندگـــی را می‌یابد.

اوبه اینگونه به شهرت رسید .

پیشتـر هـا واو در ساختـمان بـرج تلویزونی اوستا سنکو کار می کرد، زمانی درکار خانه ای استخدام شد ومدتی‌باغبانی نمود. اودر هنگام کار در مکتب شبانه درس می‌خواند تااینکه اولین باردرفلم (کولادوستم) روی پرده ظاهر شد ، بعد به انسیتو یت سینما توگرانی شامل شد. اودر آغازکارش رادر فلم های داستانی پریان شروع نمود ودر فلم های چـون (داستان تـــزار) ودر (معجزه عادی) شرکت کرد.

او درنقش هایش همیشه روی پرده‌سینما شادی وروح می بخشید، ودایم موی های طلایی یش را باد پریشان نمود وازچشمانش شور زندگی بیرون می جهد.

اودر یك چشم بهم زدن براسپ شوخ، تندو رام‌نشدنی سوار می‌شود ،و جر اتش بروی زین عالی است. اودر فلم (سوارکار بی سر)بحیث یك گاوبای یاگله داربخوبی نقش بازی می‌کند (این فلم چندی پیش در سینمای‌زینب روی پرده آمدو تماشا گرا ن زیاد را جلب نموده) او همیشه نقش قهرمان پر جرات رابازی می کند، قهر ما نیکـــه جبین رانمی شناسند وهمیشه قابل اعتمـاد ونجیب اند. اودرین فلم نقش گله دار را بنام موریس جرالد که ازروی ناول مـیـــن دید ازفلم برداری شده بازی می کند، اودر این فلم به پیروزی چشـــم گیـری دست یافت.

درفلم سکا ندو یایی (شنل سرخ) نقش دگرگونه یی رابازی می‌کند ،او دراین فلـــم جسارت وشجاعت را بالطف ومحبت در هم می آمیزد.

بعد دعوتی راه مبنی بربازی دریك فلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه :ش

اثر : ش . شاه محمد وف

شاعر بزرگ انساندوست

امیر خسرو فرزندبلخ

مثالهای زیادی در آثار امیر خسرومیتوان یافت که‌مؤید این مطلب است .

دولتشاه سمرقندی می گوید: ((... امیر خسرو نسبت به‌شیخ‌سعدی اعتقاد ی عمیق... داشت)) واین شعر اورا بعنوان مثال ذ کر میکند :

خسرو سر مست‌اندر ساغر معنی‌بریخت
شیره از خمخانه مستی که درشیرازبود

ازین سفر پیداست که‌امیر خسروبالوسیله شعر از شیخ سعدی را درنظر دارد.

درجای دیگر میگوید :

جلد سخنم دارد ، شیر ازة شیرازی

امیر خسرو ازبسیار خردسالی‌به شعر و ادب علاقمند بود از همان آوان در سخن سرایی به مشق وتمرین میپرداخت . اوخود در دیوان (غرة الکمال) درین باره‌میگوید:

((درسنین کودکی ، هنگامیکه د ندان می‌افتد ، شعر میگفتم واز دهانم‌درمی‌چکیده ودر دیباچهٔ دیوان‌نخستین‌خود((تحفته‌الصغر)) چنین مینویسد : ((...پدرم برای آموزش به مکتبم فرستاد ومن بتکرار قوافی میپردا ختم استاد سعدالدین محمد ... خطاط بمن حسن خط می آموخت ، امامن بجای حسن خط ، بیت مینوشتم ... درنتیجه ، هنگام کود کی چنان شعر وغزلهای میسرو دم که‌بز رگان رابه‌شگفت اندرمیساخت ...))

روزی ازروز ها خواجه اصیل لد ین خوشخط نایب حاکم شهر، سعدالدین محمد رابه منزل خود دعوت کرد. خسرو نیزمعیت سعدالدین را داشت. درزمرهٔ مهمانان‌خواجه‌ـ رحیل‌الدین نیز حضور داشت. سعدالدین شاگرد خود امیر خسرو را بحاضر ین‌معرفی کرده یاد آورشد که وی علاقمند شاعر ی است ودر شعر خوانی نیز خیلی مها ر ت دارد.

خواجه عز الدین چهار کلمه را که باهم هم‌قافیه نبودند ، در اختیار وی گذاشته‌طلب نمود تا آنهارا دریك رباعی بکار برد .کلمات مذ کور عبارت بودند از :موی ،تخم ،تیرو خربزه. خسرو در حضور اهل مجلس بداهتا رباعی ذیل راسرود:

هرموی که‌در دوزلف‌آن خوش صنم‌است
صد بیضهٔ عنبرین برآن موی‌صنم‌است
چون تیر مدان راست دلش رازیراك
چون خربزه دندانش درون شکم ا ست

شاعر بزرگ انسا ندوست همگان استعداد او را ستودند و برو ی آفرین ها خواندند .

این رباعی که بدا هتا سروده شده در حقیقت از استعداد عالی امیرخسرودرشاعری گواهی میدهد.

امیر خسرو نخستین آثار خودراباتخلص (سلطانی) میسرود به این تخلص وی در اولین دیوانش (تحفته الصغر) خیلی زیادبر میخوریم.

امیر خسرو در ز مینه های شعری،تاریخی ادبیات شناسی و نیز در مو ضو ع‌موسیقی آثارزیادی نوشته است .در باره مقدارآثار شاعر نظریات گونا گونی وجود دارد .

براساس نو شته دو لتشاه سمر قندی (دیوان امر خسرو در افضلا جمع‌نتوانستند کرد.. سلطان سعید بایسنغر خان سعی‌و جهد بسیار نمود ودر جمع آوری سخنان‌امیر خسرو، و همانا یکصد و بیست هزار بیت جمع نموده وبعد از آن دو هزاربیت‌ازغزلیات خسرو جایی یافته که دردیوان اونبوده ـ دانسته است که جمع نمودن این اشعارامری متعذز الحصول وآرزو یی متعسرالـو صول است‌ترك نموده است).

اوبازهم در باره میرا ث ادبی شاعرمی گوید: (وامیر خسرو ودر یکی از رسایل خویش متذکر شده که‌اشعا رش کمتر ازپنج صد هزار امابیشتر از چهار صد هزار بیت میباشد).

نظر به نوشته عبدالرحمن جامی امیر خسرو ۹۹ کتاب تالیف نموده وبر اساس نوشته ادبیا ت شناس ایران بدیع الز مان خراسانی) هیچ یك ازشا عرا ن نتوا نسته برابر امیر خسرو بشعر زیاد ازخویش‌بجا بگذارد.)

درباره میرا ث ادبی شا عر در منابع‌دیگر نیز بااینگونه نظریات بر میخوریم .حقیقت امر اینست که امیر خسرو در تمام‌ژانرهای قابل‌ذکر شعر کلا سیك شر ق بایجاد ادبی دست زده و میرا ث ادبی بزر گی ازخودبجا گذاشته است.

نسخه های خطی آثار شا عر را که در دوره های مختلف استنتا خ گردیده میتوان درتمام کتابخانه ها ی بزرگ جهان بدست آورد. امابجرا ت میتوان گفت که اکثرنسخه های‌خطی کمیا ب‌قدیمی آثار او درکتابخانه های اتحادشوروی نگهداری میشود .

دیوانهای بزر گ شا عر درقطار میراث ادبی پرغنای اومو قع مهمی‌اشغال میکند.

اساسا آثارلیریك شا عر(قصیده ، غزل، قطعه،ربا عی، ترجیع‌بند لغزد معمای او)در پنج‌دیوان وی تدوین یافته است این‌دیوانها بنام‌های (تحفته الصغر) (وسط الحیوة) ـ غرةالکمال) «بقیته النقیته »و«نهایته‌الکمال» شهرت دارند.

اشعا'ری که درین پنج دیوان گرد آورده شده، او را بمثابه شا عری لیریك(غزلسرا) شهرت جهانی بخشیده اند .

او،نخست از همه استاد غزل است.از همین‌لحاظ علیشیر نوایی او را در ردیف غزلسرا ی بی همتاـ حافظ شیرازی و ـ عبدالرحمن جامی قرار داده چنین داوری‌میکند ترجمه:

ـ (سه‌تن در غز لسرایی چنان شیوه های برگزیده اند ..

که‌نمیتوان بهتر از آنان نظم سرود.)

ـ(یکی ساحر معجز بیان هند(یعنی‌امیر خسرو) است ...

که سوز وحالش دلدادگان را بگدازد.)

(ع،نوایی، خزا ین العمانی،جلد ٤ ،تاشکند، ۱۹٦۰ ص ۷۱۱)

میر هن‌است‌که درین ژانر های‌شعری، ژانر بسیار مرد می یعنی بسیارهومانستیك همانا‌غزل‌میباشد ، غزل در تاریخ ادبیات‌ما، اساسی ترین شکل لیریك است .

باقیدارد

حضرت خواجه امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه

احمد نور قندهاری

(c) Ketabton.com: The Digital Library

صندلی لذ ت خـواب آوری دارد وشب های سرد زمستان بزم آرا ی محفل میشود

زمستان گذ شت ، سالی پایان یافـــت وسال نوی آغازشده است در طلا یه سالی‌که امید واریم بره‌موطنان بیشتر مبار ک وراحت آفرین باشد نوا ستیم یادی از آخرین روز هایی سال پار واز ز مستان پر بر ف و ـ سنگین آن داشته باشیم تصاویر ی رابـــه حیث نمونه زندگی یکعده از همشهر یا ن تقدیم کنیم وخا طرا تی را از مردمی نقـل کنیم که ژوندو ن آ رزو مند است بیشتـــر انعکاسی از زندگی آنان را در صفحات‌خود داشته باشد.

روی این ملاحظه اینك را پور مختصری تقدیم میشود که‌نا مه‌نگار شهری ما قســم نمونه اززوایای مختلف زند گی در شهرکهنه برداشته است...

قدم‌به‌قدم‌باژوندون

ازشهر کهنه‌وخانه‌های چندین‌ساله‌اش دیدن کنید

تمثیلی از بهشت آغو ش ما در

ازشهر کهنه وخانه های چند ین ســالـــه اش دیدن کنید.

شا مشده بود . آفتا بآ خرین شعا عش رادزدانه ازبالای با مبتی ها، دیوار های بلند کاهکلی ، خانه های که جفت جفت پهلوی هم چسپیده اند بر می چید .

کو چه های‌شهرکهنه کم کم هیا هووجوش وخروش خودرا از دست میداد وآرام میگرفت خانه های قطی مانند آخرین صدا ها رامی‌بلعید

و آهـــسته آهـسته در لابلای تاریکـــــی نقره رنگ غر ق میشدند گو یی همه صداها وهلهله ها بدرو ن خانه های قطی مانندفرق شدندو فرو رفتند .

مردم همه تك تك درو ن خانه هاازتلاش روزانه فارغ ودر بین کلبه محقر خو یش ـ آرام گر فتند . شایدهم دیگر خسته شده ـ بودند ، خسته از صداها ی دور و نز دیـك خسته از .رفت و آمد سیل عظیم جمیعت و. در همین آوان ما هم بسوی دفتر براه‌افتادیم ناگهان تو جه ما را، مردیکه بانگاه خسته‌اش طفل خویش رابه‌آغوش‌محکم کشیده بود جلب کرد. دیدیم لحظه متردد ماند .

زمانی به کوچه وگاهی طفل‌بیمارش نظرافگندو بعدباچشمان فرو ر فته اش که مو جی از ـ اندوه درآن‌طغیان داشت بسو ی کو چه ای‌پر پیچ‌وخم نگر یست نا گها ن سر ش‌رابسوی آسمان‌بلند کرد و چیز ی‌در دلش گفت ، بعد مایوسانه بد رو ن خانه اش شتافت‌ودروازه رابست.

ژوندون شما را برای او لین مر تبه‌بسوی این‌مردم دعو ت‌میکند.بسوی مرد میکه سالها است در کوچه های تنگ و تاریك حیات‌بسر می‌برند چشمشا ن‌تاهنوز به‌زند گی امروزی آشنایی ندارد .از مبل و فرنیچر از سامان‌و لوازم‌زند گی امروز ازمر کز گر می و...در این کو چه هاوخانه ها اثری نیست. بلکه‌در عوض گلیم‌های کهنه و راه راه‌وپرده های‌پر پینه‌که‌به سختی از سردی هوا جلو گیری‌می کند منزل شانرا زینت داده است .صند لی چو بین بر ایشان رفیق زمستا نی‌ودورکننده‌ای گزند سوزنا ك سر ماست .

فقطبه این امید اند و به این منظورسربه بالین غریبانه ای خو یش می گذ ارند که چگونه فردا تلاش ها ی پی گیر و خستگی

بقیه از صفحه ۱۷

ای زن

آتشین که شعلهٔ آتش زنجیر را از پای او بر داشته، بسوی تو بال مـــی گشاید؟

ای زن عطر آه های شما، فضا را برای ما عطر آگین تر می کندوقتیکه نفس بر میکشید، هوا را بـدرو ن سینه خود نمی برید، روح ما ست ، ای‌زن که همراه هر نفس پا به سینهٔ شما میگذارد.

زیرا، مرد که روزی، دنبـال آ ن بو سه ایکه بر لبان تو نهاده شد، پا بهستی گذا رد و روزی قلب تـــو نخستین بستر او بود، هر گو نـــه فرا موش نمی تواند کرد که در کدا م آشیان دیده بروی جهان گشـــوده ونخستین جرقهٔ آتش زند گانی اواز کجا بر خا سته است. فرا مو ش‌نمی تواند کرد که چه شبها در آغو ش پر مهر تو خفته و چه بار هادیدگان کود کانهٔ خود را در زیر بو سه های پر نوازش توبرای خفتن به‌هم نهاده است.

اما اگر نگاه هر مـردی مشتا ق دیدار چهرهٔ تست، تنـها بـــرای‌آن نیست که لبخند تو فضا را عطرآگین می‌کند، برای آنست که سایه مژگان تودر زیر پرده سیاه این‌مـژده های فروهشته مسکن‌اندیشه هائیست که

(c) ketabton.com: The Digital Library

خانمیکه نبیره اش در کنار او ست ۱۷ سال دارد میگوید : همه درکنارهم زندگی خوش وراحتی داریم

ناپذیر خو یش را برای رفع احتیا جات ـ ضروری‌زند گی وادامه حیا ت بخور و نمیراز سرگیرند دراین نقاط نشانه ای ازمدی و ـ ماکسی نیست واصلا این تجمل پرستی‌هاراز الفبا بلد نیستند ویامو قع‌معرفت به آنها میسر نگردیده است .

وقتی به اولین کو چه ای از این‌کوچه‌ها داخل‌گردیدیم تو جه ما را پیر زنی به خود جلب‌کرد که عصا زنان از میان گل و لوش چسپنده عبور میکرد، کو چه سر پو شیده‌وپر ازنم‌وبوی بود .به او لین خانه داخل شدیم پیره‌زن ازعقب مانیز داخل این خانه گردید. حویلی چقور و کو چکی که مقدار زیادبرف آنراکو چکتر نشا ن میداد چند خانه شکسته رابه خود محکم گر فته بود . ازپیر زن ـ پرسیدم :

ـچندسال است که‌به این خانه زندگی‌می کنید؟

پیرز ن چشما ن کو چکش رابه خانه‌ها دورداددقیقانه آنرا بر انداز کرد و بعدچنین گفت:

ـ۱۷ سا لاست که مابه این خانه زندگی میکنیم،تقریبا ده نفراعضای‌فامیل ما ســـت دوپسر م به خد مت عسکری رفته اند ویك پسرم دکاندار است .

پرسیدم:

ـحویلی شما چند خانه دارد ؟

مکثی کرد سر ش را پایین افگند ومن‌از موقع استفاده کرده چار گوشه ای حو یلی‌را نگریستم .جا هی تنگ دروسط حویلی میان برفهای سیاه پنهان شده‌بود آنطرفترطنابی‌بود ولباسهای شستگی با لایش دیده میشد ـ دیوریکه مقابل ماقرار داشت به مثل ماری دهن باز کرده بود پنداشتی همین اکنون‌آدمی رابکام خویش فرود میبرد ناگهان پیرزن‌گفت:

ـحویلی مادو خانه‌نشمین دارد ،یك مطبخ ویك چوب‌خانه وافزود : مجبور یستم‌چه‌باید کرد:

از پیر زن خداحافظی کردیم وبسوی کوچه های‌دیگر رفتیم آنجا که‌دیوار هاازاثرگذشت زمان کج‌و معو ج شده بودند .

از دالان‌های سر پوشیده آن که نیم فرو ریخته و شکسته ونیم دیگر توسط پایه ای معلق مانده گذ شتم به یکی از خانه هـــا داخل شدیم . درو ن حو یلی نسبتا پالابود در یکی ازخانه ها صند لی بزرگی دیده‌میشد یکی ازپته های صند لی پیر مردی نورانی‌و خوش سیما، سرگرم‌تلاوت قران مجیدبود.اوبی نیازازهمه چیزوفارغ از تشویش هالو منال دنیا مشغول نیایش وراز ونیاز با آفر یدگار بود.

یکتن‌ازصاحبان خانه مارابطر فزینه های رهنمایی کرد، به‌یکی ازخانه‌ها که صندلـــی بزرگی دروسطش‌دیده میشد داخل شد یـــم. قاب عکسی دیوار خانه را ز ینت‌داده بود، پرده‌های مستعمل به‌ارسی نیم شکسته کشیده شده‌و گلیم کهنه اتاق را پوشانیده بود.بعداز عکاسی ازاین‌منزل برآمدیم. بطرف ریکاخانه‌و خرابات‌روان‌شدیم .رفتیم ورفتیم وسا یـــل نقلیه وترانسپور ت دراین نقاط دیده نمیشد. کوچه‌هاپر ازبر ف‌که‌حتی دروازه هارا پنهان میساخت. همه آن ها از مشکلا ت ز مستان شکایت داشتند از نبـودن آب ونل آبشکوه‌می کردند یکی ازآن هابلند بلند میگفت:

ـماازجا های‌دوربرای گرفتن آب می‌آیـــم، خانه های ما چاه ندارد ،.

بقیه درصفحهٔ ۱۶

پخت‌وپز در چنین مطبخ ها آنهم د رزمستانها گوارا نمی افتد

روح ما به هوا آنها بال میگشاید.

تنها برای آن شعا عی نیست که از گیسوان تو بر اندام سیمینـــت میلغزده و تنها بخا طر اینها نیست‌که مردان جهان در تمنای تواند. بر ای آن است که خداوند ترا، ای آفریده زیبا، از روز ازل کانون فرو زا ن جمله آتشها و شعله های طبیعـت قرار داد ووجودت را تجلی گاه هـــر عشق پنهان کرد، برای آنست کـــه همهٔ هو سها و همهٔ لذات، همه‌شوق ها و هیجانها باید یا از راه انـدا م زیبای تو، یا از راه روح لطیف تـو بما بر سند، همچنانکه هر فرو غـی باید ز جانب افلاك بر ما بتابد!

این شعله آسمان که سینه توازآن آکنده است، برای افرو ختن‌وحرارت بخشیدن جهان دو نوع اشعهٔ حیا ت بخش دارد: یا شعاع آن همه آتشی‌را که درول دارد بیك دل‌تمرکز مید هد وآنوقت «عشق» پدید می آید. کـــه هر مردی را تا مقام لایتناهی بالامیبرد یااین شعله ها را برهمه جامی‌پراکند وآنو قت «مادر» یا بهستی می گذا رد تا کام کود کی را که سر بر سینهٔ تو نهاده است چون غذا لی کـــه از چشمهٔ زندگی آب نو شد از شیرهٔ حیات آکنده کند، یا نـو پسری را بدست تو تعلیم الفبا وهدوانـگشتان ظریفش را برای نو شتن در رو ی کاغذ رهبری کند.

وقتی که تو مظهر عشق نبا شی حتمن مظهر امید و محبت مادرانه‌ای.

یتیمان سر بدا مان تو می نهند و مستمندان برای فرا مو ش کر دن غم خود دز دانه بسوی تو مینگرند.

ای‌زن! پیر سا لخورده در پا ی‌تو می نشیند تا از گر می آفتاب‌وجودت جان‌گیرد.

بقیه درصفحه۱۶
صفحه ۳۳

(c) kabton.com: The Digital Library

ددری او پشتو ژبو

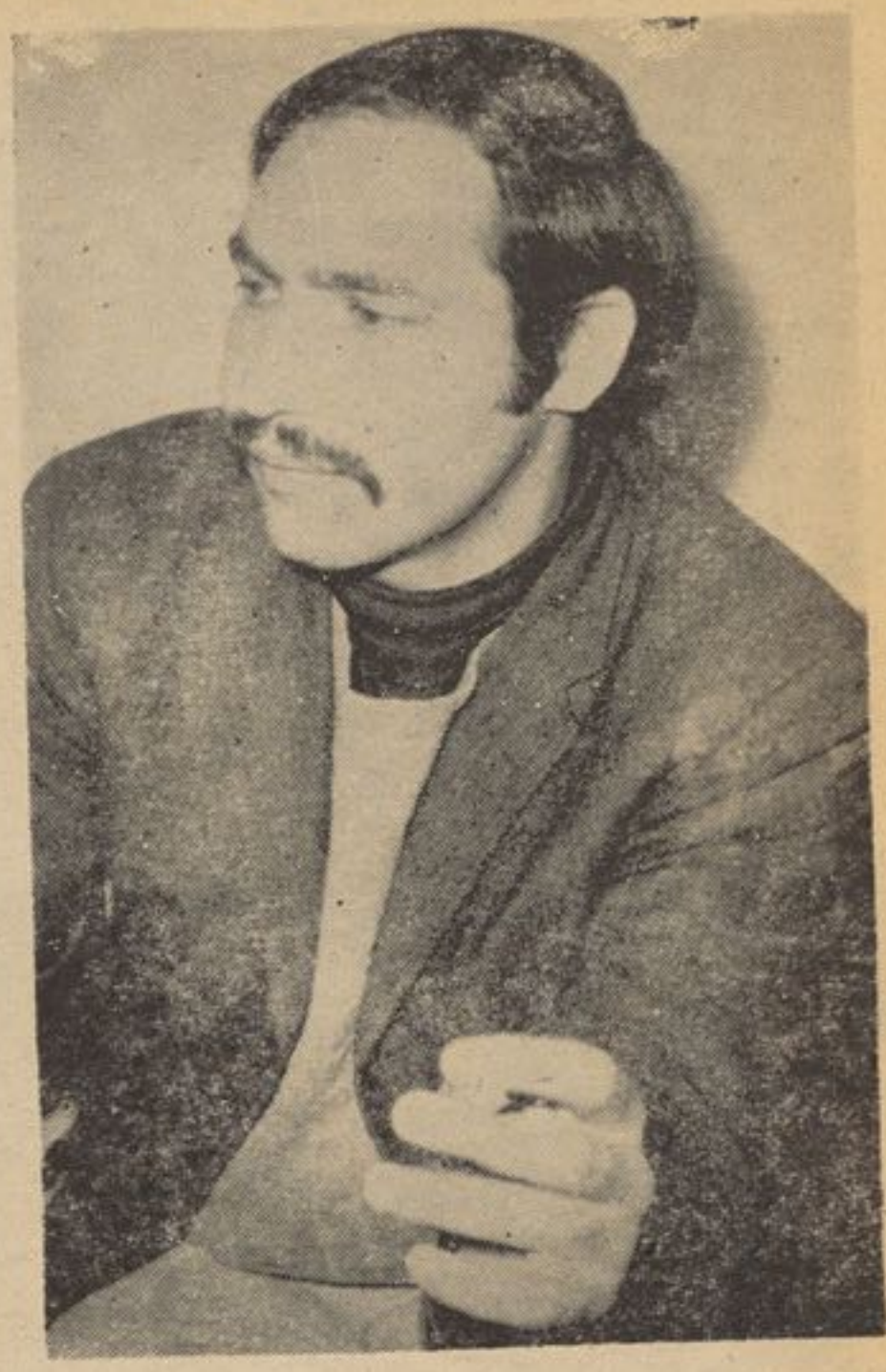

دهغوی دریخ اوداسی نور ټول خواص بی پکی وښودل شی یوریالیست لیکوال دامکلفیت او مسؤلیت لری چی دخپلی ټولنی دژوندیو ،فعالو او مبـــارزو عناصرو څخه خپل د داستان قهرمانان وټاکی، نه هغه کسان چی مړه، بـــی تحرکه، غیر فعال، منحط اوله مینځه تلوونکی دی. دلته نولازمی بریښی چی یو ریالیست لیکوال په تمامه معنی خپله ټولنه خپل ولس او خپل خلك وپیژنی، دهغوی دژوند څرنګوالـی څانته معلوم کړی اوبیا وروسته تر دی هغه دخپلو څیړنو او مطالعو پـه نتیجه کی داځانته جوته کړی چـــی ټولنه دچاپه خوا ده، اود ټولنی جوړ ـ ونکی اوډیر فعال خلك کوم دی، هغه وخت نوبیا کولی شی چی د خپلـــی ټولنی له فعالی طبقی څخه دخپـــل داستان قهرمانان وټاکی اود هغـوی دلار ښوونی لپاره دهغوی دژوندانـه واقعی څیری پخپلو لیکنو کی منعکسی کړی، اودا محسوسه شی چی لیکوال به د خپلی ټولنی دخلکو لپاره خدمت اولار ښوونه کوی او همدا راز ټولنه به دلیکوال لپاره ،څنګه دلیکوال هستی دولس هستی ده او همدا زاز دولس هستی دلیکوال غناو پایښت دی.

یو ریالیست لیکوال دخپلو خلکو په وړاندی تعهد لری، دهغو خلکـو چی واقعی زیار او زحمت ګالی خـو پخپلو غښتلو متو ټولنه په وړا ندی خوځوی او آبادوی یی.

ـاوس نوکه لږ څه دوړو کیسو په شکل اومحتوی وغږیږی نو بده به نه وی څنګه؟!

ـډیره ښه ده، په دی برخه کـی باید ووایم چی فورم او محتوی دواړه په کیسی کی لهلازمی عناصرو څخـه بلل کیدای شی اوپه یو کیسی کی شکل اومحتوی باید دیوبل سره یـو ټاکلی اومنطقی حدو لری ،فورم زما په نظر دداستان خوند، کیف او حدود تعینوی خو محتوی دداستان اصلی غناشمیرله کیږی چی همدا محتوی به داسی وی چی خلکو ته پکار ورشی

نور بیا

مثلا په ټولنه کی د کروند ګرو دطبقی دژوند حالت، دلوړو طبقو په نسبـت ریالیست دیوه تن ژوند پخپلی لیکنی کی داسی ترسیموی چی دکروندګرو هغه ټول زیار زحمتونه، انګیرنـی، دژوند حالت ، . ړوو طبقو په نسبت

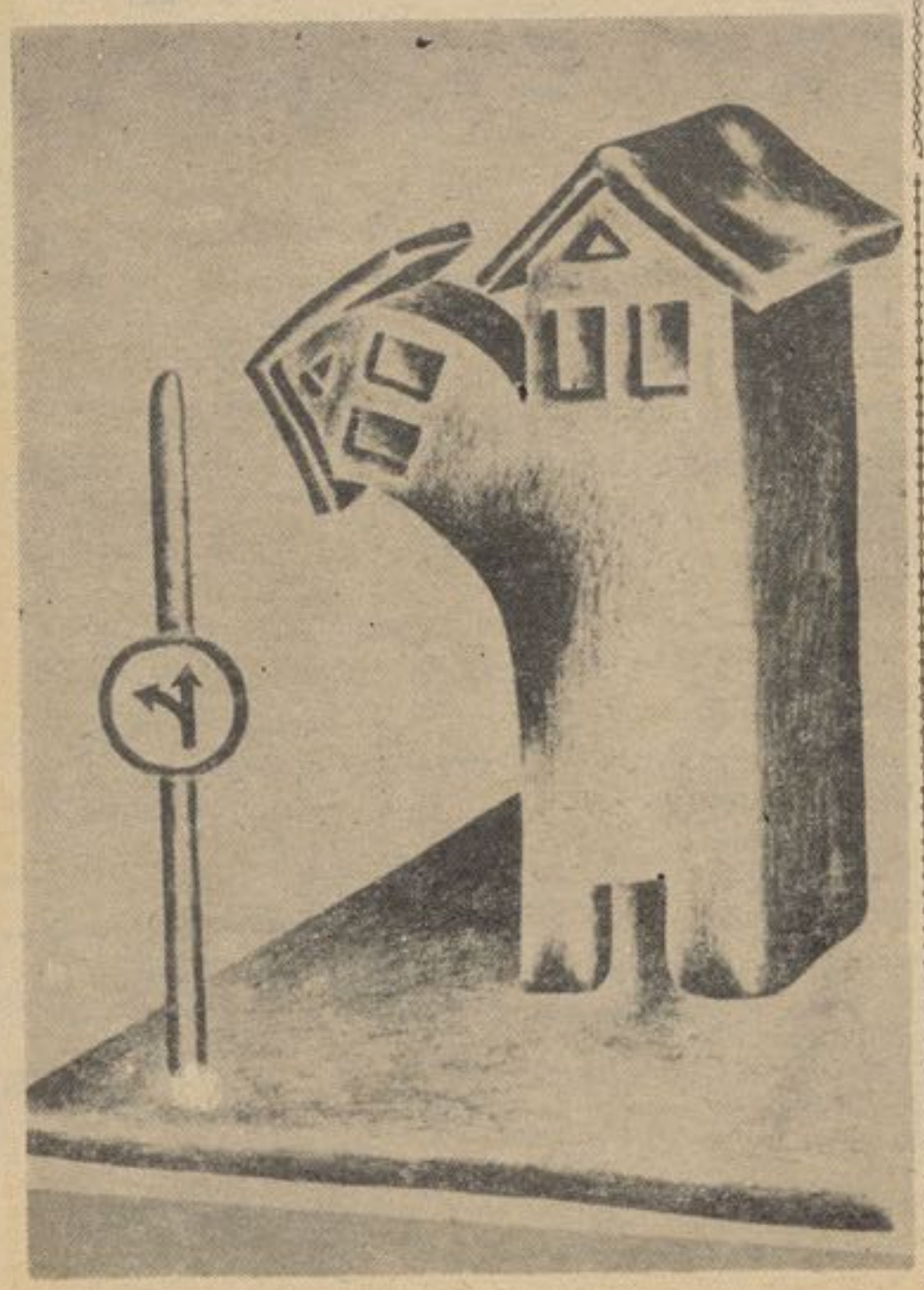

دهن کجی به اشاره ترا فیکـــی است یا ابتکار مهند سس تعمیر ؟

شبنم و نسیم

نشین ای شمع داده بود، مرض خا نمانسوز ســـل
که حکم آ سمان در بنیا دش رخنه کرده و بر چهر ۀ
اینست اگر سازی و گر سو زی چون برگ گلش صرصر مـــرگ
بعد ها این شعر رفیق تنها یـی وخزان زندگی سایه افکنده بود ...
ومو نس شب های طو لانی شبنم شد کدخدا ،سیمناب رااز نسیم گر فت
وآنرا به آهنگ مخصو صی میخواند و شبنم را بازر عیا ریکه سل برسر
وبا نیروی مر مو زی به نسیم میرساند و صورتش نثار میکرد به او سپرد...
واشك بر چشما نش می آورد،عاشق هردو یی علاج آواره شدند... سالها
ومعشوق بخا طر یك دیگر می سوختند رفت واز شبنم و نسیم خبری نیا مد،
ومی سا ختند... معلوم نشد روز گار با این دودلداده چه
هفت سال بد ینگو نه گذ شت، معامله کرد... از آنان فقط نامی باقی
درین مدت یکروز هم نسیم را در بلغ ماند که درهربهاربانسیمی که ازدامنه
و شبنم را در غور کسی بی اشـــك های گل اندود می خیزد و وادی غوررا
داغ و نگاه سرد ندید... عطر آگین می سازد و با شبنمی که
درپایان سال هفتم و قتی نسیـــم هر سحر ی برگل هامی در خشـــد
باهفت هزار صکه نقره باز گشت وکشتزار ها را طراوت می بخشددر
شبنم فروغ و شا دابی خود رااز کف خاطره ها زنده می شود...

صفحه ۳٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) kembton.com: The Digital Library

بابازشدن دروازه‌های مکاتب دروازهٔ زندانها بسته می‌شود

یکی از صنوف
مکاتب محلی
درولایات
شمال کشور

فرزندان ما
اکنون در پرتو
توجهات نظام
نوازمزایای
تعلیمات عصری
ومترقی بهره
مند می‌شوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

یوگوسلاوی بنام (درعلت مرگ‌را تذکارنده) می‌پذیرد ودرآن نقش یك نازی را بازی‌میکند او بادرخشش دراین فلم‌که پرده از روزهای مرگ وزندگی ملت هابر می دارد، ظا هـر میشود اودر اینجا مانند اینکه نقابی بـر چهره اش رده‌باشداحسا سات خشن‌یك‌نازی‌را بروی پرده می آورد.

خصلت روانی خلاقه آواز یك فلم تا فـلم دیگر رشد می‌یابد. اکنون دولت‌یوگوسلاویا اورا برای بازی درفلم (نبرد در رود خانـه نرتوا) دعوت کرده است تانقش یك رهبـر مبارزان رابازی نماید. اوبا هنرمندان ،بنامی چون ورسن ویللس کورت جرگنس وسرگی بندر چوك وهنر مندان ایتالیا سیلـوا ی کوشین نقش بازی کرده است .

مصروفیت هایش درفلم‌او را واداشته تا سفری به کوبا، دنمارك وافغانستان نما ید بزودی اوفلم مشترك جاپانی ـ شوروی را بنام (مسکو ،عشق من) تمام خواهد کرد.

درفلم «علت مر گ راتذکارنـده»

ویدو در فلم «گورستان شیره»

قصه‌از غصه‌ها

خواهر عزیز:

زند گی در هر گا می چنین تصویرهای‌را درمقابل آدمی قرار مید هد چه لذت‌آوراست که‌باعزم متین واستوار به جنگ این تصویر هاکه‌نا ملا یما ت زند گی رادرخود نقش ـ دارند بشتابیم و پاره اش کنیم کو شش‌نه کنیدکه‌بلاها بر شما غالب آیند وحلقه‌اش‌هر روزبرشما تنگ و تنگتر گردد .بهتر است موضوع رایکبار دیگر به پدر تان یاد آور شوید مطمینا ازاین عمل پشیمان خواهدشد ودرغیر آن قانو ن میتواند شما را از چنگ این بلابرهاند .

به امید موفقیت

از شترن

مترجم سید فقیر علوی

مردی برفراز ابرها

یك‌سرمایدارامریکایی‌میخواهد ذریعه‌بالون‌ازفرازاتلانتیك‌عبور کند

شخصی که مادر مورد او صحبت میکنیم در طنجه عمارتی دارد ودرنور ماندی مالـك قصر بزرگسیت ، آثار روبنز نقاش معروف راجمع آوری میکند وبرای کار به دفتر ش گاهی باموتر کادیلاك میرود و گاهی هم با بایسکل استفاده میکند.

وقتی خانه باشد با سربازان ریخته گی‌و یاکشتیهای طفلانه خود را مشغول میگرداند، اینك اکنون تصمیم گرفته است با بالـون ازفراز بحر اتلانتیك عبور کند ،عبور ازفراز اتلانتیك تاکنون ازجمله رویاهای دیرین هوا نوردان بوده است ، زیرا تاکنون هیچیکی‌از هوا خواهان این کار بدین کار توفیق‌نیافته است مخصوصا دواز مونیکه بناکامی منجـر گردیده درین سلسله بیشتر جالب تـوجـه شمرده میشود :یکی درماه فـــبروری سال گذشته یك افسر امریکایی بنام توماس کات بابالون بهوا صعود کرد ولی به استقا مت جنوب غرب دراطراف جزایر کاناری از نظر ناپدید گردید وحادثه دومی در ماه آگست سال گذشته اتفاق افتاد به این ترتیب کـه بالون روبرت برگر امریکایی فقط یك یـك ساعت بعـد از پـر واز منفـجـر گـردیدو طرحش بناکامی انجامید اما این سرمایـدار امریکایی که فوربیس نام داردتصمیم‌جدی‌گرفته ومعتقد است که بامصرف مقداری پول و ـ تدابیر امنیتی باتطبیق چندین طرح امکـا ن پذیر خواهد بود، همین حالا درپروژه‌نامبرده که نهصد هزار دالر خرج خوا هد برداشت و عدهٔ زیادی از کار شناسان هوانوردی کار میکنند که ازنظر امتیازات مادی بعضا بـا متخصصین نا سا میتوانـد همسری کنـند، وبالون وی انچنان غامض وپیچیده ساختـه شده که با بالونهای معمولی گذشته بهیـچ گونه قابل مقایسه نمیباشد ، زیرا بالونهای معمولی عبارت ازیك محفظه ویك خریطـه محتوی گاز هیلوم می باشد درحالی که‌ایـن زیرا کپسول مدور فوربس مانند یك قمـر بالون بیشتر باطرحهای ناسا برابری میکند مصنوعی بکمك دوازده بالون دیگردرهوامعلق است.

قطر کپسول ۲٫۵۰ متر می آید وارتفاع جناحی بالون به ۱۳۰ متر بالغ میگردد ،درین بالون خود فوربیس بایك معاون پیلوت‌سفر خواهند کرد.

قرار است بالون موصوف بتاریخ۳۰ دسمبر از پـایـگاه نظامی ال تـور وواقـع کالیفور نیا بهوا بلند شود واگر کار هـا مطابق نقشه پیش برود نخست بالون‌دوازده کیلو متر صعود خواهد کرد تااینکه به‌جیت ستریم برسد ،جت ستریم بالون موصو ف رااز جانب غرب به استقامت شرق به‌سرعت سه‌صد کیلو متر فیساعت برفراز اتلانتیك پیش خواهد راند . گولف ستریم هوانوردان جسور را ٤٨ ساعت تما م‌بر فرارز امریکا وبعد هفت روز دیگر بر فراز اتلا نتیك به جلو خواهد راند ، آنچه این ماجرا جـو را باسایر ماجرا جویان امتیاز میبخشد اینست که متعاقب پرواز بالون ازطریق رادیـــو وقمر مصنوعی بنام سینگر ونوس با مر کز کنترول فوربیس واقع نیویارك تماس بـر قرار خواهند کرد در حالیکه یك طیاره دی سی نفر درنزدیکی بالون مرتبا در پـرواز خواهد بود واز جـــریان کار وسر نشینان بالون اطلاعاتی بدست خواهد آورد وبعـــدا خبرهای مربوط به‌آن به اطلاع‌جها نیان‌خواهد رساند زیرا فور بیس آرزو دارد که مـردم جهان از انکشافات کار وی همیشه آگـاه باشند .

نامبرده کمال توقع دارد که در جزیـره ایسلند رانده نخواهد شد ودر آنجا او بـا همسفرش منـجر نخواهند گـردید همچـنان احتیاط لازمه رابکار برده تـادرسه کنـجی‌ـ فلوریدا کیوبا وبرموداکه همیشه سفا ین تجارتی درآنجا گرفتار طوفان‌بحری شدهواکثر ازبین رفته اند گیر نیفتند .

جالب این است که نقطه فرود آمدن این

بقیه درصفحه ۲۱

(c) kayhan.com: The Digital Library

مصاحبه کننده فاطمه صبا می

شطرنج

محك نیروی فکر واندیشه

لحظات پر هیجانی سپری میشود قلبها بشدت می تپد تا دریابند چه کسی موفق بدریافت مقام قهر مانی میشود . سا لون ـ هوتل مترو پو لمملو از علاقمندا ن مسابقه است علاقمندانیکه با اشتیاق تمام آخر ین مراحل بازی رانظاره میکنند بازیکه پایان ـ دوره مسابقات شطرنج را اعلان میکند دریك گوشه سالون برای آخرین بار بساطه بازی هموار شده در گوشه دیگر حکم نمرات بازی کنان رامحاسبه میکنند لحظات انتظار بپایان می رسد. وافتخار مقام اول بازی شطرنج بـه شخصی تعلق میگیرد که برای علا قمندان شطرنج چهره شنا خته شده است .

نامش سید حمیدالله است و فضلی تخلص میکند.

قبل ازاینکه سو الاتم را از ایشان طالب پاسخی شوم بی مورد نخواهد بود اگر اندکی درمورد مشخصا تخودش صحبت کنیم.

چهره گندمی دارد و چشمـان پر فروغش نمایانگر یك زند گی باسعادت است .قـد متوسط دارد مو های سر ش از گردش ایام بکلی به سفیدی گراییده است واز ۴۳ سال به اینطر ف به بازی شطرنج علاقمند شده است.

ـتاحال در بیست مسابقه اشترا کنموده که درهشت مسابقه مقام قهر مانی نصیبش ـ گردیده ودر سایر مسابقا ت مقام های بین دوم وچهارم رابدست آورده است .

سید حمیدالله فضلی به اثر تشویـق کاکایش که خود قهر مان شطرنج بود بازی سطرنج راآمو خت وبه اثر ر هنمایی او بدین مقام رسید وقتی ازوی پیرامو ن نخستیـن مسابقا تش سوال نمودم گفت :

سید حمیدالله با کپ قهر مانیش

اولین مسابقه ام درسا ل ۱۳۲۶ برگذ ار شدکه درآن لقب قهر مانی را کمایی نمودم همچنان در مسابقاتی که بین سنوا ت ۱۳۲۸ و۱۳۳۸ در شهر مزار شریف به مناسبـت تجلیل از جشن استقلال بر گذ ار گردید ـ اشتراك نمودم در طو ل اینسال ها در ولایت بلخ مقام قهرمانی رانصیب گردیم. زمانی هم که درولایت هرات مصرو فیت داشتم در ـ مسابقاتی که عده زیادی از سطرنج با زان سابقه دار در آن حصه می گرفتند لقـب قهرمانی را کمایی نموده ام مگر در مسابقات ایکه در ۱۳۵۰ از طرف انستیتوت پو لی ـ تخنیك دایر گردیده بود حایز درجه سوم شدم.

بشاغلی فضلی که در تور نمنت آزاد ـ سطرنج که برای نخستین با ر از طـرف ریاست المپیك در هوتل مترو پول برگذار گردید توانست با مهار ت خاص دربین بیست و شش نفره سطرنج باز سابقـه دار مقـام قهرمانی سطرنج سال را بدست بیاورم و بحیث قهرمان شناخته شوم .

از او میپرسم ازنظر شما جا لبترین ـ مسابقه ایکه تاحال انجام داد ماید کدام خواهد بود؟

لبخند ملیحی بر چهره گند می اش درخشیده وگفت:

مسابقه ایکه از طر ف ریاست المپیـك برگذار گردید.

ـ یعنی مسا بقیکه در آن با محمد اسلـم

لحظات هیجانی سپری میشود ،قلبها بشدت می تپد تا در یابند چه کسی موفق بدریافت مقام قهرمانی میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاغلی وحید اعتمادی رئیس المپیك بایك‌عده از سطرنج بازان

پاسیار قهرما ن چام ۲۶ سرطان ۱۳۵۳مقابل شدم ودر دو مین دور مسابقا ت او مغلـوب شد.

می پرسم در مسابقه ایکه با سعد ا لدین شپون انجام دادید در نخستین لحظات خودتانرا درمقابل وی باخطر میدید وبعد ها..

باز هم حرفم‌راقطع کردو گفت .سعدالدین شپون از جمله سطرنج بازان بنام است که‌با میتودهای جدید بازی سطرنج تا اندازه زیاد آشنایی دارد ولی درك چالهای های حریف‌و طرح‌پلان جدید برای مغلو بسا ختن و ی برایم کار مشکلی نبود که درنتیجه‌با حرکات دقیق بعدی مسابقد را مساویانه پایا نادیم.

شماازطرح پلان نام گر فتید آیادرجریان مسابقه ازپلانهای‌قبلی برای مغلو ب سا ختن حریف استفاده میکنید ویا پلان جدیدی ـ مطرح میسازید؟

پلانهای من در جـریان بـازی نـظر به حرکات مهره های حریف پایه گذ اری مـی گردد.

شما آرزو مند آن هستید تاباز هم د ر ـ مسابقات اشتراك نماید البته من تاز مانی‌در چنین مسابقات اشترا ك می نمایم که اطمینان حاصل کنم‌جوانان با استعداد در این رشته برای مسابقات حاضر و آماده می باشندوبرای کسب‌افتخاردراین بازی باستانی تلاش‌خواهم کرد.

سید حمیدا لله در حالیکه بر گذ اری ـ مسابقه سطرنج را از طر ف ریاست ا لمپیك ستود دایر نمود ن اینگونه تور نمنت‌هارا ـ مفید خواند واظهار داشت امید وارم درآینده نزدیك بابرگذ اری این تور نمنت ها ز مینه سهم گیری جوانان‌سطرنج باز مادر مسابقات خارج‌نیز مساعد گردد.

صحبت ما با بنا غلی فضلی به همین‌جـا پایان یا فت اینك نتیجه مسابقا ت ا خیر شطرنج:

سید حمیدالله فضلی با گر فتن هشت‌و نیم‌نمره حایز مقام او ل وقهر مان شطرنـج سال ۱۳۵۳ و بنا غلی محمد شریف باداشتن هفت‌ونیم نمره حایز مقا م‌دوم بنا غلو سید امین الله امین وعبدالله هراتی هرکدام بـا داشتن شش ونیم نمره مقا م‌سو م را حایز شدند.

درصنف جدید الشمو لان بنا غلو غـلام حضرت باداشتن هشت نمره مقام اول محمد اعظم امین مقام دوم وعزیز الله مجددی مقام سوم را بدست آوردند در پایان تور نمنت‌از طرف ریاست المپیك برای بیست نفر از ـ اشتراك کنندگان گرو پ جدید الشمو لان که‌حایز شش نمره‌بودند تصدیق نامه های گروپ جا رم بین المللی توزیع گردید .

بقیه صفحهٔ ۳۱

شاعر بزرگ

غزل از ایجادهای مردم به ادبیات‌راه‌یافت ودرآثارنماینده بزرگ ادبیا ت کلا سیك ـ فارسی ـدری ـ رود کی ،به شکل گر فتن آغاز نموده. اما درآن روز گار شرایط‌تاریخی برای ارتقای این شکل افاده عز یزترین‌و رقیقترین احساسا ت قلب آدمی،به درجه‌یك ژانر مستقل ،تکا مل نکرده بودبعدا ایـن شرایط در دایره‌دولتها ی‌فیودالی درجریان ترقی‌شهر ها، را هیابی اندیشه های هنر مندان نسبتا آزاد شهر در شعر ، شورش های‌مردم ودر جریا ن مبارزه بخاطر آ زادی شخصیت انسان ، شکل گرفت اینکه‌غزل‌در ادبیات‌ما باایجاد های سعدی (۱۲۹۱ـ۱۲۰۳) و امیر خسرو که تقریبا دریك زمان میزیستند بمراحل نسج خود میرسید وبه سطح یك‌ژانر مستقل ارتقا یافت ،یك امرسلم است .

ژانر غزل باز هم‌در آثارحافظ(۱۳۸۹ـ۱۳۰۰) کمال خجندی (متو فی درسا ل ۱۳۹۰) و ـ علیشیرنوایی ،گامها ی دیگری در جهـت تکامل نهاد .

اماخد متی که معاصر کو چك سعدی‌وامیر خسرو، در رشد وتکا مل غزل انجام‌داد،به عقیده ما کمتر از خد مت سعدی درین‌راه‌نمی باشد. اولااقل حلقه مستحکم زنجیری است که ایجاد های حافظ وسعدی رابهم پیوند میدهد.

این تصادفی نیست که علیشیر نو ایی هنگام گفتگو پیرامون اسـلاف خویش د ر غزلسرایی، نام خسرو راذکر میکند نه‌نام سعدی‌را.

غزلیات خسرو از حیث احتوای تمثالهای بدیع شگفت انگیز ، مجاز ها تشبیهات ونکات لطیف، خیلی پر غناست اودرباره احساسات لطیف‌ورقیق قلب آدمی، در دوآلام قلو ب عشاق، خواسته های ژرف و آرزو های ـ شیرین انسان به مها رت و چیره دستی‌قلم فرسایی میکند.

نوایی که مهار ت امیر خسرو رادرترنم عشق بهایی بس بلند قایل میشود درباره‌او چنین میگوید.

ترجمه: از جمله پاکبازان پیشین اهل‌عشق ونظم طرا زان وافسانه پردازان اهل شوق ونیاز، یکی هم بیشتر نظم را غضنفر و ـ آتشکده درد عشق راسمندر ووادی ذوق‌وحال راپاکرو، امیر خسرو دهلوی است‌که‌باپاك نفس گفتار وبا الفاظ پر از معانی‌اشعارخویش درمیان اهل عشق غوغا ودر فضای وجدوحال علالا افگنده است) (ع.نوایی(محبـوب القلوب‌جلد ۱۳،ص ۴۲)

امیر خسرو در عرصه حماسه سر ایی‌نیز قلمفر سا یی کردو داستا نهای زیادی‌بوجود آورددریك قسمت این داستانها آ ن و قایع تاریخی تصویرمیگردد که‌شاعر بچشم‌دیدمو خودشخصادر آنها اشتراك ورزیده است. ـ متخصصان مجمو ع این داستا نهارا(مثنویات تاریخی) نامیده اند.

(ادامه دارد)

(c) Ketabton.com: The Digital Library

خنده فروشی

مامان ـ بچه همسایه‌میگفت
این مانندپاپاست راست‌است؟

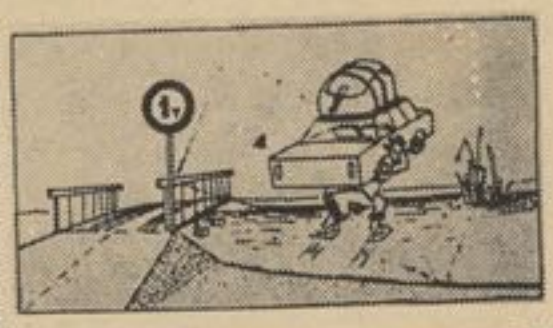

مثالی از
گاهی زین به‌پشت و گاهی
پشت به زین

صبر تلخ است ولی بر شیرین دارد

جوانی برای خواستگاری دختر ی به خانه اونزد پدرش رفت .

پدر دختر که مرد ثرو تمند پیری بود گفت :

ـ بدون تشر یفات بشما باید بگویم که : اگر به طمع اموال من میخوا هید دختـــرم را بگیرید ، باید بدا نید که حتی یك شاهی باو نمی‌رسد ، مگر بعد از آن کـــه بمیرم !

جوان گفت :

ـجناب ، این مهم نیست.چون من حاضر م دو ، ســـه سالی هم صبر کنم !

خودکشی قرن کیهان

آلبرت شرح نا کامی خودرا در عشق به رفیق خود شر ح میداد و می گفت :

ـ ... بالاخره چون از جلب موا فقت پدر ماری مایو س شدم ، من و او تصمیم گرفتیم خود را در رود خانه غرق کنیم و دست از خوشی ها و آلا م زندگی بشوییم ، به همین‌قصد یك شب سرد زمستانی به‌روی پل آمدیم و پس از این کـه یك دیگر را درآغوش فشردیم ماری از بالای پل خود را بـه رود خانه اندا خت و من ... و من بلا فاصله یخن بالا پوش خود را بالا کشیدم ، چـــون واقعا هوا خیلی سرد بود !

کشف

تو از کجا فهمیدی که تعدا د زیادی از دختر ان این شهـر مایل به از دواج نیستند ؟

چون من از آنهاخواستگاری کرده ام !

بدون شرح

بدون شرح

بدون شرح

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه صفحه ۲۵

طیارات آریانا

وتخفیف برای مسافران داخلی ، چقدرقایل شده اید؟

اینبار شاغلی علی سرور، مدیر تبلیغات آن موسسه جواب میدهد. وی‌میگوید :

ـ البته بلند رفتن نرخ تیل در حدودسه صدفیصد ،برنرخ تمام کمپنی های هوایی تاثیر انداخت وموسسه آریانا نیز ، تدریجا متاثر گردید، فعلا صرف در حدود سی‌فیصد قیمت های معینهٔ آریانا افغان هوایی شرکت بلند رفته است.

دربارهٔ قسمت دوم پرسش تان باید‌بگویم که‌به اساس هدایت دولت ،برای افغان‌هایی که‌به شهر های اروپایی سفر می کنند در قیمت تکت شان ٤٠ فیصد نسبت به نرخ بین المللی ،تنزیل قایل گردیده ایم واین تخفیف برای استادان پوهنتون ومحصلان به ٥٠ فیصد می‌رسد.

وی علاوه میکند:

ـ همچنان به اساس هدایت دولت،آریانا تجویز گرفت ،تاکرایهٔ رفت وآمد بین کابل نیویارك ونیویارك کابل ،بصورت‌استثنایی ٧٦٣ دالر باشد، این تکت های دوطرفه حداقل ١٤ روز وحداکثر ٤ماه مدار اعتبار می‌باشد ، البته مسافران ازکابل تالندن یا فرانکفورت وباز گشت ذریعهٔ بوینگ های آریانا واز لندن وفرانکفورت تا نیویارك و بازگشت توسط طیارات دیگر کمپنی ها، بدون وقفه پرواز می نمایند.

ازسهم گیری آریانا، در معرفی‌افغانستان به خارج وخارجیان می پرسم

شاغلی سرور ،میگوید:

ـموسسه آریانا افغان هوایی شرکت بدون شك درمعرفی کشور مانقش بسیار فعالی درخارج داشته است ،بیرق ملی جمهوری دربالای طیارات آریانا نقش شده‌و درهمه شهرهای دنیا می‌رود، بروکشور هاو پوسترهای رنگارنگ ،از مناظر زیبای کشور یوستکارت ها، جنتری وامثال آن ،فعالیت هایی است ،که‌آریانا برای معرفی افغانستان به جهان وجهانیان انجام داده‌است، جنتری های ماکه چندسال قبل عکس البسه های محلی افغانستان درآن‌نشر شده بود، ازطرف خارجیان سخت استقبال گردید، به همین ترتیب مناظر ،گلها،حیوانات وامسال صنایع دستی افغانستان راتوسط جنتری های خویش به‌مردم معرفی نموده‌ایم ، دفاتر آریانا در شهر های خارج ،خود سهم گیری دیگراین موسسه درمعرفی افغانستان است .

شاغلی علی سرور ، درمورد پروگرام‌های انکشافی آریانا، میگوید:

ـ درنظر داریم ،تاپس از مطالعه خطوط پرواز طیارات آریانا را تاکویت، پیکنگ، کتمندو ،بنکاك وجاپان نیز توسعه بخشیم.

در اخیر ازمدیر تبلیغات آریانامیخوا هم تادربارهٔ تاریخچه این موسسه نیز کمی روشنی اندازد، وی میگوید:

ـ بیست سال قبل ،اوائیکه قاید ملی ما شاغلی محمد داؤد ،زمام امور صدارت را به عهده داشتند ،بحیث یگانه موسسه هوا یی کشور تاسیس گردید. چون درآن زمان‌تهیهٔ پرسونلی که بتواند امور مربوط هوا نوردی راپیش ببرد. خالی از اشکال نبود ، عملهٔ پرواز مابه چندنفر پیلوت ،معاون پیلوت و انجنیر مخابرهٔ هندی محدود می شد،طیارات آریانا درآغاز سه طیارهٔ دی ،سی ـ ٣ داکو تاکه هریك گنجایش ٢٨ نفر مسافرراداشت بود.

نخستین پرواز آریانا به داخل کشور ، بسوی مزارشریف ،کندهار وهرات بود که در برج ثور سال ١٣٣٤ ـ آغاز یافت. سرمایهٔ شرکت درآن زمان ٤٩ فیصد از اندیمار و٥١ فیصد از افغانستان بود،

موسسه هوایی ملکی دراه‌انکشاف آریانا کمك نمود وبعدا دآریانا افغان هوایی‌شرکت یك طیارهٔ دوماشینه دیگر و دوطیارهٔ چهار ماشینه دی سی ٤ وبعدها دوطیاره دی سی ٦ را تهیه دید.

وی علاوه میکند:

ـ درسال ١٣٣٥ به مقصد بمیان آمدن یك سیستم حمل ونقل عصری قرار دادی با همکاری بین المللی امریکا با شرکت پان امریکن به امضا رسید.

آریانا آهسته آهسته انکشاف یافته و ـ پرسونل افغانی راتربیه نمود .نخستین بار درسال ١٣٣٨ سه دختر افغان ،به‌مهمانداری طیارات این موسسه پرداختند.

بالاخره درسال ١٣٤٧ یك طیارهٔ بوینگ ٧٢٧ خریداری نمود ،. درسال ١٣٤٨ طیاره بوینگ دیگری به آریانا تسلیم داده شدو درسال ١٣٥٠ تعداد طیارات بوینگ آریانا به دوعدد رسید وبعدا یك طیاره عصری بوئینگ ٧٢٠ نیز تهیه و خریداری کرد.

وی دراخیر می‌گوید:

ـ خوشبختانه امروز همه فعالیت ها ی آریانا توسط انجنیران متخصصین ومامورین خود افغانستان اداره می شود.

در شماره های دیگر ،مابپای صحبت پیلوتان ،مردانی که درهوا زندگی می کنند باهوا درنبرد اندو خاطرات شیرینی دارند، می نشینم وشمارا ،بالحظه به لحظه پرواز، آشنا می سازیم،

بقیه صفحه ٩

بهارحرکت

تخم‌وباریك ترین‌نهال بی‌ثمربماند.. چیزیراکه بسیار لازم داریم عبارت است از امور از ذیل :

١ـ خوش بینی که بدبینی مرادف است‌به عقم وناکامی .

٢ـ اعتماد بخدا وبخود .

٣ـ محبت که‌ضد آن بغض است وبغض مبغوض ترین کلمات اجتماعی‌است .

٤ـ اتفاق که ضدآن خلاف ونفاق وشقاق است‌وخود این الفاظ مکروه‌رامی‌شناسید.

٥ـ تواضع که‌ضد آن کبر و عجب‌وخود بینی وخود خواهی وبررویی‌است.

٦ـ وطندوستی که‌ضدآن خودخواهی است وهمیشه خودخواهی عنصری بوده است که بمقابل دوستی ودیگر فضایل اجتماعی قیام نموده است.

بیائید که‌درین بهار قدمی درراه پیرایه بباغ خود بنهیم ومردانه وار بکو شیم.

بهشیستان چه‌میکنی به‌بستان خرام کن
بگل تهنیت فرست بگلبن سلام کن
بگل اززبان مل پس آنگه پیام کن
که‌زخم فراق رابوصل التیام کن
که‌چون عارفست شده دلم خون زانتظار

بقیه صفحه ٤٦

مردی ازپشت پرده

ـیکرز ازنزدیك شوره خانه می گذشتم.. درآنجا آنوقت عاباروت می ساختند .. ناگاه صدایی بگوشم رسید ... صدایی بگوشم رسید ... همه جاگر زید .. مردم به‌دویدن پرداختند .. من‌هم دویدم ،لحظه یی بعد ، به‌آنجا رسیدم، باروت هادرگرفته بود ،دونفر کشته شده‌بودند ...

حال هربار، که‌از آنجا می گذرم .. . این‌خاطره بیادم می‌آید ... .

ازجایش برمی خیزد ،میگوید،من می‌روم .. بااودست میدهم ... دستانش گلفت وگوشت آلود است اومیرود .. ومن هنوز به‌فکر دست های اوهستم ... دست که‌چون ماشین‌های حساس ،کتاب هارا زیبا، سریع ونفیس‌پوش می‌کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آسمان خراسان

فصل چهاردهم

اثر : م . ت آی بیك

ترجمه : ح، ش

عیلشیر نوایی

خبر باز گشت علیشیر نوایی بهرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت ، چون حادثه مهمی انعکاس میکند . اهالی خراسان این تقرر را بفال نیك میگیرند و چشم امید بسوی او میدوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند وبا وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سر کردگان (بیکها) ، شهر هرات را اشغال نماید .

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس ومیمنه سر انجام شامگاهی برهرات هجوم میبرد و یاری نوایی قدرت ازکف رفته ،ادوباره بدست می آورد ومیرزا یادگار را بقتل میرساند.

درزمستان همان سال براساس یك فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت وکین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات وکافهٔ مردم خراسان قرار میگیرد

روزی بعداز آنکه پیشنهاد های نوایی درمورد بهبود امور ورفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی ازکاخ سرای خارج میگردد ونزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

(چشمان سیاهش که بلای جان منند،
عاشق شیدای خویشم ساخته اند .
ای نسیم صبحگاهی‌که آرام سویش‌میوزی،
عرض دلم رابوی بازپرسان !

• • •

ای کاکلی هاکه سویش پرواز میکنید ،
بوی بگوئیدکه من درانتظارکه بسرمیبرم ؟
مجنون هم، مانند من ...
اینهمه سال وماه طولانی، درآتش هجران نسوخته است .
دوستم، اینهمه برتارهای دلم زخمه مزن،
وپرده اززارزم برمدار .
بعدازین دلدار هراتی خویش را ...
حتی درخواب هم نخواهم دید .)

ارسلانکول کلاه خودرا بدست گرفته‌گفت:

(بگذار ـ بابا !...) ومانند کسیکه امید خودرا ازچیزی قطع کرده باشد، دست خودرا تکان داد، ویکی دوگام گذاشته بانوعی انفعال متوقف ماند :

دربرابرش گروهی ازآدمها استاده بودند و بسویش نگاه میکردند . در جمله آنها علاوه براستادان چند لحظه پیش، دو سه شخص ناشناس نیزدیده میشدند . یکی ازین‌آدمهای ناشناس که بافیافه بزرگوارانهٔ خودموردتوجه بیشتر دیگران قرار میگرفت ولباسی نیکو پوشیده بود، باتبسمی ملایم گفت :

ـ جوان خوب، برای چه سرودرا پس‌کردی؟ مامیخواستیم بازهم بشنویم، مگرچنین نبود ؟

بسوی استادان نگاه کرد .

استاد پیری که ورق کلان طرح بنارا در دست داشت، بااشاره سرتصدیق کنان گفت:

ـ آری ، برادر، توباسوز ودرد دل سرود میخواندی .

آن شخص بازهم گفت :

طبعاً، مااز سوزوگداز واقعی سرود هایت احساس لذت کردیم . در حقیقت دردو آلام قلبی، برای سرود جان می بخشد .

ارسلانکول بعدازین برخورد، کمی خود را استوار نگهداشت ودست برسینه نهاده حرف زد :

ـ جناب، این چاکر کمینه شما سراینده نیست . مرابیش ازین خجالت ندهید، منتها فقط گاهی باخود غم‌غم میکنیم ...

آنشخص بازهم اورا مخاطب ساخت :

ـ نخیر، بی پروا بسرای وبکارخود ادامه بده، تاکه همگان ازآن بهره مند گردند .

چشم ارسلانکول به کارگرانی افتاد که مصروف انتقال دادن خشت وسنگ بودند . فهمیدکه کارشروع شده ، بنابرآن (ببخشید!) گفت وبسرعت ازآنجا فرود آمد .

هنگامیکه ارسلانکول ببالاخشت نقل میداد، دستخوش تعجبی شدید گردید: همان شخص درحالیکه دامن چپن گرانبها ونوك آستین خود رابرزده بود، باجدیت وصمیمیت مصروف‌کار بودوخشت وگچ به استادان پیش میکرد .

جوان چشمهارا کوچك ساخته بوی چشم دوخت وشانهٔ خودرا تکان داد: (خودش به عاملان کلان میماند، اماکردارش طوری دیگر است ! ببینم، آیا خواهد توانست بااین‌طرز کارمدتی مقاومت کند ؟)

ارسلانکول هرباربدقت سوی اومینگریست اماهیچگونه ضعف وفتوای درکار او نمیدید، برعکس برچهرهٔ عرق آلودوی تارفته شور و علاقه نسبت بکار بیشتر احساس میگردید .

سرانجام ارسلانکول نتوانست تحمل کند وشخصی راکه باوی ازبالا بپائین فرود می‌آمد (تونگه ای) زد ودرحالیکه از سرعت گامهای خویش کاسته بود، ببالا اشاره کرد :

آن شخص کیست که اینهمه باشورو علاقه کامیکند ؟ یااینکه مانند ماازسرکار میترسد؟ قام‌قام‌قام ....

ـ وای کمراه توهنوزاورا نمیشناسی ، قدمهای خودرا سست تر ساخت .

ـ نه، پس اوکیست ؟

ـ آنشخص حضرت نوایی اند . غالباًاینجا می آیندوهمینطور باحوصله مندی و شهامت کارمیکنند .

ارسلانکول بهت زده استاده شد، و خود بخود زیرلب گفت: (نوایی !)

وآنگاه بعقب برگشته نگاه کرد وچشمان خودراکه سرشار ازنوعی مهروصمیمیت بود، ببالا دوخت .

فصل پانزدهم

در کنار یکی از اطاق های زیبا یی‌که‌به امتداد دیوان‌بنا یافته بود، گرو هی‌ازمردمان گوناگون گرد آمده بودند ، پیر مرد محافظ صحن چهار گنج و همو ار آنجا را باکمال دقت واحتیاط بدو ن آنکه خا ك بر انگیزد جاروب میکرد . ریشش شانه شده‌و هموار بود،اماگونه اش بسا ن گونه پیر مردانیکه هرروز صبح کمی تریا کمیخورند وبعد ازآن شیرینی بیشتر میل میکنند تا بتوانند ـ دشواریها ی روزانه رادر جهان تخیل خود آسانتر نگه دارند ،زرد رنگ وبی خون‌بنظر میرسید.اوبر دسته جارو ب انکا نموده، ـ نگاهی از پایین به‌آدمها افگند. با دیدن آشنایان خود نزدیك آمد و باحالتی آمیخته به‌تعجب گفت:

ـ شگفت آور است جنا ب علیشیر ازیك هفته بد ینسو در ((چهل دختران)) (۱) ـ بودند.در آنجارباطی جدید بنا مینما یند.به هرات شبانگاه بر گشتند ، نمیدانم مردم‌از کجا خبر شدند ؟

یکی از دهقانا ن خنده کنان گفت :

شاید خود شان در خوا ب برای ما بشارت داده باشند.

رنگریزی بادستان نیلگون خود مطمینانه اظهار داشت :

ـ جای تعجب نیست .. زیرا قلب‌نوایی همیشه باقلب مردم پیوند دارد .

درین مو قع کسی طور پیهم عطسه زد.

ـ گواه حق است ا ـ محافظ پیر به‌رنگریز نگاه‌کرد وبه جد یت‌گفت ـ در زمان حاضر انسان دیگری به پاکی جنا ب نوایی وجود ندارد ـ وبکار خود مشغو ل شد.

درحالیکه آ دمها مشغو ل گفتگو باهم‌ـ بودند وراجع به کار ها، زند گی و صفات گزیده نوایی صحبت میکردند ، شاعرکه (جبه طلا دوزی) ویژه امیران را در برداشت درصحن حویلی پیدا شد .

همگان دست برسینه نهاده تعظیم بجا کردند. نوایی سلام آنها را پاسخ گفته بسر عت گام برداشت وبه‌خانه بزرگ‌داخل شد. آدمها جلو ی در جمع شده بجستوی ورقهای خو یش در جیب هاولای دستارهای شان‌پرداختند . ازیکی از خانه های‌پیوسته بهم یك منشی جوان و مغرور بیرون‌آمدو خطاب‌بمردم گفت : (صبر کنید : صبر کنید)وبعد از آن بخانه ای که نوایی داخل شده‌بود، قدم گذ اشت و پس ازسلام‌بشاعر اظهار داشت:

ـ امروز مردم خیلی زیاد آمده اند. آیامی توانید همه آنها رابپذ یرید؟

ـ منظور شما را نفهمید م، چه میخواستید بگویید ؟

ـ بخاطر م رسید اگر فر صت مساعدو کافی نداشته باشند ، بر خی از مراجعین راامروز مر خص نمایم ، تا روز دیگربیایند. نوایی با وضعی استهزا ا رآمیز اورامخاطب ساخت:

ـ بارك الله با این فهر ت وشبا هتی‌که درشما می بینم !

منشی جوان چشما ن خو یش را بزمین

(۱) مو ضعی است نزدیك هرات .

(c) ketabton.com: The Digital Library

درخت ودریك لحظه چند بار سرخ وسفید شد.

نوایی بالهجه ای ملایم و جدی گفت:

ـتو هنوز نو جوانی ، شاید هم رو زی بدرجات بلند ارتقا یابی . این‌نکته را باید بخاطر بسپار ی‌که هیچ‌خر دمندی بامردم‌این طور معا مله نمیکنند.

منشی سر خودرا بز حمت بر داشت. عذرکنان خواست از آنجا بیرو ن برود اما ـ نوایی او را متو قف‌ساخته دستور دادتـا آمدن همکاران دیگر آنجا بماند وباوی ـ مساعدت‌نمایند منشی‌کمی جانگر فت ودرکنار میزپستی که لوازم تحریر بالایش قرارداشت دوزانو نشست.

نخست یك مرد دهاتی میانه سال کـه لباسها ی‌ژنده در برداشت و کلاه چر کین خودرا تاسر چشمها پایین آورده بود،دست برسینه نهاده داخل شدو زیر تاثیر صلابت آنجا دستخو ش سراسیمگی گردید .

نوایی با روشی صمیمانه گفت :

ـبنشین ، مطلب خودرابگو .

دهقان نزد یك دروازه دوزانو نشست وکلاه خودرا کمی با لازد:

ـمصیبتی گریبا نگر م شده بود ا ز ـ اسفزار بدینجا آمده ام .. قصه من‌بسیاردورو دراز است آیا تما مش رابگویم ؟

نوایی با خنده پاسخداد :

ـبگو.

ـ در بساط خو یش فقط یك اسپ داشتم چندان اسپ بدی نبود، بدرد کارما میخورد. روزی ازروز ها نمیدانم برای چه ،یکمرد سپاهی سواره به دهکده ما واردشد . پسر خردسال زیبایی نیز در عقب وی‌بر اسپ نشسته بود... من اسپ خود را شسته‌وآب میدادم، او رو برویم استاده شدوبمن‌گفت:

(زود اسپت را زین کرده در اختیارمـن قراربده ، تا این برادرم بر آن سوارگردد، بزودی از هرات بر خواهم گشت و اسپت‌را برایت باز خواهم گردانید .) من عذرآوردم وگفتم:(یك جوان‌حالا مو قع کار است،ممکن نیست . کو شش کنید تا از کسان د یگر بدست‌آورید ، اگربدست نیامد ، همینطوربه راه خود ادامه بد هید، بااین اسپ تندرو خودحتی میتوا نید تادریای شور خود را ـ برسانید) اما او گفت :(نه، اسپم در موقع شکار خیلی زیاد تا خت. تمام هرا ت‌مرا میشناسند ، از اصیل زادگانم) چون‌اززمان پیشین‌این یك تما مل است‌که برای عاملان اسپ‌و غیره مید هند، منهم بنا چار زین‌را براسپ نهاده ، جلو ش رابدست اوسپردم..

مختصر اینکه دو ماه میگذ رد از آ ن ـ اصیل‌زاده ناسپاس نا ونشانی نیست دەروز قبل‌سوار مر کب بشهر هرات آمدم. درتمام کوچه‌ها گشتم واز هر کس پر سیدم،امااز کجاپیدا شود :

گویی مصیبت وارد آمده کا فی‌نبود که فلاکت دیگری گریبا نگیر م شد : سه روز قبل مرکبم رابسر قت بردند . هر قدردروازه محاکم راکوبیدم ، هیچکس عرایضم‌رانشنید. حالا فقط بشما روی آورد ه‌ام جنا ب.

دهقان آهی عمیق کشید. نوایی آهسته ازجاتکان خورد .

ـبرادر ، بهر تقدیر بلایی گریبانگیرت شده‌است حالا اینکه او اصیل زاده استو یاسپاهی ،هر دو یکی‌است.. اینگو نـه صیادان خیلی زیاد ند ، خود آنهاحتی‌برابر تازی شکاری نیز ارزش ندارند .

آیانا مش رابخاطر داری ؟

ـخودش گفته بود ، تاج الدین ..

نوایی به منشی دستور داد تا قیلیچ‌بیك رابخواهد . سپس‌خنده کنان د هقان‌رامخاطب ساخت:

ـاسبت پیدا خوا هد شد .هر گاه‌نام ـ حقیقی خودرا پنهان‌کرده باشد، علایم‌قیافه اش راخواهی گفت . اما جستجوی مر کب کدام سودی در بر نخواهد داشت. که‌میداند حالا اودر کدام شوره زار میچرد و یـادر ـ کدام طویله بسته است !آیا میتوانی بـه سرقت رفتن مر کب‌را برای ما اثبات ـ کنی.؟

آخ، این چاکر شما هر گز دروغ نخواهد گفت:

اگر خواسته باشید حتی صد نفرازکاروان سرا شهادت خواهند داد.

نوایی گفت :

ـدر صور تیکه چنین است ، بهای‌مرکب راما خواهیم پرداخت . اما بعد ازین خیلی محتاط باید بود. مردم سخن ارز شمندی دارندکه : مال خود را باحتیاط نگا هدارو همسایه ات را دزد نگیر !

دهقان که عقلش برای در ك سخنان‌نوایی قدنمیداد ، سرا سیمه شد .

ـاین چه حر فی است ؟که میپر دازد؟ شمانخبر بگذ ارید زبان آنرا خودم متحمل شوم. ودست خود را روی سینه گذاشت.

قیلیچ بیك جوان قد بلند چهار شانه‌که بینی جنگ چون منقار باز داشت ازدروازه شد..

نوایی طی چند جمله کو تاه مطالبه‌دهقان رابرای او حالی سا خت و سپس بعنوان دستور گفت :(تا زما نیکه بقناعت ایـن مظلوم نیر داز ی، باید آرام بگیری ،آن ستمگر راحتی‌اگردرقعر جهنم باشد هـم باید بدست آور ی، و مجا زا تش کنی!)

قیلیچ بیك دهقان را تسلی داد:

ـماآنشخص را مانند سفیدی پیشا نی اسپ میشناسیم .با من بیا.

نوایی آنها را متو قف ساخت . بها ی مرکب را پرسید و به قیلیچ بیك هدایتداد تابهای آنرا از ملازما ن خصو صی‌وی‌گرفته بدهقان بسپارد . دهقان که از شـدت مسر ت و خشنو دی به‌هیجان آمده‌بود، ـ تعظیم کنان از آنجا خار ج گردید.

گروه مردم که اکثر شا ن دهقانان وپیشه وران بودند ، یکی بعد دیگر برای غر ض‌ـ مطلب داخل میشدند . هر یك در خورحال خود،دردی ،مشکلی،مطالبه ای و دعوایـی داشت.. نوایی سخنان هر کدام را باتحمل وبرد باری شنید و معروضه های آنانراکه توسط منشی خواند ه میشد ، بد قت‌استماع نمود. فکر تند او قادر بود گره مشکـلات راباسانی بگشا ید . دعوای واقعی ره از ـ اتهام و حقیقت را از باطل بسر عت تفکیك نماید.

بعد ازظهر از تعداد آدمها کاسته شد. نوایی عده ای از ملازمان راگرد آورده بـه اجرای یکسلسله امور کتابت مشغول‌ساخت

این ملازمان هرچندوظایف کوچك داشتندودر حضور نوایی باکمال جدیت وعلاقمندی‌کارمی کردند،اما باآنهم مغرور بودند وخودرامستقل می‌پنداشتند وزیر وشاعرنامدار حتی د ر ـ

(ناتمام)

(c) Ketabton.com: The Digital Library

قصه‌ای ازغصه‌ها

وقتی مادرم مرد. پدرم بعداز چند ماه‌از مرگ مادر م‌با دختری که قبلا اورامیشناخت عروسی کرد و من بی خانمان ودر بدرچون تشنگان به جستجوی چشمهٔ ازمهر و محبت بودم تالحظه بیا سایم وگرمی دست‌نوازش‌گری را دروجودم احساس کنم پدرم برای‌ارضای هو سش برای جا مه پو شانیدن‌به آرزو های سرکوب شده اش بسوی زن‌جدیدش شتافت وزندگی خوشی را آغاز کرد.

من ادعا نمیکنم که چرا پدر مزن گرفت‌و عروسی کردنه ،بلکه با صرا حت میگویم‌چرا ازمحبت پدری در وجودش زرهٔ باقی نماند چرا نوازش های پدری دراو خشکید وجایش رابه بی‌مهر ی وسنگد لی خالی کرد.وعلاوه برآن‌وظیفه را که پدر در مقابل‌فر زند احساس میکند بکلی فراموش نمود ومرابعد ازعرو سیش به عنوان فر زند ی به‌برادرش که‌ظالم تر از خودش بود سپرد.

وقتی ازیك جهنم به جهنم دیگرپا ـ گذاشتم زند گی ستیزه جویانه تر از منزل پدری برویم دهن گشود گویی سر مخالفت‌وجنگ را بامن دارد. وقتی بمنزل کاکایم رفتم زن کاکایم به‌عنوان اینکه «تونان خور» هستی همه کار منزل‌را بالایم اجرا میکرد،می روفتم، می شستم، اتو میکشیدم ـ جاروب می‌کردم آشپزی و سودا خرید ن در جمله و تلایف شاقه‌من‌محسوب میشد از همه بدتر اینکه فرزندان خودش دختران خودش که کوچکتر ازمن‌بود بر من حکم‌میکردند که فلان‌کارابکن آن‌لباسم را بشوی واتو بکش و... ازشما چه‌پنهان که روزی حو صله ام بسرر فت وعقده ام‌پاره گشت و تاحد توان و قدرت‌با آنها جنگ کردم. دوروز نان نخوردم.البته‌در این میان مقصراصلی پدرم می‌باشداوکه‌خود‌خواهانه همه چیز رازیر پا نهاد و حتی فرزندش راکه من‌بود م. روز ی بخانه پدرم رفتم از زند گیم‌که درچه گودال‌وسیاهچاه افتاده ام شکایت کردم امابی خبرازآن‌گودال عمیق‌تری که درانتظارم بود اوبی‌رحمانه‌تر شانه اش رابالا انداخت وبدو ن معطلی‌وچون وچرا گفت.

ـتو اکنون عرو س آنها هستی همانجا خانه وزند گیت است ...

ای وای که چه تو فانی سرراه مراگرفته بوداین سخن چون پاره آ تش برمغزم‌فرود آمد وسرتاپایم راشعله ورساخت.

هرچند اشك ریختم و التماس کردم‌اثری نه‌بخشید و بی رحمانه تر گفت :

ـاکنون تو نامزد (انور) شدی چه بخواهی وچه‌نخواهی !

انور پسر کاکایم است یك جوان هیله‌گر وبی بند وبار ، عیاش ، مغرور وخود خواه خلاصه‌همه خصو صیا ت بد وافعال بدتراز آن‌دروجود اوتجمع کرده اند چهره‌اش چنان بدهیبت‌وتر س آور است که گویی بایك جانی‌ودزد مقابل شده ای.و پدرم مرانامزد این‌هر جایی نموده نمی دانم چه‌کنم‌و دست تضرع بسوی کی درازنمایم لطفا پاسخ‌دهید تاراه نجات درکجا ست !

بقیه در صفحه ۳۷

تهیه وترتیب از ،م ، ارغنون

(c) ketabton.com: The Digital Library

دادب پلوشې

* «هسی» دپښتنو نو مو تی تاریخی مشاعره ده
* د«هسی» مشاعره څنګه پیل شوه؟
* دامشاعره دیو ولسمی پیړۍ په پای کی پیل او تر روانی پیړۍ پوری را روانه وه.

حبیب‌الله رفیع

پشتو مشاعری

لکه زه په یارمین یم، بل‌به‌نه‌وی‌مین‌هسی
لکه زه‌پسی غمجن یم، بل‌به‌نه وی عمجن‌هسی
هم می ووژنی په خپله، هم په‌ماباندی‌ژړاکا
څه‌ښه‌یار دی ،ښه یی مینه ،وژل هسی ،شیون‌هسی
مخ یی درست سره گلزار دی ،رنگارنگ لری گلونه
تفرج‌دبهارگوره ، پکی نشته گلشن هسی
زړه داغدار غرقه په وینو ،لاله گل‌وته‌وگوره
هیڅ‌شهیدنه‌دی راوړی ،له ازله کفن هسی
تو روزلفو ته یی گوره ، ښایسته‌دواړه‌رخساره
دجهان‌په‌باغ‌کی نشته ،سنبل هسی ،سمن هسی
لکه زه‌یی ننداره کړم ،ورځ اوشپه په خپله خونه
خوارمجنون لیدلی‌نه‌ؤ ،په درست عمردیدن هسی
که‌دگل پاڼی یی خط کړی، لابه هم‌باندی څرخیږی.
دانازک‌بدن‌چی ستادی ،دچا نه دی بدن هسی
که یی رسم یایی دو ددی ،یاوفا دهندوگیی
چی‌له‌یاره‌سره کینی ،څوک به وکا سوختن هسی
چی څوک ټاپ در پسی وکا، سره‌ټک وهی لاسونه
داژوندون‌دی مردن نه‌دی ،که دی‌وشی مردن هسی
دآرام ،آرام می بیاموند، ستاپه غولی‌کی‌خوشاله
خوښ له‌بخته له‌قسمته ،چی یی راکړوطن هسی
چی خوشال ختک یی‌وایی ،په پښتو ژبه خبری
په پارسی ژبه به نه‌وی، که‌پوهیږی سخن هسی

پورتنی شعر دپښتو دادب پلارخوشال‌خان‌ختک ویلی اوخپل شعری قوت یی پکی ښودلی دی نوځکه یی په‌پښتو شعر کی خو ساری هیڅ نه وینی حتی په دری کی یی هم بی‌ساری بولی.

خوشال‌خان ختک په ۱۰۲۲ هـ ق‌ر ۱۶۱۳ع کال دختکو په اکوړه‌کی زیږیدلی ؤاوپه ۱۱۰۰ هق ر ۱۶۹۱ع کال کی مړ اوپه (سرای) کی خښ شو، نوکه ده داپور تنی شعر دخپل ژوندپه وروستیو وختو کی‌ویلی وی هم‌نوله ۱۱۰۰ هق کال نه خو هرومرو وړاندی دی له‌دی کبله ددی شعر دو یلو وخت دیوولسمی پیړۍ وروستۍ برخه بللای شو.

څرنگه چی د(هسی) دنوموتی تاریخی مشاعری بنست همدا شعر دی نو څکه‌ویلای شوچی د(هسی) مشاعره دیوولسمی هجر ی پیړ ی په اواخرو کی‌پیل شوی ده.

کله چی دخوشالخان ختک داښکلی شعر دده‌پوه اوفاضل زوی عبدالقادر خان ختک ونغوږه نودده شاعرانه غرور هم تحر یک‌شو، که څه‌هم ظاهراً یی دپلارولی او مشری په‌لحاظ له خپل پلارسره مستقیمه مقابله ونه کړه خودخپل خواږه شعر په‌ویلو سره یی په‌غیر مستقیم ډول داوښوده چی نور کسا ن هم کولای شی‌چی داسی خوږ شعر ووایی ، خوله‌دی سره‌یی بیاهم دخپل شعر په پای‌کی دخپل پلار درناوی وکړ اونورو شاعرانو ته یی چلنج ورکړچی هیڅوک داسی شعر نشی ویلی اودده همدی ادعادده معاصر شاعرا ن راوپارول اوټولو دسیالی په‌ډول د(هسی) مشاعره تعقیب کړه.

عبدالقادر خان ختک په ۱۰۶۳ ع کال زیږیدلی اوتر ۱۱۱۸ هـ ق کال پوری یی ژوند یقینی پلل شوی دی اوداهم څرگندوی چی خوشحال خان ختک خپل پورتنی خوږ شعر دخپل ژوندپه وروستۍ برخه کی او داسی وخت ویلی چی عبدالقادر خان ختک لوی شوی اود شعر اوادب‌په‌میدان کی‌پیاوړی‌شوی‌ؤ اوهم دعبدالقادر خان ختک له‌شعر نه بریښی چی ده‌داشعر دخو شالخان ختک په ژوندانه ویلی نودده شعر هم له ۱۱۰۰ هـ ق کال نه وړاندی کیږی.

عبدالقادر خان ختک چی کله دخپل پلارخوږ شعر و نغوږه نوده دشعر ردیف‌په‌ځای وسانه اویوازی قافیه یی ورواړوله اود : ـ(غمجن هسی، مین هسی ....) په ځای‌یی : (محزون هسی ،مفتون هسی ...) راووړ، ده‌خپل داشعر په دومره قوت ووایه چی په بلاغت ،فصاحت او ادبی متره‌کی یی دپلار له‌شعرنه کم‌نه‌دی او دادی:

لکه زه‌په یار مفتون یم ،بل‌به‌نه و ی‌مفتون هسی
لکه‌زه‌پسی‌محزون یم ،بل به‌نه وی محزون هسی
پرون غیږ په غیږ له یاره، نن تر منځ‌شوه هیوادونه
دا انصاف‌دزمانی دی ،چی نن هسی، پرون هسی
په کاته دسترگو زړه وړی ،په خبرو خی صبر
دجهان په‌مخ‌به نه‌وی ،سحر هسی ،افسون‌هسی
په قیامت به‌هم په هوښ ،دمحبت لیونی نشی
نه‌بی رو غ‌شم بی لیدنه ،زمانه دی جنون هسی
خط په‌مخ ددلبرراغی ،شور دزړه په بازار گډ شو
چی‌دحسن پاچا لیږ دی ، ددی خط دی مضمون‌هسی
دژوندون فایده داده ،چی لیدن کو ی دښکلیو
چی یی‌دافایده نه وی ،مرگ بهتر تر ژوندون‌هسی
آیینه دخپل زنگون وماته جام جها ن‌نما شوه
څکه سرلرم تل‌ایښی ،دفکرت په زنگون هسی
ددنیا په دښمنۍ کی ،عیسی ولاړ شو ترآسمانه
په دوستی‌کی یی لاځی ،تحت الثری ته قارون هسی

داغزل په‌پښتو ژبه،چی‌بیان عبدا لقادر کړ
دروغجن یم که بی خانه،وایی بل یو پښتون هسی

هو! همدی شاعرانه غرور معاصر شاعران‌راوپارول او دهر شاعر غوږته چی دا غزله ورسیده دده دځواب اومقابلی په لټه کی‌شو، ټولو هڅه وکړه چی پوځ ،خوږ اودده دشعر انډول شعر ووایی اوداهم وریاده کړی چی‌دادی زما شعر ترتانه ښه دی نو ستالا په بی‌ځایه وه، لومړی دامقابله دده له خپلی‌کورنۍ نه‌پیل شوه اوبیانو دسیمی ډیرو شاعرانو برخه پکی واخسته چی موږ به یی بمونی په راتلونکو گڼو کی وړاندی کړو.

(c) Ketabton.com: The Digital Library

از گل‌احمدزهاب‌نور ی

سراجی، بازار تنگ و باریکی بود، با پیزارهای رنگارنگ

داود صحاف سالهاست به همان کوچه میرود و سالهاست همه اورا که روزی کاکهٔ آن کوچه بود، می شناسد

• گذشته ها، قصه ها وخاطـــره ها از سراجی ...

مردی، از پشت پردهٔ زمان قصه میکند

• بازار کوچکی است، هرطرف تکه های‌جرم به‌چشم میخورد ، اینجا وآنجا تك‌تك دکـان های بنجاره است... درتنگنای کوچه،دکان‌های ((پیزار دوزی)) قطار دیده می شوند...پیزار های گلدار ،پیزار های‌بی بینی،پیزار های‌چپهٔ افغانی ،پیزار های یك‌گله ...

مردان بسیاری ، درین بازار تنگ‌وباریك دررفت‌وآمد اند ...

مردانی بالنگی های رنگارنگ ،شال ها ی ابریشمی ، باحاشیه‌های زیبا.. وپیزارهایی‌که غژغژ صدا میکند ...

یکی بگوش دیگری میگوید :

ـ امروز عروسی است ! .. عروسی‌داود صحاف ...

ولحظه یی بعد، درسراسر بازار سرا چی این‌همهمه می پیچید وخبربگوش‌همه می‌رسد.. زن هاباچادر ودولاق ها، براه می افتندوبسوی خانهٔ اومی روند.

ولی او، امروزمردی است کهنسال،بشاش وتندرست ... قدمیانه دارد وبالاپوشی دراز، همیشه شکم گوشت‌آلودش رامی پوشاند ... داود صحاف رامی گویم.. او روزی ازکاکـه های کوچه سراجی بود وامروز، پس ازپرده سالها ،بازهم به‌همان کوچه‌می‌رود..

ووقتی از اوخواستم، تابرایم قصه کند ، ازخودش ، ازکوچه‌گی هایش واز آنچه،در آن زمان ، بین جوانان معمول بوده،گفت:

ـمن نمیدانم چند سال قبل بود، پنجـاه سال ... پنجاه وپنج‌سال یابیشتر از آن... که‌در آنکوچه بدنیا آمدم ... کودکی ها یم‌را، در سراجی گذراندم، گر یه‌وخنده ام، درهمان دیـو ار های بلند و کج و پیـچ گذ شت ، روز هاوشب های مستی وبی خبری را، در میان همان مردم سپری کردم وروزی رسید، که‌جوانی بیست وپنج‌ساله شدم.. باز هـم به‌همان کوچه‌می رفتم..

آفتاب رخ کوچهٔ سراجی ، جایی‌بود، کـه ساعت های بیکاری خودرا،درآن‌میگذرانیدیم.. کبوتر های رنگارنگ ازعصر ها تاتار یکی شب ، تفریح وسرگرمی مابود .. وهر یـك بنامی یاد می شدیم ... کاکه‌فلانی ...محمود کبوتر باز .. عبدل‌سرخه وو..

دربرابر دکان های سراجی ، قفس ها ی «کبك» دیده مـی‌شد ، صدای (تك تـلك) بودنه، باغریو مردم در هم می آمیخت‌وغژغژ پیزار های جوانان ، آهنگ خوش آینـد و وغرور آمیزی داشت ..

درین سن بود، که من‌عروسی کردم ... عروسی من بسیار مجلل بود در آن زمـان ده‌هزار افغانی تویانه می گرفتند ...مصر ف عروسی بدوش داماد بود ... پدرعرو س‌باید مقداری زیورات به دخترش میداد.

سازنده هارا ،ازخرابات می آوردیم .. . شب خینه (مسخره های ساین) بدنبال‌تخت خینه براه می افتادند وباتبله ودهل ،مردم را شاد می‌ساختند. ..

وروزی که‌من عروس رابـــخانه‌ام آوردم، درست چهل هزار افغانی ، خرج کرده‌بودم.. چهل هزار افغانی ..

این‌جمله راباغرور تـکرار مـی کنـد ، می‌پرسم :

ـچهل هزار افغانی پول بسیاری‌بود؟

میگوید:

ـبلی ! .. بسیارزیاد بود ... آخرمایکسیر برنج را ،یك‌روپیه‌می‌خریدیم ...

اورا امروز کاکا داود می گویند ...کاکا داودصحاف در کـو چهٔ سراجی بسیـــار مشهور است ...

میگوید :

ـخیر است ... من صحاف هستم . . . سالهاست این‌کار رادارم.. روزگـــاری در مطبوعات این شغل رابه‌عهده داشتم، آنوقت ها، مطبوعات فقط ریاستی بود ..کشککی .. سلجوقی، پژواك ، قدیرخان، یکی‌پی‌دیگر ی آمدند ورفتند ومن هنوز هم، صحاف‌مطبوعات بودم ... امروز هم صحاف هستم ... دراین موسسه‌وآن موسسه کارمی کنم ..

میگویم :

ـعایدت چطور است ؟

می‌خندد .. خندهٔ شیرینی دارد ...گذشت سالها ، شیارهای پست وبلندزیادی، بـــر چهره اش، بجا گذاشته ... اما اوهنوز مرد شادی است... میگوید :

ـ دراوایل فقط ۱۶ سافغانی معاش‌داشتم وامروز ،عایدم ماهوار درحدود شانزده صد میرسد ...خوب است .. گذاره میکنم ...

کاکا داود صحاف ،بروی چوکی حر کتـی می‌کند، پاهای کوتاهش را، بالای همد یگـر می‌اندازد ، از چاك بالاپوش پیراهنش دیده میشود ... اوهنوز همان مردقدیم ا ست... پیراهن .. تنبان کلان‌ورنگ های شوخ...

می‌پرسم :

ـدرجوانی ها ،چه سر گرمی می‌داشتی؟

خیلی‌زود جواب میدهد،میگوید:

ـدرآن‌وقت ها ،توپ‌بـــازی بسیار رواج داشت جوان های سراجی ،همه به میدانـی جمع شدیم و توپ بازی می‌کردیم... کبو تر بازی ،بودنه‌جنگی وکبك بازی از تفر یـح‌های دیگر مابود .. من (سایره)داشتم. فقـــط (سایره) نگه‌میداشتم ..

می‌پرسم :

ـسایره چگونه مرغی‌است ؟

میگوید :

ـمرغ زیبایی است .. من آنرا بسیـــار خوش داشتم سایرهٔ من بسیار قدیمی‌بود... سایره های کهنه ، بسیار ارزش‌دارند..

کاکاداود صحاف ،مرد خوش مشر بی‌است همه اورا دوست دارند ... وقتی ازدوستانش راجع‌به اوچیزی می‌پرسم، همه از اوتعریـف میکنند ...میگویند :

ـمردخوبی است ... بسیارخراج‌بود ... پول زیاد ی پیدا کرداماهمه رابه کاکگی‌خرج کرد...مهمانی داد، تفریح وساعت تیری کرد..

اما ...

بلی امروز،اوفقیرشده‌است ...

بـه‌چشمان ایـن کـهن مردکابل نـگاه می کنم ، دنیای از رازها درآن نهفته است، سرگذشت ...افسانه ودرمیـــان دو چشم عمیقش ،غمی گنگ ...غمی کـــه‌از صدایش احساس می‌شود ...

ازاومی پرسم :

ـدرزندگی ات، چه‌غمی داشتی ؟ غمی که تااین حد ترا افسرده ساخته..

ـلبخندش ،یکباره محو می‌شود،چشمانش اشك آلود می گردد... می‌گوید:

ـ تو خبرنداری ؟

باتعجب میگویم :

ـنه !

میگوید :

ـآخر اومرد ...مرگ او .

سکوت میکند ، حالت دیگری دارد... چون دیوانه هابه نظرمی خورد ، ازآن مهربانـــی چند لحظه قبل، اثری‌در او نیست ...میدانم اوغصه ناك است .. من هم‌سکوت‌می‌کنم ... ولی‌اویکبار به‌حرف می‌آید ...

میگوید :

ـپسرم ،پسرم، جوان مرگ شد، در ۱۴ سالگی مرد، مرگ او ،مرا شکست داد ،دیگر درکوچهٔ ماهمه میدانند ، که‌من‌مردشکسته‌یی‌ام. همه می دانند ، که آن مرد شاد وسر خوش دیروز نیستم .

باغم او، منهم غمگین می‌شوم ... اززندگی خانوادگی اش می‌پرسم ،میگوید :

ـفعلا چهار فرزند دارم .. بزرگتر یـــن آن هادختر است ... شوهرکرده ..

بااو گفتگو ام را ادامه میدهم ...دقایقی بعد ،از این مرد ،می خواهم ،تاخاطره یی ، ازخاطراتش رابرایـــم قصه کند ... او میگوید :

بقیه در صفحه ۴۱

بـاغلی داؤد صحاف

(c) ketabton.com: The Digital Library

با آمد آمد بهار ، دشت وصحرا زیبامی‌شود ، سبزه وگل ازخاك سیاه سرمیکشد، طبیعت زیبا ودل انگیز جلوه میکند. لاله‌هم‌درآراستن بهار سهم میگیرد واین گل‌وحشی تداعی کنندهٔ خاطراتی می شود که یکی‌ازآن‌داستا نیست که اینجا می خوانید .

لاله‌های دشت

بربستر لاله های وحشی دشت که‌خون‌تن داغ وتب کرده خورشید رامکیده وسرخ‌وانشین بودند دراز کشیدیم !...

لاله‌های‌وحشی جفت جفت درکنارهم‌ازسینه بردرد زمین سر برآورده بودند ونسیم‌بهاری تن‌نرم ولطیف خود را مانند خیال زودگذرونا پایداربتن برهنه آنها میسائید.. لاله‌های‌سرخ یواش یواش نهم نزدیك میشدند وانگار هم نجوا میکردند !.

یکدانه گل چیدم وبسوی تودراز کردم برای شفتی وگفتی:

ـ توعمراوراتباه کردی... نگاه کن در کنار اولاله‌ای دیگری‌سرگردان‌وبازیچه باداست‌شاید جفت او باشد... شاید آنها هم‌ازعشق‌قصه ها دارند..

گفتم !

ـ مرابیخش ....

لاله‌سرخ‌ووحشی دشت رالای موهای‌مواج‌توفرو بردم....

ونگاهم رادرنگاه توگره زدم... لبخندی زدی‌و.. دنیا بروی من لبخندزد!...

جسور وبی پرواشده بودم...

دست بسوی تود رازکردم چگ‌بموهایت زدم ولبان سرخ ترا که همرنگ لاله‌های‌خونین بود بوسیدم... این اولین بوسه من‌وتوبود.. نمیدانم چقدر طول کشیدزمان از حرکت‌باز باز ماند... خورشید برسینه آسمان میغکوب شد.. ویکدنیالذت درگمهایم‌دوید. ..قلبم دیوانه تراز همیشه بطپش درآمد. فکرمیکردم دنیا راباهمه هستی ونیستی اش‌درچهره‌یکزن زیبا.... بشکل تو درآورده ودر میان بازوان من‌رهاکردند بودند....

اماترا اولین بوسه‌عشق‌دچارترس‌ووحشت کرد دیدم که اضطراب بقلب کوچکتوچنگ انداخت...

گفتم:

ـ چرامیترسی!

جواب ندادی... وآنوقت یك دانه‌لاله چیدی وبطرف من دراز کردی:

ـ بین چقدر قشنگ است:

ـ امامشاید جفت داشته باشد!

ـ جفت آن یکی است که توتباهش کردی... لای موهای من است.

گلبرگ لطیف لاله که بلطافت گونه‌های تو! وپوست تن خوش اندام ودلفریب‌توبود میان موهای تو .... هنوز زنده وشاداب‌بود. گلبرگهایش راباخون رنگ زده بودند.... باخون خورشید وباخون زمین...زمینیکه‌بروی آن آغاز ودر سینه آن زندگی‌ختم میشود.

من وتو در میان خوشرنگ بهاری دراز کشیده بودیم آسمان صدف زیبا خالی ازابربود ... وخورشید یکه‌وتاز برسینه‌پهناور آسمان میدوید....

همه چیززیبا بود .... امانه‌به زیبائی تو.... تومانند فرشته ای بودی که ازآن بالا.... ازآسمان به زمین خاکی ماگام‌نهاده بودی نمیدانستم موهای تراچشمان ترا..... کجای تراتماشاکنم ...بهمه‌چیزحسدمیورزیدم

حتی خورشیدکه ترا مینگریست ونور خود را بروی‌تومیپاشید..

دست بدست هم دادیم واز راه باریکی‌که برپیکرپوشیده از گل دشت خط کشیده بود روان شدیم.. توسعی میکردی لاله های‌دشت زیرا پاهای قشنگ وخوش تراشت نشوند.. رفتیم تاکنار دوتپه بزرگ رسیدیم ...

گفتم نگاه کن.. دشت پرگل مانند یکزن خفته‌است... واین تپه مامثل پستانهای بر جسته اوست!

باز سرخ شدی!.. خجلت زده وشرمگین شدی... سربزیر افگندی وبعد بخود جرئت داده وگفتی:

هرگز یکزن زیبائی دشت پرازگل‌راندارد..

به صفحه ٤٩ مراجعه شود

(c) Iran-archive.com: The Digital Library

زبان شعر

ترانه

گو یم ترا نـه و دل‌خود مید هم ز کف
سو ز م به آ تشی ونـگو یم که سو ختم
د یگر خدا یرا ز من‌احوا ل دل مپر س
لب را ز بیم آ تشـسو زند ه دو ختم
آن دل که زنده بودرو عشق وآرزو
با یك نگا ه تـــند وجوانش فر و ختم

«سپنتا»

دوبیتی های مردم

دلم ازدست تنهایی بجان است
غم هجرت بجان من گران ا ست

ندارم طاقت هجرانت ا یگـــل
که‌خون چشم من دایم‌روان است

ازغم هجر تومن دیده گریان دارم
دور ازتو بخدا سینه بریان دارم

درغم عشق تو ای سیم بـــد ن
باخیال لب تو لب بدندان دار م

غم هجرت مرادیوانه کـــر د ه
به‌کنج های دلم غم خانه کـــر ده

سراپای و جودم را غـم تـــو
گرفته از من و بیگـا نه تـــو

لاله‌داغدار

امشب که شب خوش بهار است
ایام نشاط وکـا مگـــا ر ی
ایسا قـی مهوش گـــل اندا م
جا مـی ، زرهٔ و فـــا شعـا ر ی

ایام بهار و لالـــه و گـــل
بی جام شراب خوش نباشد
در پای گلاب وسایهٔ بیـــد
بی چنگ و ربا ب خوش نباشد

بخرام بتا به سوی گـلشـــن
جوش و طر ب بهار بنگـــر
خواهی کـه شوی تو واقفا د ل
آن لا لـهٔ داغـدار بـــنگـــر

ای مطرب آسمان خـــدا را
در فصل بهار وشاد کامی
با جلوه ماه وکهکشا نها
بفرست بـــه عاشقا ن پیا می

کاین فصل بهار صاف‌و دلکش
خوش سبـزه ومر غزار دارد
همچون دل داغد یدهٔ مـــن
بس لا لـــه داغـــدار دارد

اثر محمد محسن حسن سمنگا ن

م، کریم شیون

قافله گل

مهلت یك نفسم قافله گل آ مد
بهر تکفین من شیفته بلبل آ مد
جسد غرقه بخونم زدرباغ بجوی
شوخ عاشق کش من‌باچه‌تغافل‌آمد
فصل گل میرسدوباززخویشم‌ببرد
یار گل پیر هنم باقد خی مل آمد
مخمل سبز شده‌فرش‌رهٔ قافله ها
آن سفرکرده مگر بازبه کا بل‌آمد
قدحی لاله پراز شیر بهاران نگرید
جوش‌گل‌هم‌نفس سوسن وسنبل‌آمد
شنو یداین چه‌نوائیست که‌دربادیه‌است
شیون من جرس قافلـــه گل آ مد

(کابل ٦حوت ١٣٥٣)

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای اینکه جوانی خود رااز دست‌میدهد.... جوانی بهار زندگی است. وانسان فقط‌یکبار این بهاررامی بیند.... امادشت هرسال بهار دراغوش میگیرد.... زیباتروجوانترمیشود. گفتم:

نه‌اینطور نیست زن زیباست ولو اینکه‌بهار زندگی را باخته باشد ... بهار حرارت وگرمی زن‌راندارد ... بهار احساس زن‌را ندارد....

سر برگردانده خندیدی واین لبخند تو بود که بمن نیرومی بخشید.... واین‌لبخند توست که‌همشیه مرادر برابر حوادث زمان شکست ناپذیر وپیروز خواهد گردانید .... زنده خواهم‌ماند، زنده بخاطر تو... برای خوشی خاطر تو... وبرای اینکه لبخند در چهره تو نمیرد!.

آنروز وروز های دیگر رافراموش نخواهم کرد. رکسانه اینروز ها روزهای طلائی دوران عشق‌پرشکوه مابود. وماروز های بهتر ازاین خواهیم داشت... من چندروز دیگر پیش‌تو باز خواهم گشت.

از آنروز بهاری‌که برای اولین باربا‌هم به گردش‌رفتیم ...آنروز خورشید خدا،لاله‌های وحشی دشت وبهار زیبا ناظراولین بوسه ما بود... بوسه عشق آلودما..

از تو خواهش میکنم رکسانه که دیگردر آن‌باره‌که درنامه خوداشاره کردی حرفی‌نزنی. این حرف توبیهوده است!

«دیوانهٔ تو، فر هاد »

پوسته رسان درزد.خدمه پیرنامه را گرفت.. بسوی اتاق دختر رفت وقتی وارد اتاق شد«رکسانه» کنار پنجره نشته بود.

ـ رکسانه این نامه برای شماست.

دختراز چایش پریدنامه راگرفت ...ولی ولی چشمانش هر گز قادر نبود جملاتی‌راکه بر کاغذنقش بسته بود، بخواند.ازچند ماه قبل دراثریك بیماری مرموز ناگهان چشمان‌او بشدت بضعف ونابودی گرائید وروشنائی آن مرده بود. تلاش داکتر ها برای معالجه‌اویی نتیجه مانده.... اودوسه پارقطعه دردناك چشمهایش‌رابرای دلداده خود نوشته‌بود...

.. بایکدختر دیگر ازدواج کن. همه راز یاد ببر. یکروز بتوگفتم که بهار انسانهازود گذرونا پایداراست... وبهار من گذشته است.. من دیگرنه شگوفه های سپیدراخواهم دیدونه لاله‌های خونین دشت‌را... وبهار نه چهره ورا.. ونه‌نگاه پرمهرومحبت ترا...

من قدرت ونیروی بینائی خود رااز دست داده‌ام .. مرافراموش‌کن ... وبسوی دیگری برو دیگری که ترا سعادتمند کند...

فراموش نخواهم کرد روز هائی راکه‌در دشت لاله میچیدیم... وبرشگوفه های بادام بوسه می‌زدیم .. من گریزپابودم ... ازتو میگریختم‌وتو بدنبال من دوان دوان میامدی.. نفس می‌زدم وبزمین میفتادم ...آنوقت بازوان مردانه تودور تنم می پیچید.. چشمان تو جادویم میکرد...

فرهاد باورش شد.. چطور امکان داشت (رکسانه) چشمان زیبای خود رازدست‌بدهد..

وقتی رکسانه نامه اورا بدست گرفت... به گریه افتاد زیرا دیگر نمیتوانست آنرا بخواند..... این نامه ازدلداده او بود واو نمی‌توانست آنرا بخواند فریادزد:

ـ دیوانه می شوم ...نامه به کی‌بدهم‌تا برای‌من بخواند!

مادر رکسانه پشت دراتاق بود.. صدای اورا شنیده بود بدرون آمدوگفت:

ـ من نامه رابرای تو خواهم خواندختر. توخوب‌خواهی شد رکسانه!

ـ نه مادر ..نه !

واوخود رادر آغوش مادرش رها کرد... رکسانه میگریست ... تن اودرگوره‌دردزندگی ذوب میشد.. آب میشد واز چشمانش میریخت.. چشمانی که دیگر جائی‌رانمیدیدو در سیاهی وتاریکی فرورفته بود ...

مادر گفت:

ـ اجازه بده آنرا برای توبخوانم.

ـ اما مادر تو..

ـ چه عیبی داره‌دخترم‌که‌توعاشق‌شده‌ای!

.. ولی مادر من دیگر مال اونیستم.باو نوشتم‌که دختر دیگری رابجای من انتخاب‌کند همه چیزرا برای اونوشتم... دوهفته قبل‌باز حمت‌زیادآخرین نامه رانوشتم.

ـ اگر او واقعا ترا دوست میدارد...

ـ نه مادر این حرفها رانزن... اوحق داردازمن چشم بپوشد وبایـد هم اینکاررا بکند... یکدختر کور..

ـ ساکت باش رکسانه... توبینائی خود رابازخواهی یافت !

ـ اینها همه حرف است.. خودم شنیدم که‌دکترمی گفت: دیگرکار ازکار گذشته ... حتی درخارج هم نمیتوان اورا معالجه کرد... بااینحال اورا امیدوار کنید... این حرفهای‌را شنیدم مادر! ومادر هم گریست:

ـ دخترم... دخترزیبای من..

ـ مادر نامه را بخوان...

مادر نامه راخواند:

«بربستر لاله‌های‌وحشی‌دشت‌که خون‌زمین.خون تن داغ وتب کرده خورشید رامکیده‌وسرخ وآتشین شده بودند دراز کشیدیم.»

وقتی‌نامه بپایان رسید مادرگفت:

فرزندم قسم میخوام که‌اوتراهرگزفراموش نخواهد کرد:..... اما مادر اوتباید بسوی‌من بازگردد.... من دیگر نمیتوانم اوراخوشبخت وسعاد تمند سازم!

یکی دوهفته گذشته بود. رکسانه در آغوش سیاهی وتاریکی فرورفته ...روشنی درچشمان او بکلی‌مرده‌بود...چشمان‌اوظاهرا، سالم بود... مثل همیشه زیبا بود...اماچیزی نمیدید... چرا اینطور شده بود!

کسی چه میدانست شاید الاهه عشق قصه دیگری از عشق می ساخت. قصه پرددوبا شکوهی‌از عشق ... یکروز فرهاد ازشهرو دیاری که درآنها ما موریت داشت بازگشت واستی دوسال ازآنروز گذشته است.... بود.

ـ یکراست بخانه‌اش میروم واز او خواستگاری میکنم.... دیگر صبروقرارندارم!

وهمین کار راکرد... وارد خانه‌آنهاکه‌شدمادر رکسانه ازاو استقبال کرد:

ماجرای درد ناك دخترش برایش‌شرح‌داد وافزود:

ـ دیگررکسانه جائی رانمیبیند.... اما خاطره عشق شما باوامیدی میبخشد.... قبل از اینکه‌اورا ببینید از اینجا بروید...بگذارید این خاطره بزرگ زندگی خود راهمیشه عمراه داشته‌باشد....

ـ امامن اورادوست میدارم.

مادر بادستهایش چهره خود راپوشاند..

بقیه درصفحه ۱۵

استاد ور زیده و شاگرد مستعد ـ سوزن دوزی از صنایع دستی نفیسی‌است که در روستا ها وبا دیه ها درهر خانه ومنزلی مورد علاقه مردم‌ماست

(c) Kabton.com: The Digital Library

نقش فدراسیون

ورزشی در تقویه‌سپورت

ورزش نه تنها برای انسان‌سلامتی ونیروی تکامل جسمی را به ار مغان می آورد بلکه برای ورزشکار شهامت جوانمردی وغیره صفات شا یسته رامی آموزاند ودر صورت بسط وگسترش ورزش از مرز ها قدم فراتر میگـذارد ودر تحکیم ونزدیکی ملت ها ودرتفاهم و دوستی بین المللی رول بس مهـم وبا ار زشی دارد.

ملتی که از افراد سالم و نیرو مند بر خورد دار میباشد در تمام امو ر زندگی مؤفق بوده وعطالت و بیکاری کمتر دامنگیر جوانان آن میگر دد .

لهذا سپورت وورزش در دنیا ی امروز سرحدی‌رانمیشناسد همه‌افراد یك‌ملت چه‌طفل ،پیروجوان ازین‌عامل بسیار مهم زندگی وکیمیای جوا نی استفاده می نما یند .

سپورت به ساختمان فزیکی‌انسان کمك نموده وهم در رشد جسـمی و تقویه روحی ورزشکار عنصر مهم‌و اساسی محسوب‌میشود همچنان‌برای ادامهٔ حیات وطول عمر نیز خیلی مؤثر بوده وهم یك تفریح سالم مخصو صا برای جوانان بشمار میرود روی همین مفکوره بودکه دولت جمهوری جوان ماتوجه جدی‌درین‌قسمت مبذول‌داشته و برای گسترش هر چه بیشتر آ ن در ریفار می بنیادی نیز برای آن‌خالی نمود.

روی همین مفـکو ره بنا غـلـی محـمـد شریـف ا نـجـنیـر د ر وزا رت زرا عت و آبیا ری که خود از پلیر های خیلی با استعداد و مو فق تیم بامیکا است نظرش را پیرامو ن بازی فوتبال درافغانستان‌چنین ارائه می نماید .

چنانکه خوانندگان عزیز اطلاع‌دارنـد وبار ها نیز نو شته و شنیده شد ه که در چند سال گـذشته به جـز نام چیزی دیگری از ورزش مو جود نبود وورزشکاران ما از امور فنـی و تخنیکی ورزش‌اطلاعی‌نداشتندهمچنان بدبینی ها وغیره عواملی که زاده عقب مانده اجتماعی بود در مقابل سپور ت وسپور تمین خیلی زیاد دیده میشد .

گرچه یك عده ازورزشکاران دسـت به ابتکار زده وبا وجود نبودن شرایط خوب محیط ورزش ، کمبودی هـا از نظر مواد ضرو ریه همچـنا ن ضعف اقتصادی ، نداشتن مراکز ووسایـل لازم که اینها هـمه و هـمه سبـب دلسردی سپو رتمیـن میگـر د ید لحظه ازتپش وتلاش ابانور زید نـد خودش را اینطور معرفی می نماید .

از چند سال بدین طرف نظر بـه علاقه ایکه داشتیم با زی فو تبـال را شروع نمودم وبعد ازمدتی افتخا ر عضویت تـیم فـو تـبا ل منتخـب پو هنتـو ن را حـا صـل‌نمـو د م و تقر یباً از یـك سال بـه اینسـو عضویت تیم ملی فو تبال افغانستان‌را دارم و تـا اکنـو ن عـضـو ا یـن تیم میباشم .

از او می پرسم چه انگیزه سبـب شدتا این ورزش را انتخاب کنید او فقط با دو جواب کوتاه گفته اش را اینطور خلاصه میکند .

اولتر از نگاه هیجانی بودنش که کمتر میشود آنرا در بازی ها ی‌دیگر سراغ کرد ودیگری اجتماعی بودن این ورزش ؟

وقتی ازین ورزشکار متین و آرام در بارهٔ جوایز یکه اخذ نموده پرسیدم گفت :تاحال مؤفق به اخذ هشت مدال ورزش دوکپ وچندین تحصین نامه‌و تصدیق نامه گردیده ام وی در بـارهٔ سفر هایش میگوید : فقط یکبار همراه باتیم ملی غرض انجام دادن‌یك‌سلسله مسابقات به جمهوریت مردم چنیـن مسافرت نموده‌ام اما تا اکنون چندین سفر به داخل کشور عزیز نموده‌ام‌که خاطرات خیلی دلچسپ و فرا مو ش ناشدنی باخود دارم . مخصو صـا مسابقات که یکسال قبل با برادرا ن قندهاری انجام دادیم و پیروزگردیدیم خیلی نزدم با ارزش است .

خوب بناغلی اعظمی اکنون نظـر تانرا پیرامون بسط و گسترش ورزش درآینده بگوئید: چنین به‌گفتا رشـ شروع می کند گرچه دولت جمهو ری جوان ما در پهلوی سایر پلان ها ی انکشافی وبنیادی مملکت به و رزش

بناغلی فضلی حین گر فتن کـــپ قهرمانی

عکس جالب‌سپور تی

تلاش در راه کسب هدف مطلو به‌ونتیجه نیك یگانه آرزو است که این عکس ازآن سخن می زند.

این ور زشکار بدر ستی به‌حر فه‌اش ایمان دا رد و آنچه که بـد ست آورده از دل و جان به آن علا قمنداست واین رو حیه باعث پیشر فت وار تقای آنچه که آرزو دارد بیشترمیگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیز توجه جدی را مبذول نموده‌اندکه البته جای خیلی خو شی وامید وا ر کننده است زیرا گفته می‌توانیم که گرچه ازعمر این جمهوری جوان ما مدتی کوتاهی سپری میشود مگر در همه امور شگو فا نی‌وامیدواری های دیده میشودکه آینده در خشانی را

نوید میدهد البته در پهلوی سا یر انکشافات و رزش نیز از ثمره این این تحول بنیادی کنار نمانده که در آینده رو نما خواهد شد که سبب خو شنو د ی دو ستدا را ن سپور ت خوا هد گر دید ا ما نکاتی که‌سبب گسترش‌این‌بازی‌میشود عبارت از توسعه بخشیدن ورزش در مکاتب پو هنتون وموسسات دو لتی تهیه و ترتیب وسایل ورزش‌و ایجاد میدان ها ی و سیع و ر زش ، عمومیت بخشیدن ورزش در تمام ولایات کشور و تاسیس شعبات که امور مربوط به ورزش را در ولا یات اداره وبر سی نماید .

تاسیس فدر اسیون های ورزشی برای تمام رشته های ورزش .اشتراك در تورنمنت های بین المللی وحوزه‌ئی موقع دادن به متخصصین ورزش ، همچنان رویکار آوردن آنها در امور متذکره .

تشویق و ترغیب نمودن کلپ های ورزشی و مساعدت های مادی و معنوی که همه‌اینها برای سپورتمین روحیه سپورتی می بخشد . لهذا ما با یك ایمان قوی وعقیده سپور تی گفته می توانیم که درین راه ریفور می بنیادی که تازه در مرحله اجراء قرار گرفته سپورت نیز در پهلوی سایر موضوعات اجتماعی در آینده بسیار نزدیك مدارج‌عالی‌خودرا خواهدپیمود وامید واریم ورزشکاران ما در همه مسابقات وبازی های ملی و بین‌المللی موفقیت و پیروزی های‌بکف آورند که یگانه آرزوی ورزشکاران وورزش دوستان ماست .

اعضای تیم فتبال ولایت کندهار

اعضای تیم فتبال کلپ بامیکا

بقیه صفحه ٤

نوروا پسین

پایه دار، ملیون هاانسان نجات‌یافت واحکام ، در کردار وپندار خاتم انبیا نقش بود، اسلام دینی شد پایدار ملیو نها انسان نجات یا فت انبیاء نقش بود ، اسلام دینی شد هاوبااین ممیزات عالی که در رفتار وبسوی حقانیت وانسانیت راه خود را باز یافتند ، راهی که عدالت وتقوی درآغاز آن‌میدرخشیدوضا من وکمال ایمان وکرامت آدمی است ، آدمی ایکه به حق تسلیم و طالب کمال انسانی باشد ،آدمی ایکه انصاف بجوید ، حق بخواهد، شجیع وفرمانبر باشد ظالم‌و مظلوم هردو را محکوم کند ،آدمی ایکه عدالت شعار ومروت پیشه باشد ،آدمی ایکه در هر حال ودر هر مکانی خداوند توانا را ناظر اعمال وحاکم بر قلب‌و مشاعر خود بداند ، در ادبگاه اسلام مرادخود را مییابد ...

محمد ص عادل بودومظهر عدالت- هرگز دل وخاطری را نیاز رده بود ، «تنها یکبار بر سپاهی ایکه شانه به شانه او میراند وباندازه خشن و بی رحمانه میراند که‌مرکبش به مر کب محمد تماس میکرد و پای اورا به سختی عذاب میکرد ، محمد شلا قی براوزد وگفت فاصله بگیر !

چون بمدینه رسیدند اورا خوا ست‌و عذر خواهی کرد وخودرا به پرداخت هشتاد بزماده به عنوان فدیهٔ یك تازیانه محکوم کرد ...

آنروز که واپسین روز حیا ت پیامبر بزرگ بود ، مسجد در سکوت مطلق فرو رفته و محمد بر منبر بود بخاطر نداشت کسی را آزرده ویا از کسی مدیون باشد ، تب شدید ودرد سنگینی براو طا ری‌بود به سختی حرف میزد و خطاب‌میکرد:

«ای مردم ، من خدایی را که جز او خدائی نیست در برابر شما می ستایم ،هر که در میان شما حقی برمن دارد اینك ، اگر بر پشت‌کسی تازیانه ای زده‌ام ، این پشت من ، بیاید و بجای آن تازیانه بزند، اگر کسی را دشنام داده‌ام ، بیاید دشنامم دهد، زینها ر که شحنگی در سر شت شحنگی در سرشت من نیست .ر شانی من نیست ز ینها ر که محبو ترین شما در دل من کسی است که حقش را اگردارد یااز من باز ستاند ویا مراحلا ل کند تا خدا راکه دیدار میکنم روحم از همه خوشتر باشد .» از منبر فرود آمد و نماز کرد ،تب شدید ،خستگی دردسر واعضا و گرمی ظهر اورا عذاب‌میکرد باز هم تمنایش را تکرار کردو منتظر ماند ...مردم احساس کردند نا چار باید او را پاسخ دهند اما چه گویند اوست که زند گیش را سراسروقف مردم کرداین بدویان گمنام رامدنیت آوازه و افتخاربخشید ، رفتارواحکام وی طوری نبود که‌حقی را پایمال‌کند وستمی رارواادارد .

محمد منتظر است و مردم شرمنده هیچ چشمی راتاب آن نیست که چنین انتظار شگفتی را دراین سیما ببیند ،سرها فروافتاده وشانه ها میلرزد ،چشم ها ازاشك پر است .....

عربی بر خاست وگفت سه‌در هم پیش تو دارم ! محمد پردا خت دینش را ادا کرد .

دیگری بر خاست ودر حالیکه از هیجان به‌شدت میلرزید گفت : ای رسول خدا ، یکبار در فلان جنگ برشکم من تازیانه زدی !

دلها نزدیك بود از غم پاره شود، وحشت همه را فرا گر فته و کسی جرأت نمیکرد که سر بردارد ،پیغمبر باچهرهٔ آرام ، پیراهنش راکه ازعرق تر شده بود بالازد از مرد خواست‌که بیا وقصاص کن وحقت را باز ستان !

مرد براه افتاد و تازیانه بدست در برابر پیغمبر زانو زد ،چشم هااز خجالت وشر مندگی برزمین میخ‌شده ونفس ها درسینه ضبط گردیده بود ناگهان ضجه های درد آلود و بیما ر گونهٔ فضای حیرت زده مسجد را به لرزه آورد،مردم سر برداشتند،غریوی برخاست ... مردعربی خودرا برسینه وشکم برهنه رسول خدا افکنده بود وجای قصاص را دیوانه وار می بوسید .... موج اشك ، کسی راامان نمی داد ، مردم در برابر پیغمبر سر فراز شدند ....

ازاین صحنه ها که شیوه عدل خواهی پیغامبر خدارا مثال میشو د زندگی محمد را سراسر پر کرده‌است پیامبری که میگفت من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام ....

میگویند زیبایی را کسی بهتر می شناسد که طالب آن باشد،اسلام راکسی بهتر می شناسد که مسلم واقعی باشد ، دینی که همه زیبایی‌ها را فاش ساخته است دبستانیست که قرآن مضمون آن و محمد مر بی آنست ، محمد باچنان روح بزرگ و صفات برگزیدهٔ انسانی وعبودیت بخدا !!

در پناه اسلام توفیق و رستگا ری مومنان خاصه هموطنان را نصیب باد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه : حسین ترنگ

نابینا ییکه به‌عالیترین درجهٔ افتخار رسید

ـ هلن کلر ـ

(هلن کلر)یکی از مشهور ترین زنان امریکا محسوب میشود . وی نظر به‌رشادت و موفقیتش باو جود اینکه از چشم عا جز بودو گوشش هم تاآخر عمر صدایی نشنید در ـ قربانی وفدا کاری به منظور بهبود و ضع وحالت طبقات‌معیوب اجتما ع مخصو صا نا بینایان درسراسر دنیا تحسین شد .

روز اول جون‌سال ۱۹۶۸ زما نیکه هلن چشم ازجهان پوشید روز نا مه (وا شنگتن پوست) چنین‌نو شت (زند گی هلن‌براستی یکی ازمهمترین عار ضه های قابل یاد آوری زمان ماست ومر گ وی فقط به عمر ۸۸ سالگی این جهان را فقیر با قی ماند.)

هلن در ۲۷ جون (۱۸۸۰) در الاباما پابه عرصهٔ وجود گذاشته وی‌تانزده ماه اول‌زندگی خودطفل زیبا،خو ش وصحتمندی بود و در ضمن خیلی عادی و نورما ل به‌نظر میرسید. بعدها یك‌مریضی آنی سبب شد که هلن‌قوه شنوایی وبینایی خود را از دست بدهد.از بین رفتن قوه شنوایی دلیل این‌شدکه هلن دیگر نتواند چیزی بشنود و بیا موزددرنتیجه زبانش هم راکدماند .

هلن در یکی از کتاب ها ی خود چنین نوشته است (هنو ز مهربا نی های مادرم‌را که‌جهت تسکین‌دردم‌مرا‌ازچیز های‌مو هومی می‌ترساند بیاد دار م. من به مرور زمان‌به‌این دنیای خموشی و تاریك خود عادت کرده‌ام و حتی این راهم‌فرامو ش کرده ام که گا هی جهان را به رنگ دیگری دیده باشم.)

تازمان هفت سا لگی او به قسمی میزیست که‌بعدها خودش آن وقت را (عدم هستی‌یا وجود) نامیده است ، یعنی دنیا برایش ـ مفهومی نداشت. او می گفت روز تو لد حقیقی من ۲۷جون سال ۱۸۸۰ نیست .بلکه سوم مار چ (۱۸۸۷) یعنی روز ی است‌که (آن. سو لیوا ن) معلمش وارد زند گی وی شد واو راازین بدبختی نجات داد.سو لیوان که در مو سسه نابینایا ن شهر بوستون‌ایالت مسچو ست به حیث معلم ایفای وظیفه‌میکرد، نظر به‌خواهش والدین هلن و ظیفه تعلیم‌و تربیه وی رابه‌عهده گر فت.

سولیوان یك معلم معمو لی نبو د وی خارق‌العاده ترین استاد جوانی بود که خودش وقتی کودك نابینا یی بوده است‌تا اینکه خط مخصو ص نابینایان را آمو خت‌و بعد ازیك سلسله عملیا ت مر تبه‌به‌مر تبه دیدچشما نش تقریبا خو ب شد بهرصورت بزرگترین قدر ت این معلم جوان درحوصله اش وفهماندن این طفل بود، طفلیکه نه گوشش می شنیدونه چشمش می دید.

هلن به طر یق نو شتن دراما تیك میل خاصی داشت.هلن نو شته است (یك روز صبح دریك باغ با معلم خود به سمتی که‌یك نل‌آب هم‌درهما ن جا بودقد مبزدم ـ که‌استاد مرابسو ی آن نل آب بر دو دستم رابزیر جریان‌آب قرار داد وبه دست د یگرم اول به آهستگی وتانیا به سر عت کلمه (واتر) یعنی آب رانو شت .بعدامن‌درك کردم که‌حر ف وسا ت سر یعنی آب‌معنی‌یك چیز عجیب وغریب و سردی که بالای دستم‌جریان

صفحه ۵۲

بقیه صفحه ۵۷

شبنم و نسیم

از آن به بعد شبنم که شب‌ها در اتاق باشکو ه روستایی خود چون مه‌در آسمان تنها می زیست پنجره را می گشود و به آواز دلنشین و سو زا ن نسیم شب زنده دار گو ش میداد...

وقتی از او می شنید..

بهار آمد به صحرا و درودشت
جوانی نوبهاری بود و بگذ شت
سر قبر جوا نا ن لا له روید
رمیکه مهو شان آیند به گلگشت
بی تابی و نا قرار ریش بیشتر میشدوبرای‌دل بیمار نسیم آنچه اواز در مد رسه آ مو خته بود می‌نوشت:
بیا تا گل بر افشا نیم و می د ر سا غر اندازیم
فلك راسقف بشکا فیم و طر ح نو در اندا زیم

شب را در ازو نیا ز با اختر ان بخیال نسیم سحر میکرد، ستا ر ۀ رو شنی را در آسمان نشانی کرده و آنرا نسیم نا میده بود... تا نسیم‌در آسمان می در خشید، بر چشم ا و خواب نمی آمد و قتی سپیده ازخاور می آمد و نسیم درآن محو می شد شبنم بر بالین و بستر میر فت ... هنوز خواب میبود که «شبینه» خواهر خوانده اش می آمد و نامه اش را به نسیم میر سا ند...

دو، سه سال دیگر گذ شت ،نسیم جوان، رشید تر و نیرو مند تر شد، شبنم هم شانزد همین بهار عمر را پشت سر گذا شت، دلر با بود ودلربا تر شد.

دختران رو ستا در دامان طبیعت زود تر بجوا نی میر سند و خا صه آنکه در ناز و نعمت پر ورده شود، شبنم که شا داب تر و ر سا تر ا ز سایر دو شیز گان قریه وزود تر بجوانی رسیده بود، تو جه پدر ش‌را جلب کرده بود تا زود تر به خانهٔ شوهر برود.

کد خدا عمر، گاه وبیگاه درین‌باره فکر میکرد و باما در شبنم درانتخاب یکی از خوا ستگا ران که ثرو تمندتر وبا رسوخ تر از سایرین با شد گفتگو داشت، دریغ که شبنم جز نسیم مو جودی رای نمی شنا خت.

یکی از شب های مهتا بی‌تابستان بود، شبنم بعادت هر روز تخت با م مقابل مهتابی را آب پا شی، رو فته وفرش کرده بود، کد خدا که بعد از ادای نماز خفتن بروی بستر ش‌لمیده بود باما در شبنم مو ضوع خواستگاری ار باب نیاز بیگ‌رامطرح ساخت...

کد خدا ـ تو چه فکر میکنی، من گمان میکنم از ار باب بهترشوهری برای شبنم سراغ نشود... پو لداره، زمین و باغهای فرا وان، اعتبار وحر متش هم زیاد اس...

وبعد باخنده علاوه‌کرد درست‌نیست؟

مادر شبنم: ولی از باب نیاز بیگ، سه زن و دهها فر زند دارد، اینها که تو میگو یی برای شبنم آرامی

بقیه در صفحه ۵۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

وهمیشه درو قت تشنگی آ نرا می نوشم افاده میکند .

چون هلن انتقا ل وافاده مطلب راآموخت یك ذکاوت خارق العاده در خود میدید او تصمیم گر فت فاکو لته بخواند . این زن جوان که عزم متین واراده استوار داشت در یکی از لیسه های کمبر ج به تحصیل پر داخت ودر سال ۱۹۰۰ در یك فاکو لته کمبر ج ایالت مسچو ست به تحصیل خود ادامه داد که چار سال بعد از آنجا هم فارغ التحصیل گردید. هلن این همه موفقیت های خودرا نتیجه زحمات پی گیرو حوصله پایان ناپذیر استاد خود ـ سولیوان میداند . این معلم باحو صله بـــا نشستن در کنار هلن با استعداد در هرصنف چه در مکتب و چه در فاکو لته این ناممکن راممکن سا خت.

هلن اولین کتا ب خودرابنا م(دا ستان زندگی من) نو شت این کتا ب به پنجـــاه لسان مختلف تر جمه شده در سراسرجهان ملیونها خواننده دارد .وی که این کتاب خود رابه خط مخصو ص نابینایا ن نو شته بود ـ مورد توجه ودلچسپی خاص نابینایان واقع گردید.

درین عکس سمت راست سو لیوان وچپ هلن که حرکت لبهای استاد خودرامی خواند.وی درین کار آنقدر مهار ت حاصل کرده بودکه در حرکت لبها مطلب گوینده را درك میکرد .

• • •

وی مدت زیادی سر مقاله نویس یکی از مجلات(بوستو ن) بود وبعد ازین (۱۵)کتاب دیگر هم نو شت.

اوبه آببازی ، کشتی رانی و اســـپ سواری مهار ت پیداکرد. به کنسر ت هـــا علاقه داشت واموا ج صو تی رامی توانست نظر به ارتعاش آن در اجسام جامد، در ك کند.

بعد ازمر گ سو لیوان خانم دیگری جای آن معلم مهربان را گر فت . این خانم که(پالی تامسن) نام داشت رهنما ی جدید برای هلن گردید و هلن راقادر به سفر به سرا ســـر ایالات متحده وبعضی منا طق دیگر جهان ـ ساخت.

هلن بعد از جنگ دو م جهانی ازشفاخانه های زیادی دیدن نمود واز کسانی که در جنگ

الکساندر گرا هام بل مختر ع تلفون باهلن درحال افاده مطلب تو سط انگشتان دیده می شوند به اساس پیشنهاد گراها م بل والدین هلن سو لیوان را از مکتب نابینایان سراغ کردند.

• •

چشم خودرا از دست داده بودند دلجویی می نمود ایشان را به آینده امید وار میسا خت وی این کمك خود را از عساکر، اطفال وزنان کشور های دیگر نیز دریغ نکرد.وی به هر جایی که میرفت مردم رابه کمك و تعلیم و ـ تربیه نابینایان تشو یق وتر غیب مـــی نمود.

رهنما ی دو می وی (پالی تامسن) هم در سال ۱۹۶۰ وفات یافت و هلن راتنها گذاشت درسال ۱۹۶٤ هلن عالیتر ین افتخار ی راکه ازطرف دو لت امریکاهرسال به یکی اززنان داده میشود کسب کرد. وبالا خره درسال (۱۹۶۸) جهان را پدرود گفت :

هلن به یك ظاهر خو ش در باغچه منزلش درحال قدم زدن دیده میشود .

این عکس از زمانی نمایند گی میکندکه چشمانش کم کم دید پیدا کرده امایك حرف نه شنیده می تواندو نه دیده.

نسیم شبنم

وزندگی نمی آورد، گذشته ازآن شبنم شانزده ساله چگو نه زن پیر مـــرد هفتاد ساله بشود، ار باب بجای پدر شبنم اس و دختر کو چکش دو سال بزرگتر از او ...

کدخدا:: اینهاهمه حر فه،حرف... داشتن زن و فر زند و مسن بودن مرد برای زن چه نا را حتی بار خوا هد آورد، در حا لیکه ار باب زند گـــی خودرا به شبنم می بخشد، هستی و دارایی خود را در مهر او می گذا رد، شبنم دیگر چه میخوا هد... بعدغم غم کنان باخود... عجب حر فهایی بی معنی راست است که بازن نباید مشو ره کرد...

ما در شبنم: مگر با همهٔ اینهـــا شبنم را ضی نیست هر وقتی صحبت ازین خواستگاری بمیان آمده اوزار، زار گر یسته و بار ها گفته است اگر چنین کاری بشود، خودش را نیست ونابود خواهد کرد...

کد خدا: نه بابا، دختر های جو ان وزیبا که خریدار زیاد یافتند از این سخن ها بسیار میگویند، گر یستن اورا هم نمیشود غیر از ناز وخـــود فروشی تعبیری کرد....

شبنم و نسیم که هر شب ساعتی بهم می بودند این ما جرا راشنیدند، هر دو چون بید میلر زیدند، نسیم پیمان عشق بست و دست بـــر مصحف گذا شت تا به شبنم نرسیده آرام نگیرد، شبنم نیز قسم خـــورد «یاجان رسد بجانان یاجان زتن برآید»

آنشب نسیم زود از آغوش شبنم جدا شد ولابه وزرای پیش پدر برد... ماجرای تازه را حکایت کرد و تمنا نمود به کمك اهل قر یه کاری بکند که دل سنگ کد خدا عمر نر م شود ومظا هر فریبندهٔ پول پر ستی حیات او وزند گی شبنمش را تیره و تار نسازد.

از فر دا سیل مو سفیدان وبزرگان قریه جهت خوا ستگاری شبنم برای نسیم، بخانه کد خدا سرازیر شد.. دو سه روزی ازین اصرار و ابر ا م اهل قریه نگذ شته بود که ار با ب نیاز بیگ با مرگ آنی خود صحنه را تغییر داد ... چنان اتفاق افتادکـــه نسیم را در معر کهٔ عشق حر یفـــی نماند... ار باب که سحر گاهی بعادت همیشگی لب نهر و ضو میگرفـــت، طعمه امواج خروشان «کا دی رود » می شود و ظهر روز دیگر جسد او را از حوا شی قریـــهٔ «داروان» از آ ب بیرون می کشند...

با خا موش شدن آ هنـــــگ خوا ستگاری ار باب، شبنم با امید بیشتر به آینده نگران می شـــود، نسیم هم دست تمنا را فرا تر می برد وهر روزی بر تعداد خوا ستگا ران طر فدار خود می افزاید... سرانجام کد خدا حاضر شد در صورتیکه شبنم بخوا هد باین و صلت تن دهد،راضی می شود تمنای نسیم را بپذیرد مشروط بر آنکه هفت هزار سکهٔ نقره،شیربها بیاورد.

شبنم که میدانست این باربرشانه های نسیم گرانی میکند، دلـــش میلرزید وشب ها وروز ها با بیم وهراس عشق و سر انجام زند گـــی خود را درتاریکی غرق مییافت... اما، نسیم جان تازهٔ یافته بود وامیـــد رسیدن به شبنم کوهها را درنظر ش چون موم جلوه میداد، او فکر میکرد، میتواند در یا ها را مهار زند، ز مین وزمان را تسخیر کند و ازآن هـــمه پول سازد و در مقدم عشق خودشبنم نثار کند. گاه گاه که اندوه شبنم را بیشتر می دید از او دلجویی می نمود واز تلاش برای بر آوردن آرزو،تهیهٔ پول و تدارك سفر به شهر های دور بااو حکایت میکرد...

مگر شبنم این خیال ها وخوا بهارا ترسناك وسنگین تعبیر می نمود...

صبح یکی از روز های اواخـــر تابستان بود، خر من ها بر داشتـــه شده و حاصل با غها جمع شده بود، مردم قریه وزمیندا ران قسمـــت ملا احمد، اخوند مسجد را یکا یـــك بخانه اش میر سانـــدند... در آن لحظات نسیم آخرین در سش را برای شاگرد یکه جای شبنم را در مد رسه گرفته نو شت بر اهوار سپیـــد ش رکاب زد، از پدر و مادر از خانه های گلی، از قلعه های مستحکم، ازمزارع پهناور، از سنگ سنگ کوی وبرزن از ترانه های الهام بخش جویبا ران واز مردم قریه یکایك و داع کـــرد وبرای کار واندو ختن پول جانـــب بلخ روان شد... در لحظا تیـــکه از کشتزار ها واز جوار قلعهٔ بلند بالای کدخدا می گذشت آخرین نگـــاه حسرتبار خود را از چشمان شبنم هم بر داشت با اشك روان راه وادی های خا موش ودره های پر ا بهت وجلال را که از سینهٔ کو هستا نا ت مرکزی کشور بسوی بلخ گزین با ز بود پیش گرفت، به دنبال او ر شتهٔ نمناك نگاه و پردهٔ لطیف خیـــا لا ت عاشقانهٔ شبنم کشیده می شد ایـــن رشته ماهها و سالها در عوالم نامرئی بلخ وغور را بهم بخیه می زد...

آنروز دو سه شا گرد بکمـــال رسیده نسیم ،در مدرسه این بیت آفتاب شیراز را بحیث آخرین درس از او، مکرر می خواندند...

بقیه در صفحهٔ ۳٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازدوستان

از: محمدآصف «غروب»

بهار

رنجه فرمود قدم باردگر باز بهار
کز ورود قدمش شاد شود بلبل زار

سرد وافسرد همه چند گهی ازسرما
با بهار باز کنون رنگ دمد برخسار

دشت و دامان سپید همه دیروز ببین!
سرخ بالاله شده کس نتوان کردشمار

گر خماری می ومستی تو زساقی‌خواهی
به مشامت چو رسدبوی گلی‌گردی‌خمار

سرنگون گشته دگر کاسه دردغم‌ورنج
اشك شادی همه جا ابربهاری توببارا

همه بایار روند سوی‌چمن‌لیك «غروب»

باکدامی رود آنجا که نداردیکی یار؟

شراب ناب

ساقیا آن شراب ناب بیار
نوبهار است توبی‌حساب بیار

قدح باده را پر از می کن ؟
کاسه کاسه بمن شراب بیار

زان شرابی که آتشین باشد
مستی آرد چو جوی آب بیار

جرعه جرعه بریز در ساغر
عاشقان را به پیچ وتاب بیار

ای هنرمند به بزم عشاقان
نیمچك و طنبه ورباب بیار

نغمه بنواز طور جوش خروش
تا ببارد همه به تاب بیار

کز جگر دود دل کشد بالا
قیله قیله ز دل کباب بیار

از دل من کباب خون آلود
لرزد آن شوخ بی حجاب بیار

(خسته دل) عاشقست می‌خواهد
نثر شعرش تو در کتاب بیار

فرستنده غلام محمد

از عاقل‌شاه پیمانی

صبح زیبای بهار

دیشب از غم
قلب پرپر شده ام
قلب خست زده ام
ناله بنمود وسکوتش بشکست
آن سکوتی که چه شب های دراز
بوسه میزد به درودیوارش
گفتمش کای دل بیچاره من
چه شده؟ راست بگو ؟
کاینچنین زار وپرزار شدی ؟

قلب من اشك بریخت
اشك مستی و غرور
اشك مستی و سرور
اشك پاکیزه چو نور
مژده را به رخ من بنمود
مژده عیش ونشاط
مژده بزم و بساط
وه چه زیبا ودل انگیز وخوشی‌آور بود
صبح زیبای بهار بود ونی وساغر بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

الیزابت کینی

۲۰ر۶ر۱۸۸۶ ۳۰ر۱۱ر۱۹۵۲

ا ودر سال۱۸۸۶ در ارو پا دریك ناحیه کوچك‌استرالیایی متولد شد و حیات خود را از آوان شباب به یك‌وظیفه‌بزرك وقف کرد. و آن کمك بـــه انسانها ی‌بیمار و علیل بود. کینی تصمیم گرفت تاپرستار وخواهر مریضان تربیت شود. وآنگهی بکار پر داخت‌مخصوصا بحیث تیمار دار اطفال در هر ناحیه استرالیا بصورت منفرد خدمت کرد او در محالی بکار پرداخت که اکثر طبقات مردم هیچگاه از کمك های اطبـــاء استفاده ننموده بودند. ســال ۱۹۱۰ برای پرستاری‌مریضا ن تحول شدیدی ایجاد کرد.درین سال یك شیوع مرض فلـــج اطفال بظهور پیوست‌مخصوصا آن عده از اطفال بدین مر ض مصاب گردیدندکه ازواکسینا- سیون بدور مانده بودند اطباء چون» بقدر کفایت نبودنـــد رسیدگی نمیتوانستند.بنابران الیزابت کینی می بایست یـك آزمون‌قدرت‌بعمل‌آورد ودر پی مبارزه با این اپیدمی‌وحشتناك به التزام رکاب‌بیماران‌راهبرد. این زن فدا کار برا ی‌کمك‌موثر به اطفال علیل طرز العمل‌کاملا غیر عادی را برگزید در قنداق های گرم باسعی و مجاهـــدت نهایی به مساژ اعضای مفلوج آنها توانست نتیجه بگیرد وآن اعضاء را بار دیگر به فعالیت در آورد البته این طرز العمـل وقت زیاد را دربر گرفـــت وعلاوتا زحمت ده و رنج آور بود واماجه‌میشود کرد. دیگر راهی برای کمك در نظر او وجود نداشت . در طول سال از هزاران انسان ناقص الاعضا حمایت و نگهداری کرد .

اندکی قبـل از جنـگ دوم جهانی این طرز العمل الیزابت کینی در سرتاسر استرالیـــا مورد قبول و عمل واقع شـــد موسس این طرز معالجه‌درسال ۱۹۴۰ عازم اضلاع متحـــده امریکا گردید تا دران سا مان اطبا را به طرز معالجـــوی خویش آشنا گ ردداند و آنـان را درین ساحه ر هبری کند . او در اخیر چند سال در کلینك های اضلاع متحده امریکـــا کار کرد و متود معالجوی خود را عمو میت بخشید نتایج ایـن کاراو آنقدر عالی و مثمر بودکه الیزابت در انستیتوت شخصی خویش واقع مینا پو لیس بـه معالجه اطفال مفلوج مشغـول شد وضمنا اداره این‌انستیتوت را نیز به عهده داشت بســی بزرگداشت و افتخارودرپهلوی آن یك سلسله دکتورا ها ی افتخاری نصیب او شد اما اوبا این همه آنچه همیشه بودباقی ماند . یك زن مصمم و دستگیر بینوایان . الیزابت‌کینی‌درسال ۱۹۵۲ از جهان در گذشت اما آثارش این امر را تضمیـــن کردند که او نباید از حافظـــه تاریخ محو گردد .

سباستیان برانت

۱۸۴۵- ۱۰ر۵ر۱۵۲۱

باپستن بسته شدن فصـل‌قرون و سطی و از هم پاشیدن شیرازهٔ متصل و مستحکـــم‌مذهبی جوامع غربی و تنظـیم موسسات قرون گذشته شعروشاعری‌کشورالمان هم‌قابلیت خود را از آنچه قدرت خلاقه آن‌ایجاد کرده بود از دست داد هنگامی‌که قواعد خشك‌وبیجان‌تدریسی در زمینهٔ شناخت و بیان شعر و یا بعبارت دیگـر بر جهان احساسات و عواطف وضع گردید و به اصطلاح‌برای‌شعر چوکاتی بنام صنایـــع لـفـظـیه و مـعـنـــو یـه‌واصول تقطیع ترا شیدند و پرو فیسران آلات پیمایشـــ‌درازی و کوتاهی شعر رابدست گرفتند دیگر مجالی برای درك‌واقعیت ها و ارزشهای شعری باقی نماند .

یکی از چهره های تیپیـك‌این عصر سبا ستیان برانـت‌حقوقدان شترا سبورگی است دربازیل، آنجائیکه نـــبا تات‌زیاد دارد و مانند مراتـع آن مراکز انسان دوستی هـــم ، بکثرت مو جود است تا در جه‌حصول دو کتورای حقـــوق‌تحصیل کرد و اندرین زمینه راه آمو زش مزید راپیمودن‌گرفت .

هنگا میکه بازیل بزنجیـــرانقیاد و هم پیمانی سویـــس‌کشانیده شد برانت هم‌ازطرف مقامات اداری وطن مالوف خودبحیث سیند یکوس(باصطلاح‌ریش سـفید مردم) و منشی شهر موظف گردید .

در جریان این سال ازخامه‌توانای اویك سلسله نو شته‌های حقوقی و حقوق توپرس عرضه شد .

او برای شهراشتراسبورگ‌مصدر خد مات ثمر بخـش‌ونهایت مفیدی شد و بدیـــن منوال یك سلسله «سالنامه‌ها»را هم برای کتابخانهٔ دو لتـی‌فراهم آورد و لی متاسفانه این کتابخانه معظم در سال۱۸۷۰ طعمه حریق گردید .

نوشته یی که او را در سرتاسر اروپا مشهور وانگشـت‌نما ساخت « کشتی دیوانگان» نام دارد که به شکل هجوآمیزسروده شده و بدان وسیلـه بر عادات سخیفه عیوب‌جنو ن وحماقت عصر انگشت انتقـادنهاده است . این کتاب او راکه‌مانند آئینه اعمال دیوانگـــان میباشد همه اصناف شهـری‌حتی در لحظات کار ومشغولیت‌هم بمقابل خویش میگشایند و

بقیه در صفحه ۱۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته از ع،د

شبنم و نسیم

خاطرهٔ عشقی که در دامان جبال غور پر کشید و همانجا پرانداخت

طبیعت آیینه دار بهار بود، نسیم ملایم سرا سیمه به شاخ و پنجه های درختان می زد، سبزه های نو ر س وگل های و حشی پیشتاز قا فلهٔ بهار چهرهٔ خود را در آبـها ی شـــفا ف جویبا ران و رودی که غو غا کنا ن از صخره ها ودامنه ها سرا زیـــر می شد، شسته تر می دیدند. نیشتر بهار از رگ ز مین خون کشیده و بر لاله ها زده بود، در ختان غرق درخرمن شگو فه آبستن ثمر بود.

کو هسار قیر گون که افسا نـــهٔ قرون و اعصار فرا وانی را باز مزمه های خا موش در خیال بیننده میریزد درآن نقطهٔ افغا نستان مر کزی کـــه مینار جام وشوا هد تمدن برا زنده سلالهٔ غور نمودار یك عظمت فرا رفته در دل تاریخ است محکمتر پا بز مین فشرده و حصار مستحکمی را بر ای سا کنان گرد و نواح و فر زنـــدان پر وردهٔ دامان خویش بو جود آور ده است آنجا... آری همانجا که کوههای سر بفلك بار زمین را گران ترساخته وادی زیبای غور، چون نگین در حلقهٔ بهار افتاده بود... آنروز، اول بهار بود، سالی رفته و سا لی دیگر آ غاز شده بود بهار دره ها ووادی های پیر را باز می آراست وبر کـو همها ی سالخورده جلا می بخشید، مر دم همه به پیشواز بهار روی کشتزار هـــا و قطعات پرا گندهٔ مزارع اینجا وآنجا سر کشیده پیر مردان دور هم نشسته از فصل خـــوب، و ســال شا داب وانتظا رات امید وار کنندهٔ آینده باهم صحبت میکر دند، پیر زنان با کـار گاههای کر باس با فی شان نزدیـك دیوار های قلعه دریك ردیف پشت به آفتاب مشغول ریستن وبافتن بو دند قطرات عر قی را که گر می مطبو ع نیمه روز اول سال بر پیشا نی آنان می آورد بانوب چا درهای سیـــاه و سپید می چیدند... دختران جوان دف و چنگ بر داشته و میان خرمن های گل و سبزه از بهار عمروجوانی به‌بهار طبیعت افسانه میگفتند جوانان به سنگ اندازی‌وجست و خیز و زور آزمایی بایك دیگر از افسردگی های سر ما انتقام می کشیدند... اطفا ل قد ونیم قد از مزارع گل می چیدندو دسته می کردند... در میان ایـنا ن دو طفلی بود یکی دختر و دیگری پسر که قهر ما نان این دا ستان‌را مـــی سازند...

در گو شهٔ این وادی و در زا و یهٔ تا بلو ییکه رسم کردیم، کنار درختان بیدکه نو پنگ زده بود که خدا عمر باریش پهن و سبیل های وارونه اش به‌چنارتنو مندی تکیه زده‌بامحاسنش بازی میکرد ....

(c) ketabton.com: The Digital Library

در افق دور از تنگنای میان دو کوه یك قطعه ابر سفید که چون قوی زیبا در او قیا نوس بیکران آسمان شنا میکرد نظرش را جلب کرده بود واو را طوری فریفته بود که نگاهش از آن کنده نمی شد...

حال او میرساند، شاید که خدا از آنابر لطیف تمنا میکرد برای مزارع و سیعش ترا نه با ران را بسرا ید ویاهم جوانی رفته خود را در حریر خیال پرور و نیروی شتا بندهٔ آن می پالید...

که خدا حاصل همه‌عمرش دختری داشت بنام «شبنم» پیش از شبنم وبعد از او چند دختر و پسر دیگرش را زمانه و مرگ ربوده ودر زیر خاك های قبرستان قریه برای ابد نهفته بود...

«شبنم» ازهمان کودکی زیبا و یك سرو گردن فاخر تر و هم تنو مندتر از همسالان دهکدهٔ خود می نمود. زیبایی معصو ما نه و طفلا نهٔ او ،یك جفت چشمان براق وشفاف او،لبهای چون برگ گل لطیفش مو های پرپیچ و سیاهش و مهتاب رو یش بهاری‌را که خیالپر ور تر و عا شق کش تردر کمین او بود در خیال بیننده بید ا ر می سیاخت...

شبنم آنروز بیشتر با «نسیم» همراهی میکرد و همبازی می شداودر مدرسهٔ بادیه که معمولا کود کا ن پسر و دختر باهم یکجا در محضر آخوند می نشیند نیز هم کنا ر «نسیم» بود. نسیم پسرا خوند دو ، سه سالی از او بزرگتر بود وقتی شبنم شاگرد آخوند شد وکد خدا بانقل وشیر ینی و دستار اورا تسلیم ادبگاه کرد، نسیم بوستان سعدی را آغاز کرده بود... ازین رو وقتی آخوند استراحت میکرد و یابرای کار وبارش از مسجد بیرون می شد نسیم بیك قطار دختر و پسر دیگرکه پارهٔ بغدادی را تو آغاز کرده بودند در غیاب پدر، درس میداد و بیشترهم با شبنم که نسبت به همقطا ران بیدار تر، هو شیارتر وذکی تر بود ویاازین لحاظ که زیبا تر جلوه میکرد درس میخوا ند و کمك میکرد. پدرش هم بخاطر خشنو دی کد خدا توصیه کرده بود نسیم بیشتر در خد مت شبنم‌باشد واورا زیادتر بیا موزد.

یکی دو بهار دیگر آمد و رفت... شبنم در در سهای خود پیش رفت چیز های بیشتری آ مو خت و هما ن طور هم با نسیم الفتش بیشترگردید.

بازهم رو زی از روز های رو شن وبی غبار بهار بود، لاله ها درکشتزار ها ودامنه ها می سو ختند، شگو فه بر شاخ وپنجه‌های در ختان‌میخندیدند پرندگان برای بهار می سرودند...

در مد رسه نیز اطفال مقدم بهار زند گی را با ز مزمهٔ درس های نوی رنگ‌ومایه می بخشید ند. شبنم که‌از نصاب در سهای ابتدایی گذشته بود، اکنون حافظ میخوا ند، نسیم‌در کنارش بود و به لب و دهن او خیره مانده بود...

شبنم با تکیه روی هجا ها یکه‌یکه وبریده بریده میخوا ند و گاهی که سو زش به چشم ها یش می افتید با گو شهٔ چا در چشم های خود را میمالید و دو باره به صفحهٔ کتا ب متو جه می شد و با لکنت میخوا ند..

بیا... ك،ك كز...

نسیم که ازین وضع رنج میبرد با خشو نتی آ میخته به محبت او را خطاب میکرد...

شبنم ! تو که دو سال می شود بغدادی را تمام کرده ای حالا باید حافظ را روان بخوا نی، حواست را خوب جمع کن و اینطور بخوا ن...

بیا کز چشم بیمارت هزا ران درد بر چینم.

وحالا بیت را مکمل بخوان...

شبنم غرق در تبسم و حیا میخواند....

بمژ گا ن سیه کر دی

هزاران رخنه در د ینم

بیا کزچشم بیمارت هزاران

درد بر چینم

• • •

از آنروز کار ، مد تی گذ شت . سالها دنبال هم با قا فلهٔ زمان پیو ست، نسیم هنوز سرو کارش با مد رسه و شا گردان بود مگرشبنم که از مرز طفلی گذ شته و رو شنی شباب در چهره اش می در خشید دیگر در محضر درس نبود، گاهی هم که با دختران قر یه به نظاره‌وگلگشت می بر آمد و کنار رود خانه به میله وتماشامی پر داخت‌هنگام عبورازجوار مدرسه با چادر ار غوانی خود را می پو شید واز نسیم رو نهان میکرد. مگر نسیم که‌از کودکی‌درد شیر ین محبت شبنم را در دل احساس میکرد، بدن مر مرین، سیمای خیالپرور گذشته از عمه دو چشم فتان او راکه در سا لهای اخیر بیماری مز منی بر آنها سایه افگنده بود به خاطر دا شت و آ ر زو ی خیا لپ ر و ر اورا در تصورات دیوانهٔ خو د نقش می بست. و آنگاه با سوز آتشی که‌تنور سینه اش را گرم میکرد بی اختیا ر زمزمه میکرد.

بمژ گان سیه کر د ی هزا را ن رخنه در دینم

بیا کز چشم بیما ر ت هزاران درد بر چینم

عشق سر کش نسیم روز بر و ز رسوا تر می شد، دیگر دختر ا ن همباز شبنم از این راز آگاه شده بودند و با شبنم بیشتر از این باب سخن میگفتند و او را بخاطر دلداری از نسیم زود زود از قلعه بر کشتزار ها می کشیدند، شبنم که بحکم‌جوانی بی پروا عاشق می پا لید نیز بی میل نبود و سوز و ساز نسیم را تا مراد بگذارد... از این لحاظ در بند عشقی که الفبای آن با الفبای پارهٔ بغدا دی آغاز شده بود خود را روز بروز محصو ر تر می یافت تا آنکه ز مینه برای دید وباز دید های ساده‌ومحرمانه آماده شد وازین مرحله به سر عت گذشت و جای آنرا یك هیجا ن وتا شکیبائی مستمر و متوا لی فرا گرفت.

بقیه در صفحه (۵۲)

Ketabton.com: The Digital Library

هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل-

تا اینجای داستان خواندید :

(ژان) به خانه دوستش(بیتی) میآید(بیتی) اورا نزد دوستانش میبرد واورا به ایشـــان معرفی میسازد در ضمن این معرفی (ژان)بـا (بـــر نـــا در) دو ســـت صمیمـــی (بیتی) آشنا میشود .(برنارد) بعد از گفتگو با(ژان) ،از وی خواهش میکند که به خانه‌اش برود . اما «ژان» این خواهش را رد میکـند. فردای آنروز (ژان) به خانه میباشد (بیتی)نزد وی میاید واز او میپرسد که آیاگاهی عاشق شده است واینك دنباله داستان :

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوش کن «ژان»، تو نباید بخاطر یک بچه ایکه بیش از یکبار او را ندیده ای، اینطور خود را ناراحت بسازی.

تلیفون زنگ میزند و «ژان» گوشک را می بردارد.

بلی؟ آه خودم هستم. سلام «سیو».

برادرم برای شما تلیفون کرده بود؟ نه؟ عجیب... من چیزی را خوب میشناسم و میدانم که از آزار دادن خوشش میآید.

گوش کنید، ممکن است فردا چاشت نان را با من صرف کنید؟ از بسیار چیزها حرف خواهیم زد. خوب... تشکر ژان. تا فردا بامان خدا. چاشت باز هم برایت تلیفون خواهم کرد.

او گوشک را میگذارد و به اتاق نان میآید.

خوش معلوم میشوی. حتماً کدام تلیفون عاشقانه بوده؟

خواهش میکنم، مرا مثل یک طفل فکر نکنید!

آخر وقت آن رسیده که برایت یک نامزد پیدا کنی.

چرا تو با «جارج» و دوستانش بیرون نمیروی؟

بقیه دارد.

Ketabton.com: The Digital Library

اینجا گلها می‌شگفد

نوشتهٔ ژرف بین

روز نه بسوی امیدها

شایدکدام وقتی دربین دوستان ویاآشنایان باکسانی‌برخورد کرده باشید که‌چندروزی رابه اصطلاح به (خارج) گذشتانده باشند و چند کلمه ای هم اززبان بیگانگان راآموخته باشند. وشماکه ازآن زبان بیگانه، بیگـــانه ایـد و میشنوید که اصطلاحات وکلمات مروج‌آنزبان درگفتار این دوست تان تااندازه ای نفوذ کرده که اصلانمیدانید اوبه کدام زبان حرف میزند وشاید هم ضمن صحبت تری تری اینطـرف وآنطرف نظر بیندازید وبه خنده های آنهـــا شماهم بی اراده لب تان پس برود ودندانهای تان هویدا شود. وضع شمارا درهمچو حالات بخوبی میتوانم احساس کنم، من چه‌که همـه کس، بجزآنانیکه پیرو این روش اند، میتواند پیچ وتاب درونی شمارا درك کند .

واما... من قصه ای دارم ازآن طرف سرحد کشور خودم ...

ازقضا لازم دیده شدکه دریکی از کشـور های همجوار جهت تحصیلات بلندتر رهسپار شوم . من خودم تنها نبودم. تعداد کثیـری ازرفقا بامن بودندوتنهایی را احساس‌نمیکردم.

می میدان وطی میدان رسیدیم به‌سرزمینی که نه عرف وعادت شانرا بلدیم ونه زبـــان آنهارا میدانیم . درابتدا قرار بود دروس‌لسان راتعقیب نمائیم وبعددررشتهٔ مورد نظرتحصیل کنیم. واضح است‌که لسان رابه یکی دوروز نمی توان آموخت. اماکتب خودآموزودیکشنری هاراازاینجاباخود برده بودیم وبعضی ازجملات رابی آنکه ترکیب گرامری وسایر خصوصیات دستوری آنرا بدانیم ازیاد کرده بودیم وبهتر بگویم پخکوغ نموده بودیم .

چندروز اول را بادوستان ووطنداران خود که قبل ازمادرآنجا درس میخواندند به سیرو خواخوری وبلدیت باشهر ازلیلیه خارج‌شدیم وهنوز یکماه نگذشته بودکه هوا ی گشت و گذارمستقل به سرمازدو یکی ازدوستان بـه سراغم آمد وگفت :

– بیاکه به شهر برویم ، سری به کـدام سینما بزنیم . تاچه وقت کنج اتاق نشسته‌ئی وسرت رابین کتابهاپنهان می نمائی . لسان رااینطور نمیشود فرا گرفت . بهتر است با مردم درتماس شویم وباآنها مکالمه کنیم .

من‌که ازمطالعه بکلی خسته شده بودم گفتار اورا پذ یر فتم . لبا سها یم راپو شیـدم وهردو روانهٔ شهر گردیدیم ولی آدرس لیلیهٔ خودرا درکاغذی نوشتیم ودر جیب گذاشتیم‌که اگرفرضا راه راگم کنیم آنرا به تکسی ران بنمایانیم‌ودوباره به محل بودوباش خودبرگردیم

گرفتن کلمات اولی راکه فراگرفتیم خریدن تکت سرویس واجازه پائین شدن از راکبین بود. زیرامتوجه بودیم که دیگران چه‌میگوید.

درراه میخواستیم بپرسیم که (نزدیکترین سینمادر کجا واقع است) از پنرو به مـردی نزدیك شدم ناسوالی راکه ازروی خود آمور چندین بار درذهنم تکرار کرده بودم از او بپرسم. ولی دوستم بازویم‌راگرفت وازپهلوی آن مردبدون اینکه چیزی پرسیده باشیم رد شدیم .

علت راپرسیدم : جوابداد :

– مردهااصلامردمان خخشنی اند بهتراست هرسوالی داری اززنان ویاخود دختران بکنی. نمی بینی که آنان چه باملاطفت سخن‌میگویند. طرزتلفظ آنهاچقدر معقول است .

هنوز سخنانش بپایان نرسیده بود اززمین چیزی راپرداشت پرسیدم :

– چیست ؟

درحالیکه غوزه‌ای راکه ازدرخت افتیده برد بمن نشان میداد جوابداد :

– دیکشنری .

هیچ نفهمیدم. وبااوروان شدم . از مقابل مادو دختر تقریبا خوش اندام وزیبا ردمیشد که دوستم چلوآنهارفته باکلمات خیلی‌شکسته ودرهم برهم پرسید .

– (ببخشید ! میتوانم سوالی از شمابکنم.)

دخترها هردو ایستادند وگفتند :

– بلی بفرمائید .

دوستم درحالیکه غوزه رابه آنها نشان‌میداد وگفت :

– (اینرابه زبان شماچه میگویند ؟)

لبخندی زدند وجواب دادند :

– کشتان (غوزه) .

دوستم درحالیکه تشکر میکرد گفت :

– معلم به مادرست درس نداده او گفته‌که این شی را(سیب) می نامند .

میخواستم اعتراض کنم دیدم که دختر ها رابه شدت خنده گرفت ومیخواستند ردشوند که دوستم سوال دومش رامطرح ساخت .

– (ببخشید ! نزدیك ترین سینما در کجا واقع است) .

جواب خیلی طولانی بودولی نه من ونـــه دوستم چیز ی ازآن فهمیدیم .

سوال دیگری طرح شد :

– (اگروقت داشته باشید. شمارابه دیدن یك فلم دعوت میکنیم) .

ازگفتار دخترها همینقدر دانستم‌که‌میگویند. نخیر، متشکریم ولی دوستم آنقدر شله شد ومهمل گفت‌که دیدم دخترهـا موافقه کردند وهرچارنفر مابه سوب نامعلومی حرکت‌کردیم. لحظه‌ای بعدکنار یك سینما تیاتر رسید یم دوستم بهترآن دانست بادختران بگوشه ای ایستاده شود ومرابدنبال تکـــت بفرستد . تکت راگرفتم وبرگشتم . دوستم بسیار بـه جدیت وادادرآوردن هاسخن‌میگفت ولی‌دختران فقط می خندیدند وولی هم میگفتند .

– (نفهمیدیم) ... (نفهمیدیم) ...

به شروع فلم نیم ساعت مانده بود وباید این مدت راهرقسمی بودبه شکلی بگذرانیم . دوستم تقاضا کرد :

– (اگر زحمت نشود، به رستوران میرویم وتاشروع فلم چیزی میخوریم). باقیدارد

فال حافظ

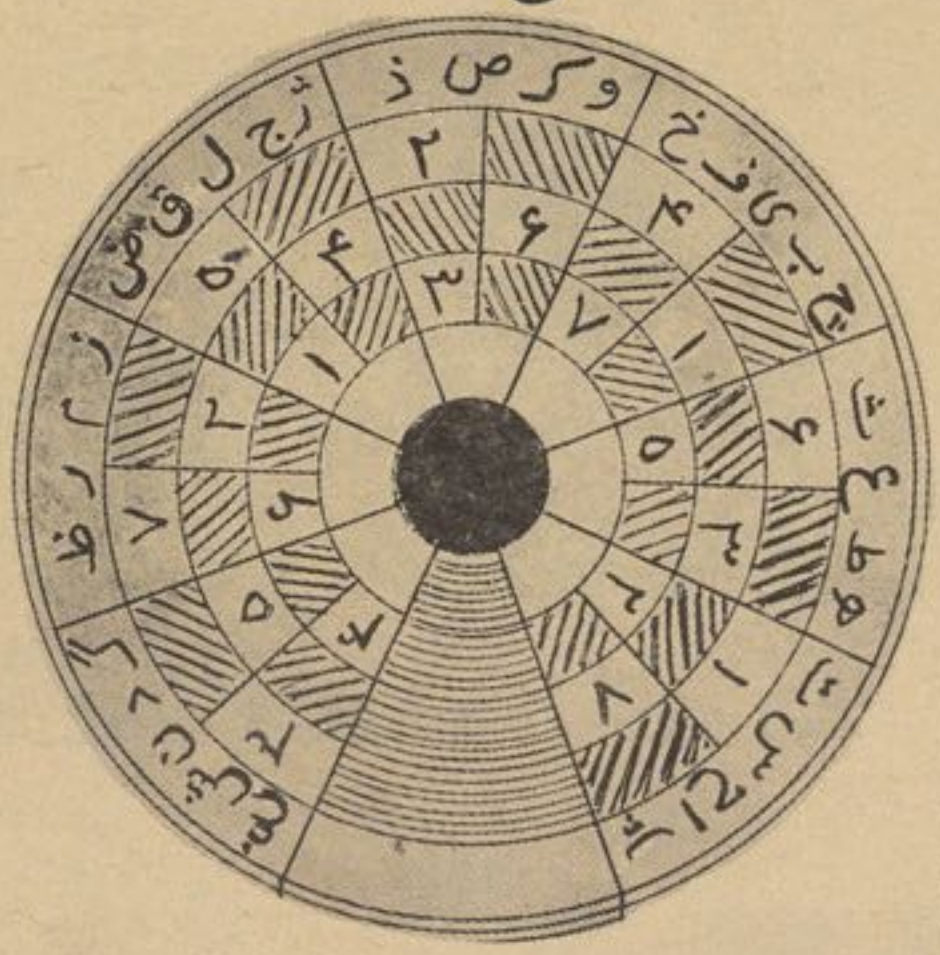

خوانند گان گرامی ! ترتیب از:ص ،بهنام

درهر روزاز هفته که میخواهید فال بگیریدبه‌تصویر بالا توجه نموده یك‌حرف از حروف نام خودرا انتخاب کنید وآنرا از دایرهٔ‌بزرگ‌پیدا نمایید .(فرق نمی کند که حـرف اول باشدیادوم‌باشدیامثلاپنجم) درزیر همان‌حرف‌مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفیدو سیاه میباشد ودر داخل‌خانه‌های سفید آن‌سه‌عدد ثبت شده است ازآن سه عدد هر کدام راکه دلخواه شماست انتخاب کنید وآنگاه‌به‌همان شماره در زیر نام همان روزاز هفتـــه مراجعه کنید وجواب خودرا اززبان حافـــظ‌شیرین سخن دریافت نمایید.

مثـلا روز یکشنبه حرف چهارم‌خودراکـه‌میم است انتخاب واز جمله سه عددی که‌در زیرقوس مربوطه به این حرف دیده می‌شودبیت «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیت مربوط به روز یـکشنبه درصفحه فـال‌حافظمراجعه کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فال حافظ

شنبه

۱ـ حافظ ار درگوشهٔ محراب می‌نالد رواست
ای نصیحت گر خدارا آ ن خم ابرو ببین
۲ـ چون کاینات جمله ببوی تو زنده اند
ای ابـر لطف بـرمن خـاکی ببار هـم
۳ـ ای‌گـل تودوش داغ صبوحی کشیدهٔ
ماآن شقایقیم کـه بـا داغ زاده ایـم
٤ـ گلعذاری زگـلستان جهان مـارا بس
زین چمن سایهٔ آن سرو روان مارا بس
٥ـ میان عاشق‌و معشوق هیچ حایل‌نیست
تو خـود حجاب خودی حافـظ ازمیان برخیز
٦ـ درین مـقام مجازی بجز پیاله مگیر
درین سرا چهٔ بازیچه غـیر عشق مبـاز
۷ـ ای سرو ناز حسن که‌خوش میروی‌بناز
عشاق را بناز تـو هـر لحظه صد نـیاز

یکشنبه

۱ـ بیاوکشتی مـا در شط سراب انـداز
خروش وولوله درجان شیخ‌و شاب انداز
۲ـ آنراکه بوی عنبر زلف تـو آرزوست
چون عودکو بـر آتش سودا بسوزو ساز
۳ـ بیار زان می گـلرنگ مشکبو جـامی
شرار رشك‌و حسد در دل گـلاب انـداز
٤ـ یارب آن زاهد خودبین‌که‌بجز عیب‌ندید
دود آهیش د ر آیینـهٔ اد راك انـداز
٥ـ خیال خال توبا خود بخاك خواهم برد
که تا زخال تو حاکم شود عبیر آ میز
٦ـ من بـگوش خود ا ز دهـانش دوش
سخنا نـی شنیـده ا م کـه میـرس ـ
۷ـ باز آی ودل تنگ مرا مونس جان باش
ویـن سو ختـه را محرم اسرارنهان‌باش

دوشنبه

۱ـ یارب بولت گل گنهٔ بنده عفو کـن
وین ما چرا بسر و لـب جـویبار بخش
۲ـ باغبان‌گر پنج روزی صحبت‌گل‌بایدش
برجفای خار هجران صبر بلبل با یـدش
۳ـ بوقت گل شدم از توبهٔ شراب خجل
که کس مباد زکـر دار نـا صواب خجل
٤ـ خوش بسوزاز غمش‌ای‌شمع که‌اینك‌من‌نیز
هم بدین کار کمر بسته و بر خاسته ام
٥ـ می مخور باهمه‌کس تا نخورم خون‌جگر
سر مکش تا نـکشد سر بفلك فر یـادم
٦ـ گلبن عشق میدمد ساقی گلعذار کـو
باد بهار می وزد بادهٔ خـو شگـوار کـو
۷ـ درچمن هر ورقی دفتر حالی دگرست
حیف باشد که زکـار همه غـافل باشی

سه‌شنبه

۱ـ نوبهار است درآن‌کوش که‌خوشدل‌باشی
که بسی گـل‌بدمد بـــز و تـــو درگل‌باشی
۲ـ ندانم نوحهٔ‌هری بطرف‌جویباران‌چیست
مگر اونیز همچون من‌غمی دارد شبانروزی
۳ـ زین‌خوش رقم‌که برگل رخسار میکشی
خط بـه صحیفهٔ گـل‌و گـلزار مـی‌کشی
٤ـ سخن‌در پرده‌میگویم چو گل‌ازغنچه‌بروی‌آن
که‌بیش ازپنج روزی نیست‌حکم‌میرنوروزی
٥ـ هردم بیاد آن‌لب میگون وچشم مست
از خـلو تـم بـخا نـهٔ خـمار میـکشی
٦ـ درطریق عشق‌بازی‌امن‌و آسایش‌بلاست
ریش‌باد آن‌دل‌که بادرد تو خواهد مرهمی
۷ـ گوش بگشای که بلبل به‌فغان میگوید
خوا جه تقصیر مفرما گل تـوفیق بـبو ی

چهارشنبه

۱ـ دست ازمن وجود چومردان ره بشوی
تـاکیـمیای عشق بیـا بی و زر شو ی
۲ـ دایم گل این بستان شاداب نمی ماند
در یاب ضعیفان را در وقت توا نائـی
۳ـ یار زان می گـلرنگ مشکبو جـامی
شرار رشك‌و حسد در دل گـلاب انـداز
٤ـ یارب آن زاهد خودبین‌که‌بجز عیب‌ندید
دود آهیش د ر آیینـهٔ اد راك انـداز
٥ـ خیال خال توبا خود بخاك خواهم برد
تاسرو بـیا مـوزد از قـد تـو د لجوئی
٦ـ ای‌که با سلسلهٔ زلـف دراز آمدنـی
فرصت بـاد کـه دیـوانه نواز آمـدنی
۷ـ ناگهان پرده بر انـداختهٔ یعنی چـه؟
مست از خانه برون تاختهٔ یعنی چـه ؟

پنجشنبه

۱ـ ای پیك راستان خبـر یـار ما بـگو
احوال گـل بـه بـلبل دستان سرابـگو
۲ـ تاب بنفشه میدهد طرهٔ مشك سای تو
پردهٔ غنچـه میـدرد خندهٔ دلـگشای تـو
۳ـ خوش‌چمنیست،ارغنت‌قاصه‌که‌دربهارحسن
حافظ خوش‌کلام شد مرغ سخن سرای تو
٤ـ مراچشمیست خون‌افشان‌زدست‌آن‌کمان‌ابرو
جهان‌بس‌فتنه خواهدديد ازآن‌چشم‌وازآن‌ابرو
٥ـ ای نور چشم‌من سخنی است گوش‌کن
چون ساغرت پر است بنوشان ونوش‌کن
٦ـ کرشمه کـن و بـازار ساحری بشکن
به غمزه رونـق و نـاموس سامری بشکن
۷ـ به زلف گوی‌که آئین دلبری بگذار
به غمزه گوی کـه قلب ستمگری بشکن

جمعه

۱ـ گفتم بدلق زر ق بپوشم نشان عشق
غماز بـود اشك و عـیان کـرد راز مـن
۲ـ یارب‌این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که از او خصم بدام آمدو معشوقه بـکام
۳ـ شرمم از خرقهٔ آلـودهٔ خـود می آید
که بـدو وصله بصد شعبده پیراسته ام
٤ـ گفت آسان‌گیر برخودکارها کزروی‌طبع
سخت میگردد جهان بر مردمان سخت‌گیر
٥ـ در حریم عشق نتوان زد ،دم‌ازگفت‌وشنید
زانکه آنجا جمله اعضاچشم‌باید بودوگوش
٦ـ چربرشکست صبا زلف عنبر افشانش
بهر شکسته که پیوست تازه شد جانش
۷ـ گربهار عمر باشد باز برتخت چمن
چترگل درسرگشی ای‌مرغ‌خوشخوان‌غم‌مخور

ketabton.com: The Digital Library

علمها و مجلس

واقعات مهمی تاریخ

۱۰۰۰ ق م :

بعداز فوت پادشاه سویل حضرت داود بر تخت نشست اما در هفت ونیم سال اول صرف بر قسمت جنوب پاد شاهی جده حکومت داشت ولی بعدا بر همه قلمرو اسرائیل گم حاکم گردید وبیت المقدس راپایتخت ساخت .

• • •

۷۵۳ق م :

رو مولوس روم را بنا نهاد : برطبق روایات افسانوی تپه های روم قرن هاقبل از طرف رمه داران هندی و اروپائی اشغال شده بعدا رومولوس اساس روم را درآنجا بنا نهاد .

۶۱۲ ق م :

جابلی هانینو ا راویران کردند : نینو ا پایتخت آسور ازطرف بابلی ها و یران گردیدبعدا درسال ۶۰۵ قبل از مسیح آنها با مصر به جنگ آغاز کردند .

• • •

۵۶۳ ق م :

کوتاما معروف به بودا در محلی نزدیک به همالیا به دنیا آمد بعدا در سال ۴۸۳ـ قبل از مسیح پدرود حیات گفت بودا ۸۰ سال‌عمر کردودرین مدت سعی نمود بر درها وآلام رو حی بشر فایق آید دراین ر ا ه تا حدی هم پیش رفت وپیروان زیاد ی پیدا نمود .

ماهیگیران وقایقشان دریکی ازسواحل‌الجزیره

کونفسیوس فیلسوف اجتماعی چین تو لد گردید بعدا این مرد بزرگ که آثار بس ارزنده از خود بیاد گار گذاشت و شعار معروف او (آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران هستند) تا امروز ورد زبانهاست در سال ۴۷۸ قبل از مسیح از جهان د ر گذشت .

باقی دارد

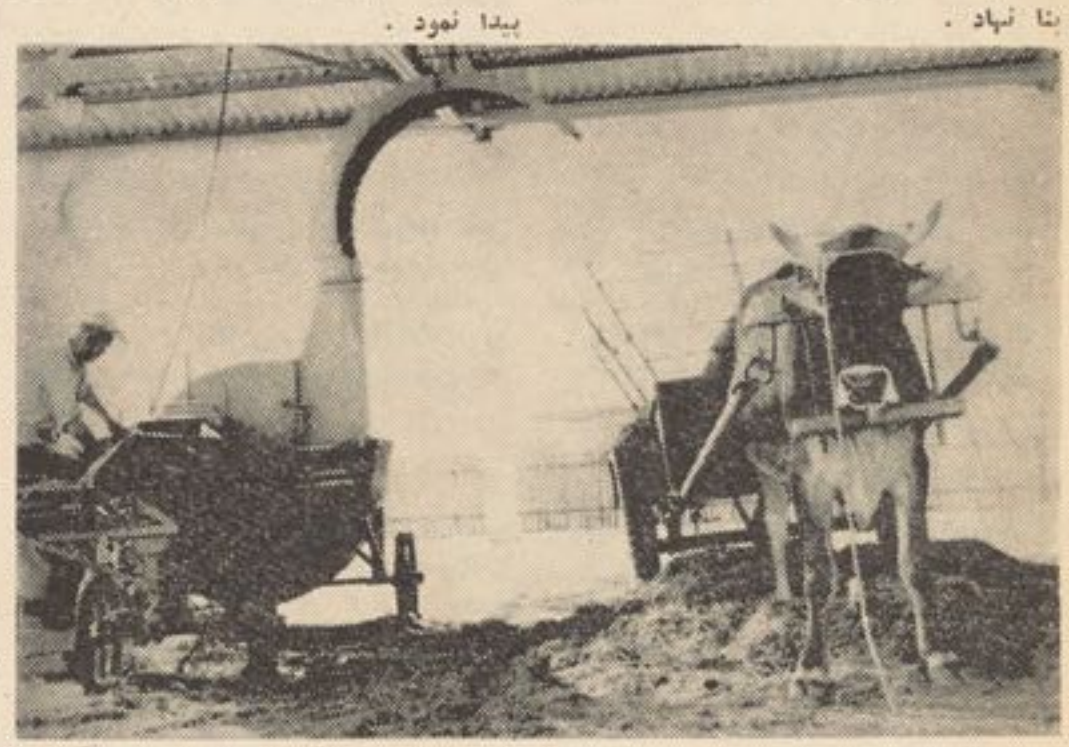

درپروژهٔ انکشاف وادی ننگرهار علوفهٔ‌حیوانی مطابق اساسهای فنی ذخیره می‌شود.

بااستفاده از روز های مساعد بهار زمینه برای رونق بازاروکار «دوبی» ها نیز مساعدگردیده است درعکس نمونهٔ «واترکلین» آزاد در یکی ازگوشه های چمن منطقهٔ جشن ملاحظه می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به صورت مثبت در همه ساحات گردد بعمل آمد .

هردو جانب بر او ضاع در منطقه خود وخطرات ناشی از آن که صلح وامنیت را تهدید میکند غور نمودند .

هر دو جانب عقیده خودرا مبنی بر اینکه ا ین او ضا ع بحرانی محصول طرح هـــاو دسایس استعمار میباشـــد و امنیت وصلح را در منطقه بـه مخاطره انداخته و مانع انکشاف اجتماعی و پیشرفت مرد ما ن آن میگردد اظهار کردند .

جانبین اعتقاد خود رابـــه اصول همزیستی مسالمت‌آمیز خود داری از استعمال قـو ه در بین دول ، احترام متقابله متکی بر اساســـات تساوی حاکمیت و عدم مداخله درامور داخلی سایر دول وحل مسایل بین المللی با وسایل صلح‌آمیز ومطابق به اصول حقوق بین‌الدول و منشورملل متحد تاکید کردند .

جانبین وضع بحرانی را در منطقه عربی مورد بحث قـــرار دادند .

ایشان تجاوز صهیو نی را علیه مردم عرب تقبیح نموده و این اعتقاد خویش را تاکیـــد کردند که راه حل عادلانه دراین منطقه تا هنگام رهائی کا مـــل همه سر زمین های اشغال‌شده عربی واعاده حقوق ملی مر دم فلسطین در سر زمین آبائـــی شان یعنی فلسطین بد ســـت آمده نمیتواند .

جانبین پشتیبانی خود را از سیاست عدم انسلاك که بـــه جامعه بین المللی خدمـــا ت با ارزشی انجام داده یکبارویگر تائید نمودند . ایشان بـــر اهمیت حفاظت اتحاد و تساند نهضت عدم انسلاك موافـــقه نموده و تصمیم گر فتند در راه تامین کامیابی کامل کنفرانس کشورهای غیر منسلك که د ر سال ۱۹۷٦ در کو لمبو دایـــر میگردد همکاری نمایند .

بناغلی رئیس دو لـــت افغانستان و بناغـــلی رئیس جمهور عراق انکشافاتی را در ساحه اقتصادی که مستقیما بر کشور های‌در حال رشدتاثیر نموده مورد غور قرار دادند . ایشان از کشور های انکشاف یافته تقاضا کردند روابـــط اقتصادی خویش را با کشور های در راه انکشاف بر اساس مساوات و عدالت بر قـــرار سازند .

ایشان اعتقاد خود را باین امر ابراز داشتند که کشو ر های در راه انکشاف به منظور تحقق پیشرفت جا مع وسریع وبر اساس اتکاء بخود همکاری های اقتصادی و تخنیکی بیـن خویش تقویت نمایند .

ایشان تهدیدی را که در مورد اشغال منابع طبیعی بعضی دول صورت گر فته تقبیح نـموده واظهار داشتند که این امـــر صلح‌وامنیت بین المللـــی را تهدید کرده وتخطی از اصو ل منشور ملل متحد محسو ب میگردد در مورد وضع‌بحرا نی اقتصا دی بین‌المللی جا نبین موافقه کردند که دول در را ه انکشاف و مخصوصا آنها ئیکه دارای مواد خام میباشند هیـچ گونه مسئولیتی در بو جودآمدن این وضع بحرانی ندارند بلکـه مشکلات تورم پولی و رکـــود اقتصادی موجوده نـــاشی از سیاست های اقتصادی بعضی کشور های پیشرفته میباشد .

جانبین پشتیبانی خود را از مبارزات مردم آسیا ، افریقا و امریکای لاتین علیه استعما ر، استعمار نو ، تسلط بیگانه و سیاست تبعیض نژادی ابـراز داشتند .

ایشان از بین رفتن مستعمرات سابقه پر تگال در افریـقـا و استقلال‌انگولا راحسن‌استقبال کردند . ایشان سیاست ها ی نژاد پرستی افریقای جنو بـی راکه تو هینی بوجدان بشریت است محکوم کردند .

ایشان اشغال غیر قا نو نی نامیبیارا ازطرف‌افریقای‌جنوبی وبر خلاف فیصله نامه هـــا ی ملل متحد شدیدا محکوم‌کردند.

جانبین باین‌امر اظهار اعتقاد کردند که بهترین وسیلـــه حل اختلا فات بین کشور های منطقه مذاکرات و تفاهم مطا بق به اصول عدالت است .

جانبین از فعالیت روزافزون نظامی در اقیانوس هند اظها ر نگرانی نمودند . نظر جانبیـن در مورد اعلام اقیانو س هند بحیث‌یك‌منطقه صلح و عاری‌از پایگاههای نظامی کشید گـی به منظور تامین امنیت و صلح کشور های آسیا توا فـــق داشت .

جانبین از موا فقات‌الجزایر در مورد حل اختلافات بیـــن کشور های همسایه عراق و ایران اظهار رضائیت نـمـوده آنرا پشتیبانی کردند .

دو رئیس دولت عـلا یـــق دو جانبه بین افغانستان وعراق وموافقاتی راکه تا امـروز در ساحات اقتصادی ، تجارتی ، کلتوری وتخنیکی بین دو کشور امضاء شده مورد مطالعه قرار دادند . ایشان آمادگی خویش‌را برای توسعه و انکشاف بیشتر ساحات همکاری بین دو کشور مطابق به‌آرزو مند ی هـــای دو ملت برادر اظهار نمودند .

بناغلی محمدداؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان از بناغلی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق و بناغلی صدام حسیـن معاون شورای عالی انقـلا بی جمهوریت عراق دعوت کردنـد تا از افغانستان دیدن نمایند . این دعوت از طرف ایشان بـا تشکر پذیرفته شد .

تاریخ مسافرت‌ها بعداتعیین خواهد شد .

اعلیحضرت ملك فیصل فقید

اعلیحضرت ملك خالد بن عبدالعزیز

ملك فیصل توسط برادرزاده‌اش به قتل رسید

ملك فیصل که ٦٩ سال داشت طی مراسم پذیرفتن مهما نان در مجلسی که بمناسبت بزرگداشت میلاد حضرت رسول اکـرم «ص» برپا شده بود توسط برادر زاده اش بقتـل رسید، رادیو ریاض ضمن پخش این اطلاع گفت شـورای خانوادگـی سلطنـت عربستان سعودی خالد بن عبدالعزیز برادر کوچـکتر فیصل راکه ٦٢ سال دارد وولیعـهد رسمـی آنکشور محسوب می شد . بیاد شاهی‌انتخاب‌نموده است .

قاتل فیصل ابـن سعود نـام دارد فیصل‌در۱۹٦٤ بعداز خلع برادر به سلطنت‌نشست وی آرزو داشت تاقبل از مرگ در مسـجدالاقصای بیت المقدس نماز بگذارد.

انیس

ژوندون

رئیس تحریر : محمد ابراهیم‌عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون : پیغله راحله راسخ
مهتمم: علی محمد عثمان زاده .
تیلفون دفتر رئیس تحریر ۲٦۹٤٥
تیلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹٥۹
تیلفون دفتر مدیر مسوول ۲٦۸٤۹
تیلفون‌منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچبورد ۲٦۸٥۱
تیلفون ارتباطی معاون ۱۰
تیلفون منزل معاو ن۴۰۷٦۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳٤
آدرس : انصاری واټ
وجه اشترا ك :
درداخل کشور ٥۰۰ افغا نی
در خارج کشور ۲٤ دالر .

دولتی مطبعه

عکس پشتی از مقیم کابل تایمز

تابلوی متن:آسمان بهارکابل از مصطفی‌نعیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

ژوندون

شمارهٔ اول سال ۲۷

فن آرایش در کشور ما نیز روز بروز
اقتصادی تر ساده تر و هنر مندانه
انکشاف می نماید
برای عروسان مودل آرایش سال ۵۴
را چنین برگزیده اند

عکاسی : مسعود شمس

تقویم سال نو

هدیهٔ

ژوندون ضمیمهٔ

این شماره

رایگان تقدیم میشود

لطفاً

ازموزع مربوط مطالبه کنید

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library